



نشریه دانشجویان عوامی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در خارج از کشور
سال ششم اسفند ۶۵ = مارس ۸۷ شماره ۵۰

۸ مارس، روز جهانی زن





رادیو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

همه روزه ساعات

۶/۵ با ممداد، و ۱۲/۵ و ۸/۵ بعد از ظهر

موج کوتاه ردیف ۲۵ متر

فرم اشتراک

برای اشتراک نشریه **دانش**، لطفا فرم زیر را تکمیل کنید و آنرا به یکی از نشانی‌های هوا داران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در خارج از کشور بفرستید.

۶ ماه

۱۲ ماه

(با علامت مشخص کنید)

نام و نشانی

.....

.....

.....

.....

۵ • اخبار ایران.

۱۰ • اخبار جهان

۱۴ • نقد جهان پیمانی مذهبی مجاهدین (بخش دوم)

۲۲ • فرهنگ فشرده واژه‌های روز

اتحاد علنی راه کارگر با اکثریتی های ضد انقلابی

۲۵ • گزینه هایی از تریات و اطلاعات ما

۲۶ • اعتصاب غذای موفقیت آمیز رفتای هوادار سازمان در آلمان

برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران

۲۸ • برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ۱۹۱۹

۳۳ • دنباله ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن

۳۶ • یاد از

خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان

۴۱ • آفتاب نیمه شب

۴۵ • شعر

۴۶ •

۴۸ • از خوانندگان



اطلاعیه

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت

سالروز قیام و سیاهکل

کارگران! دهقانان! سربازان!
روشنفکران انقلابی!

۱۹ بهمن هفدهمین سالروز حماسه آفرینی فداییان خلق در سیاهکل، روز بنیانگذاری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و ۲۲ بهمن نهمین سالروز قیام قهرمانانه و حماسی توده‌های مردم ایران علیه رژیم شاه و سرنگونی آن فرا رسیده است. در تاریخچه حیات سیاسی و زندگی مبارزاتی هر ملت، لحظاتی است که جاودانه میماند و رویدادهایی است که هیچگاه از خاطرها محو نمی‌گردد. تاریخچه مبارزات توده‌های مردم ایران نیز آکنده از چنین لحظاتی و رویدادهای برجسته‌ای است که هر یک در جای خود نقش مهمی در زندگی مبارزاتی و حیات سیاسی مردم ایفا نموده‌اند.

در این میان بهمن ماه که هر روز و هر لحظه آن یادآور قهرمانی و مبارزه دلاورانه توده‌های مردم ایران است بیش از هر چیز با این دو رویداد بسیار برجسته و دارای اهمیت تاریخی مشخص می‌گردد.

بزرگداشت این هر دو رویداد، بزرگداشت مبارزه قهرمانانه خلقی است که در سراسر تاریخ پرفراز و نشیب خود هیچگاه دست از مبارزه علیه ستمگران برنداشته و سنت افتخار آفرین مبارزه را

همچنان زنده نگه داشته است. قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که یکی از فصول درخشان در تاریخچه حیات سیاسی مردم ایران است در عین حال که عزم پولادین و اراده آهنین این خلق و قدرت لایزال آن را در مبارزه با ستمگران تاریخ نشان می‌دهد، یادآور این واقعیت نیز هست که در برابر قدرت توده‌هایی که علیه ستمگران به پا می‌خیزند، هیچ نیرویی حتی سازمان یافتن‌ترین و عظیم‌ترین دستگاههای نظامی و سرکوب طبقات حاکمه نیز توان مقاومت و ایستادگی را نخواهد داشت.

۲۲ بهمن بیانگر اوج ابتکار انقلابی و تلاش خلقی است که به خاطر برانداختن حکومت ستمگران، کسب آزادی و دموکراسی، شرایط زندگی بهتر، برانداختن سلطه جابرانه و ستمگرانه امپریالیسم از ایران و ایجاد یک حکومت دموکراتیک و خلقی، علیه یکی از ستمکارترین حکومت‌های تاریخ بشریت به قیام مسلحانه برخاست و رژیم سلطنتی شاه را که مظهر ۲۵۰۰ سال ستمگری شاهان در ایران بود، از پای درآورد و به گورستان تاریخ سپرد.

اما دریغ که علی‌رغم تمام قهرمانی و از خود گذشتگی توده‌های مردمی که به قیام مسلحانه برخاستند، ضعف آگاهی و اعتماد ناشی از زودباوری که خود نتیجه استبداد و دیکتاتوری سالیان دراز در ایران بود، سبب گردید که سرمایه‌داران

و عموم مرتجعین زمام امور را همچنان در دست خود نگه دارند و یک جمهوری ارتجاعی به نام جمهوری اسلامی به مردم تحمیل شد. بنابراین نه فقط خواسته‌های مردم در انقلاب تحقق نیافت بلکه آنچه را که توده‌های مردم با قیام و ابتکار انقلابی خود به دست آورده بودند، از آنها بازپس گرفته شد و دوباره سیاهترین و عریان‌ترین دیکتاتوری و اختناق بر ایران حاکم گردید و هر گونه آزادی سیاسی از مردم سلب شد. شرایط مادی زندگی توده‌ها نه تنها بهبود نیافت بلکه وخیم‌تر گردید. فقر ابعاد هولناکی به خود گرفت. شکاف میان فقر و ثروت عمیق‌تر و وسیم گردید و بی‌عدالتی اجتماعی بازهم بیشتر شد.

سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی نه تنها برنیفتاد، بلکه تشدید گردید. در کنار این همه مصایب اجتماعی مصایب ناشی از جنگ نیز شرایط زندگی مردم را دشوارتر نمود. جنگی که بیش از شش سال عظیم‌ترین خسارتهای مادی و معنوی را به توده‌های مردم ایران تحمیل نموده، هر روز قربانیهای تازه‌ای را می‌طلبد، و هر روز فشار بیشتری را به مردم وارد می‌آورد.

امروز پس از گذشت هشت سال از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ کارگران و زحمتکشان ایران و عموم توده‌های ستمدیده با چنان شرایط سخت و دشواری زورپرو

هستند که طی سالهای اخیر هرگز سابقه نداشته است.

این شرایط اسفبار و غیرقابل تجماع راه دیگری جز مبارزه برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت دموکراتیک و انقلابی در برابر مردم ایران قرار نمی‌دهد. توده‌های مردم ایران نمی‌توانند از شر این همه فجایع و مصیبتی که جمهوری اسلامی به بار آورده است نجات یابند مگر آنکه یک بار دیگر به قیام مسلحانه متوسل گردند. بدون یک قیام مجدد برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق نه تنها هیچ بهبودی در اوضاع صورت نخواهد گرفت بلکه روز به روز وضع وخیم‌تر خواهد شد. قطعاً خلقی که به قیام ۲۲ بهمن برای سرنگونی رژیم شاه متوسل گردید، ننگ بقای جمهوری اسلامی را نیز تحمل نخواهند کرد و بار دیگر به قیامی دست خواهد زد که تمام تجارب گذشته نیز طی آن به کار گرفته خواهد شد.

قیام ۲۲ بهمن ۵۷ نتوانست منجر به پیروزی قطعی انقلاب و تحقق خواسته‌های توده‌ی مردم گردد، چرا که رهبری انقلاب در دست طبقه کارگر، این انقلابی‌ترین طبقه جامعه قرار نداشت و قدرت سیاسی همچنان در دست سرمایه‌داران و عموم ستمگران و استثمارگران باقی ماند. این امر بار دیگر این واقعیت را به اثبات رساند که برای پیروزی قطعی انقلاب رهبری طبقه کارگر و در دست گرفتن قدرت سیاسی توسط کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان ضروریست.

قیام ۲۲ بهمن ۵۷ به استقرار یک حکومت دموکراتیک در ایران نیانجامید، چرا که ماشین بوروکراتیک - نظامی و سرکوب تماماً درهم شکسته نشد. توده‌های مردم ایران در قیام آینده خود باید این تجربه را به کار گیرند، تمام ماشین ستمگری و سرکوب را درهم بکوبند و با ایجاد شوراهای انقلابی و تسلیح عمومی خلق به اعمال حاکمیت و دفاع از دستاوردهای انقلاب بپردازند.

در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ توده‌های مردم ایران از روی ناآگاهی و زودباوری به دار و دستی مرتجع خمینی اعتماد کردند این بار باید این تجربه را عمیقاً به کار بندند، تنها به سازمانی اعتماد کنند که در عمل همه جا وفاداری خود را به آرمانهای انقلاب نشان داده و اکنون نیز از برنامه و اهدافی که بتواند تحولات انقلابی - دموکراتیک را عملی سازد، دفاع کند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که مبارزه خود را در راه آرمان کارگران و زحمتکشان ایران در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ با حمله مسلحانه به پاسگاه سیاهک، آغاز نمود، طی شانزده سال حیات سیاسی و فعالیت مبارزاتی خود چه در دوران رژیم شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی لحظه‌ای از مبارزه در راه تحقق آرمانهای توده‌های زحمتکش غفلت نکرده است. سازمان ما وفاداری خود را به آرمانهای کارگران و زحمتکشان و دفاع از منافع عموم ستمدیدگان تحت هر شرایطی نشان داده و حتی در سخت‌ترین و دشوارترین شرایط به مبارزه علیه ستمگران ادامه داده است. در سراسر

دوران حیات سازمان، مرتجعین پیوسته کوشیده‌اند با ایجاد موانع متعدد بر سر راه فعالیت سازمان و کشتار و به بند کشیدن رفقای ما در فعالیت مبارزاتی سازمان خلی ایجاد کنند، اما هیچگاه قادر نبوده‌اند سازمان ما را از ادامه فعالیت بازدارند. طی چند سال گذشته هزاران تن از رفقای سازمان ما در راه آرمانهای انقلابی کارگران و زحمتکشان جان باختند و هزاران تن دیگر هم‌اکنون در سیاهچالهای قرون وسطایی دژخیمان جمهوری اسلامی به بند کشیده شده‌اند. کارنامه مبارزاتی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پر هیچ کس پوشیده نیست. صحت موضع‌گیریهای سازمان ما نیز چه در دوران رژیم شاه و چه در دوران رژیم جمهوری اسلامی بر همگان عیان و آشکار است. سازمان ما در زمره نخستین سازمانهایی بود که بر

ماهیت ضدانقلابی و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی انگشت گذارد، به مبارزه علیه آن برخاست و عموم سیاستهای ارتجاعی آن را افشا نمود.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به عنوان یگانه سازمانی که از منافع و آرمانهای طبقه کارگر ایران دفاع می‌کند و اساساً در جهت برانداختن استثمار و نظام طبقاتی و ایجاد یک جامعه کمونیستی مبارزه می‌نماید، در مرحله کنونی انقلاب نیز از موضع طبقه کارگر از منافع عموم زحمتکشان و ستمدیدگان دفاع می‌کند و خواستار یک حکومت انقلابی و دموکراتیک و اجرای مطالبات برنامه‌ی حداقلی سازمان که تامین کننده‌ی خواستها و منافع عموم توده‌های مردم است می‌باشد. سابقه مبارزاتی سازمان، صحت و حقانیت موضع‌گیریهای سازمان، و برنامه‌ی انقلابی سازمان بهتر از هر چیز کارنامه‌ی سیاسی سازمان و نقش آن را در مبارزه به خاطر آرمانهای کارگران و زحمتکشان، نشان می‌دهد.

کارگران! دهقانان! سربازان! روشنفکران انقلابی!

برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، برای رهایی از شر تمام مصیبتی که این رژیم تبهکار به بار آورده است و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، خول، پرچم سرخ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، برنامه و اهداف آن، متشکل شوید!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق ناپودباد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی زنده‌باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

بهمن ماه ۱۳۶۵

تلاش مجدد رژیم

برای برون رفت ازین بست جنگ هزاران کشته به جا گذاشت

بیش از ۶ سال است که هیولای خونخوار جنگ، این زادهی منافع اسلام و امپریالیسم، از خوان نکبت منادیان 'جنگ، جنگ تا پیروزی' به خون تغذیه می‌شود. بیش از ۶ سال است که 'ضیافت' خداوند متعال' بدون وقفه، و هر بار خونین‌تر از پیش ترتیب داده می‌شود. خدایان واقعی و زمینی، انحصارات امپریالیستی، سرمست از انبوه خون و باروت، ایستاده بر تل اجساد زحمتکشان، از پی هر 'ضیافت'، 'ضیافت' دیگر می‌طلبند. و در تداوم منطقی چنین 'ضیافت' طلبی‌ای است که بی‌سابقه‌ترین 'ضیافت' جنون و جنایت در طول چند سال گذشته، تحت عنوان عملیات کربلای ۴ و ۵ از سوی رژیم جمهوری اسلامی به عمل آورده می‌شود.

رژیم جمهوری اسلامی، در بهمن ماه سال گذشته با توجه به کاهش قیمت نفت و تشدید حملات عراق به مراکز اقتصادی رژیم و تعمیق و تشدید ناراضی‌تودها و تضادهای درونی به پای انجام عملیات والفجر ۸ و ۹ شتافت.

رژیم جمهوری اسلامی با آگاهی از عدم کارایی سابق جنگ در تقابل با بحران و سرپوش گذاشتن بر تضادهای درونی، عملیات والفجر ۸ و ۹ را بر اساس دستیابی به دو هدف عمده به عنوان مطمئن‌ترین ابزار جهت خروج از بن بست جنگ عملی کرد. این اهداف عبارت بودند از:

۱- کشاندن درگیری هرچه مستقیم‌تر شیخ نشینهای حوزه خلیج با موضوع جنگ ایران و عراق و اعمال فشار بر آنها به منظور عدم حمایت از رژیم عراق.

۲- بیان آشکارتر ابعاد فزایندهی بحران و استیصال رژیم در تقابل با آن

می‌گوید:

در مورد آمریکا بارها گفته‌ایم که ما قسم نخورده‌ایم تا قیامت با آمریکا قهر باشیم... نفس آمد و رفت اشکالی ندارد به شرط آنکه آمریکا با ما به عنوان یک کشور مستقل برخورد کند.

بدین ترتیب بعد از عملیات والفجر، امپریالیسم فرانسه روابط خود را با رژیم، نه به شکل 'امدادهای غیبی'، بلکه به شکل امدادهای علنی، بهبود می‌بخشد. امپریالیسم آمریکا به مثابهی پراهمیت‌ترین مرکز 'امدادهای غیبی' نقش امدادگری خویش را افزایش می‌دهد. 'امدادهای غیبی'، در جریان رو شدن سفر مک فارلین به ایران با گرفتن نام 'هاج دهی' و 'هاج گیری' از جانب رفسنجانی، جنبه 'غیبی' بودن خویش را از دست می‌دهند. کشورهای عربستان و کویت نیز در جهت تفاهم بیشتر با رژیم جمهوری اسلامی گامهایی برداشتند، و در اولین گام برای ابراز حسن تفاهم خود در زمینهی اوپک همسویی بیشتری با خواستهای رژیم نشان دادند.

اما هیچ کدام از این اقدامات به هیچ وجه 'شرایط سیاسی' مورد نظر سران جمهوری اسلامی را که تغییر رژیم عراق یا به شکل تأمین زمینهای یک پیروزی نظامی و یا به شکل جا به جایی عناصر درون حاکمیت عراق، تأمین نمی‌کرد. چرا که از نقطه نظر امپریالیستها هرگونه تغییری در رژیم عراق با در نظر گرفتن الف) عواقب چنین تغییری در وضعیت سیاسی - اجتماعی عراق، ب) انعکاس تحقق این تغییر در کشورهای همجوار، ج) عکس‌العمل شوروی در قبال چنین تغییر و تحولاتی، خواست جمهوری اسلامی را به امری غیرقابل امکان تبدیل می‌ساخت. و یا حداقل برای آینده نامعلومی بعید می‌کرد. از این رو، تداوم موازنهی نظامی طرفین به عنوان مطلوب‌ترین انتخاب امپریالیسم، مقام خود را حفظ می‌کند. برای رژیم شوروی نیز در وهله اول برقراری صلح، و در غیر این صورت

خطاب به امپریالیستها، به منظور بذل توجه و مداخله هرچه بیشترشان در قطعیت بخشیدن به سرنوشت جنگ.

خامنه‌ای بعد از عملیات والفجر ۸ می‌گوید:

همان طوری که همه می‌دانند ما مرزهای طولانی در آبهای خلیج فارس داریم و مجوز هم برای اینکه در این زمینها اقدام قاطعی بکنیم از لحاظ افکار عمومی عالم و از لحاظ قوانین بین‌المللی وجود دارد.

رفسنجانی صریح‌تر از خامنه‌ای منظور رژیم را بیان می‌کند. او می‌گوید:

به نظر می‌رسد که جنگ به آن مقطعی که حالت دائمی خود را باید بگیرد و سرنوشت مسایل منطقه را مشخص کند رسیده باشد... زمان برای ما انتخابی بود. با توجه به شرایطی که پیش آورده بودند، مسایل نفت، فشاری که به خارک آورده بودند و همکاری مزورانهی بعضی از اعضای اوپک با قدرتهای صنعتی، این زمان برای ما مهم بود... مساله دیگر از نظر انتخاب مکان، همسایه‌های خلیج بودند که از اول کمک می‌کردند به عراق و ما همواره به آنها نصیحت می‌کردیم که دست از عروبت بردارند و اسلام را اصل قرار دهند. اظهارهای ما برای آنها بی‌معنا بود... ما احساس کردیم لازم است آنها سربازان ما را از آن طرف آب ببینند و این کار را کردیم.

همچنین رفسنجانی چند روز پس از آغاز عملیات برای اینکه بتواند مضمون واقعی حرکات رژیم را به امپریالیستها به ویژه 'شیطان بزرگ' اعلام کند، چنین

تبعیت از سیاست حفظ موازنه‌ی نظامی طرفین به عنوان تنها راه حل مطرح بوده و هست.

بر این اساس، عملیات والفجر اگرچه منجر به تصرف بخشی از خاک عراق در جبهه‌ی جنوب و شمالی شد، اما در ماهیت امر چندین گام دیگر رژیم را به عمق بن بست سوق داد، و متحمل شکستی مجدد ساخت. رفسنجانی در نماز جمعه‌ی اول فروردین خود به طرز شایدانه‌ای به توجیه شکست رژیم می‌پردازد، وی همچنین سعی می‌کند با وعده‌ی اینکه امسال 'سال پیروزی و موفقیت' است از شدت خشم توده‌های متفرد از جنگ کاسته، در عین حال تحت این عنوان زمینه را برای تدارک کشتار وسیع آینده فراهم سازد. او می‌گوید:

صاحب نظران تا اندازه‌ای می‌توانند این پیروزی بزرگ را محاسبه کنند اما تا عموم مردم به عمق این پیروزی پی ببرند، مدتی طول خواهد کشید... همان طوری که ۵ سال و نیم گذشته سال مقاومت بود و همه‌ی نیروهای ما به خوبی مقاومت کردند، سال جدید ما نیز انشاءالله سال پیروزی و موفقیت خواهد بود.

اما ضربه‌پذیری رژیم در برابر گسترش روزافزون تمایلات ضد جنگ در بین توده‌ها، تشدید اختلافات هیات حاکمه و ناتوانی در تامین نیازهای مالی جنگ، ضرورت خروج هرچه سریعتر از بن بست جنگ را بیش از هر زمان دیگر به امری مبرم تبدیل ساخته. از این رو، سران رژیم با ادعای کذایی 'انشاءالله کاری می‌کنیم که جنگ تا سال ۶۶ ادامه نداشته باشد' به گشایش مرحله‌ی جدیدی در جنگ دست می‌زنند. مرحله‌ای که در آن بسیج و گسیل هرچه بیشتر توده‌ها به جبهه‌های جنگ، و به راه انداختن بی‌سابقه‌ترین کشتار در طول جنگ را دنبال خواهد داشت. محسن رضایی فرماندهی سپاه پاسداران این مرحله را چنین اعلام می‌کند:

برای مردمی کردن تمام عیار جنگ

برنامه‌هایی پیش بینی شده که از روز جهانی قدس به مرحله‌ی اجرا گذارده خواهد شد. در گذشته از عده‌ی قلیلی از مردم در امور جنگ استفاده می‌شد... در سال جاری ده برابر سال گذشته و مجموعاً بیش از یک میلیون نفر نیرو به جبهه‌ها اعزام خواهد شد.



رفسنجانی نیز یک روز بعد از وی در این رابطه چنین می‌گوید:

من می‌دانم علت این اقدام مسوولین جنگ و به خصوص سپاه این است که برای شرایطی که ممکن است در آینده پیش آید آماده باشیم و کمی از آن شرایط الان ایجاد شده است... فائز دشمن با خوردن یک ضربه از پا نمی‌نشیند، حامیان بعث عراق و آنها که این جنگ را طراحی کردند تا به آن نقطه‌ی یاس نرسند پشت کار را خواهند گرفت... با این حساب ما وارد این مرحله‌ی جدید شدیم که به نظر رسید باید نیروهای زیادی از مردم را تجهیز کنیم.

بر این مبنای کلیه ارگانهای تحمیق و سرکوب و ارباب رژیم در راستای بسیج نیرو به کار گرفته می‌شوند. خمینی در عرض مدت کوتاهی بعد از عملیات والفجر دوباره به صحنه می‌آید تا بر

ضرورت تداوم جنگ تاکید کند. همه چیز تحت شعاع 'تبلور چانمایی انقلاب اسلامی' یعنی جنگ خوانده می‌شود. مرتجعین در مجلس خواهان 'حالت فوق‌العاده' به منظور جنگ می‌شوند. و در کنار این اقدامات رژیم همچنان به منظور داغ نگهداشتن تنور جنگ به یک سری عملیات محدود از قبیل کرپلا ۱، ۲ و ۳ دست می‌زند. اما همه‌ی تلاشهای رژیم در این مقطع همچنان متوجه تغییر آرای امپریالیستها و کشورهای عربی حامی رژیم عراق نسبت به پیشنهادهای جدید رفسنجانی مبنی بر جایگزینی 'حاکمیت اسلامی و مردمی' به جای رژیم کنونی عراق با پیش شرط چشم پوشی رژیم جمهوری اسلامی از درخواست غرامت جنگی، و یا جایگزینی هر نوع حکومتی غیر از 'حکومت بعثی' با پیش شرط پرداخت غرامت و بازگشت مهاجرین عراقی به کشورشان بود. و در این راستا سران رژیم به زبان تهدید مستقیم و غیرمستقیم، نصیحت، و بالاخره دعا متوسل می‌شوند. رفسنجانی می‌گوید:

البته ما دعا می‌کنیم پیش از آنکه به آن نقطه برسیم خداوند با همان وسایل خفیه‌ای که در قلم ربوبی وجود دارد، دشمنان ما را هوشیار کند که دست از این لجاجت بردارند و توجه بکنند که این ضربه از آن ضربه‌هایی نیست که برای آنها خیلی ارزان تمام بشود. کاری بکنند که ما نیازی نداشته باشیم تا با این حرکت. وسیعی که تدارک دیده‌ایم، بخواهیم اهدافمان را بگیریم.

اما به دلیل غیرقابل پذیرش بودن خواسته‌های رفسنجانی 'وسایل خفیه' در 'قلم ربوبی' در پیشگاه صاحبان واقعی 'وسایل خفیه' قبول واقع نمی‌شود.

از سوی دیگر رژیم عراق نیز در این فاصله به منظور کشاندن جمهوری اسلامی به پای میز مذاکره همچنان با تکیه بر نیروی هوایی برترش بر حجم حملات هوایی خود به مراکز اقتصادی، حیاتی رژیم می‌افزاید، رژیم عراق همچنان به حملات

خود به جزیره خارک ادامه می‌دهد. جزیره سیری نیز این بار از تیررس حملات هوایی عراق در امان نمانده، و این امر موجب شده است تا رژیم جمهوری اسلامی وسایل حمل و نقل نفت خام را به جزیره لارک انتقال دهد. همچنین مراکز دیگر از قبیل پالایشگاه اصفهان و تبریز، کارخانه ذوب آهن در اصفهان، و واحدهای تولیدی دیگری در اراک و تهران مورد حمله هوایی عراق قرار می‌گیرند.

جنگ شهرها در این فاصله در حالی که هر از چند گاهی شعله‌ور و خاموش می‌گشت، بار دیگر در آذر ماه تشدید یافت. به طوری که در طی این ماه بسیاری از توده‌های زحمتکش و بی‌دفاع شهرهای دو کشور قربانی این حملات شدند.

تحت چنین شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی سعی می‌کند با انجام عملیات کربلای ۴، و متعاقب آن کربلای ۵ و ۶ به اصطلاح، در جبهه‌ها حرف آخر را بزند. حرف آخری که خود سران رژیم از مدت‌ها قبل به عدم امکان به کرسی نشاندن آن اقرار کرده بودند. به طوری که رفسنجانی در مصاحبه مورخ ۹ مرداد سال جاری برخلاف ادعاهای چندی قبل خود می‌گوید:

انشاءالله با کمک مردم و نیروهای مسلم این پیروزی حاصل خواهد شد، اما علی‌رغم تعبیرهای مختلف این بدان معنا نیست که امسال جنگ پایان یابد بلکه با برنامه‌هایی که داریم جنگ را به جایی خواهیم رساند که پیروزی ایران مشخص شود و یکی از نموده‌های این پیروزی قطع حمایت حامیان صدام از این رژیم باشد.

با این وصف اگرچه سران جمهوری اسلامی به امکان پیروزی نظامی مورد نظر در سال جاری که منجر به تغییر رژیم عراق شود به دیدمی شک نگاه می‌کردند، اما، عملیات کربلای ۴ و ۵ موفق نشد حتی به این ادعای رفسنجانی که 'امسال سال دستهایی به پیروزیهای بزرگ

در صحنه‌های نظامی خواهد بود'، جامع‌ی عمل، بیوشاند.

نمونه‌ی بارز عدم موفقیت رژیم جمهوری اسلامی در دستیابی به ثکته‌ی مورد نظرش برگزاری کنفرانس اخیر سران کشورهای اسلامی در کویت، بدون توجه به تمام تلاشها، تهدیدات و درخواستهای جمهوری اسلامی بود.

در هر حال آنچه که مسلم است هیچ گونه نشانه‌ای از 'تفاوت اصولی تغییر شرایط ایران در جنگ' به دنبال عملیات اخیر رژیم، مشهود نیست. چرا که این تغییر شرایط در صورتی موضوعیت پیدا می‌کرد که امپریالیستها به برهم خوردن توازن قدرت نظامی طرفین رای داده باشند. از این رو، تنها تفاوت اصولی‌ای که باقی می‌ماند همان واقعیتهای بود که از مدت‌ها پیش مشخص بود، و آن، همانا، این بود که رژیم نه قادر بود همچون گذشته به وضعیت حاکم بر جنگ تن در دهد، و نه می‌توانست به پای صلح برود. پس بنا به منطق جنون‌آمیز اسلامی رفتن به پای برگزاری خونین‌ترین ضیافت خداوند متعال تنها انتخاب صحیح بود. تعداد قربانیان ضیافت الهی این بار آنچنان ابعادی به خود می‌گیرد که بیش از پیش خشم توده‌ها را بر می‌انگیزد. مرتجعین نیز، علی‌رغم همی تلاشی که جهت غلبه بر خشم توده‌ها به کار می‌گیرند، در نهایت به ابعاد جنایت خود معترف می‌شوند. جنتی در سخنرانی خود در ۱۲ دی ماه می‌گوید:

اما راجع به قضیه‌ی عملیات کربلای ۴ و شهدایی که در قم تشییع شده و زمینه‌ای مثل این که برای یک عده شایعه‌ساز پیدا شد. که بله، شهید چه مقدار زیاد بوده در آن مقداری که آوردند و چه مقداری‌اش را بعد می‌آوردند و یک حالت نگرانی و ناراحتی و دلهره‌ای در خانواده‌های محترم کسانی که در جبهه عزیزی دارند ایجاد کرد... در هر صورت عملیات شهید دارد... خوب طبیعی است که این صف شکنیها و این رشادتها

گرامت هم دارد... قرآن می‌فرماید بالاخره می‌کشید یا کشته می‌شوید.

جنگ شهرها به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد. به طوری که بنا به گزارش رژیم تنها تا تاریخ ۳ بهمن در عرض مدت کوتاهی ۲۹ شهر ایران ۹۶ بار توسط هواپیمای عراقی بمباران شده است، ۷ شهر ایران ۱۷ بار مورد تهاجم موشکی قرار گرفته است. رژیم جمهوری اسلامی نیز تحت عنوان حمله به 'مراکز، اقتصادی، نظامی' مناطق مسکونی عراق را مورد حملات موشکی و توپهای دوربرد خود قرار داده است.

رژیم جمهوری اسلامی اینک در نهایت نومییدی به تامين تیری دیگر برای آینده، با تمام حرارت ضدانقلابی آغشته به شارلاتانیسم اسلامی به تبلیغ متاع شوم خویش پرداخته است. روزنامه‌ی رسالت مورخ ۲۲ دی ماه در سرمقاله‌ی خود می‌نویسد:

پدران، مادران، همسران، برادران و خواهران اینک بیش از هر زمان دیگر اسلام سرباز می‌طلبند، اینک بیش از هر زمان دیگر، فرصت معامله با خدا و با امام زمان فرا رسیده است، یک لحظه درنگ جایز نیست، شاید فردا خیلی دیر باشد و فرصت استثنایی معامله با خدا و خون خدا از دست برود. هر عزیزی از عزیزانمان را که توان در دست گرفتن سلاح رزم دارد، روانه‌ی میدان نبرد حق علیه باطل بکنیم، رسول خدا را یاری کنیم، امام زمان را شاد کنیم، امام امت را تنها نگذاریم، به یاری رزمندگان که درگیر نبردی سخت علیه کفر صدامی هستند بشتابیم.

آری، اکنون همی شواهد دال بر این است که چنگال بن بست جنگ بیش از گذشته گلوی ارتجاع را می‌فشارد. اکنون امپریالیستها باید تصمیم بگیرند. یا باید با تغییر موضع خود به نفع ایران این بن بست را بشکنند و عواقب آن را به جان بخرند، و یا باید شاهد شکستن بن بست به دست کارگران و توده‌های زحمتکش یعنی انقلاب باشند. □

بایجاد پیمانهای اقتصادی با رژیم شرایط تداوم حکومت آنرا فراهم می سازند

در پی امضای قرارداد تجدید صدور گاز به شوروی در مرداد ماه گذشته، امضای پروتکل اقتصادی از سوی 'هیات بلندپایه اقتصادی' این کشور در تهران و از سر گرفتن مذاکرات تحت عنوان 'دهمین اجلاس کمیسیون دائمی همکاریهای اقتصادی بین دو کشور' (رجوم شود به جهان ۴۹) اخیراً قراردادی به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار بین دولت چکسلواکی و جمهوری اسلامی منعقد شد. امضای این قرارداد از سوی رژیم با تبلیغات گسترده‌ای در جراید و نشریات انعکاس یافت.

بر اساس قرارداد اخیر چکسلواکی تعهد کرده است که در ازای صدور ماشین‌آلات، مواد خام و قطعات یدکی، مقدار یک میلیون تن نفت از ایران دریافت کند. از جمله مفاد مورد موافقت در این قرارداد فروش ماشین‌آلات

نساجی، دستگاههای سنگ شکن، احداث صنایع لاستیک سازی، چوب، کاغذ، سیمان، بازسازی کارخانههای قند و ارائه کمکهای فنی و آموزشی به خصوص در بخش صنایع سنگین به ایران است. این قراردادها، در کنار اهمیت شایان اقتصادی آنها در شرایطی که رژیم با بحران اقتصادی و ورشکستگی ساقط کننده‌ای دست و پنجه نرم می‌کند و بیکاری و تورم با ابعاد بی‌سابقه‌ای نارضایتی توده‌ها را به بار آورده است، حامل بار تبلیغی - سیاسی بسیار مهمی نیز برای رژیم است.

جمهوری اسلامی که از بدو به قدرت خیزدندش به نام 'تثبیت انقلاب' و 'مبارزه علیه امپریالیسم' تمام امکاناتش را در جهت سرکوب فیزیکی و ارزشی انقلاب و نیروهای انقلابی و به خصوص

کمونیستها بسیج کرده است، رژیمی که از فرط جنایت و سرکوب در زمره متفردترین نظامهای حکومتی در جهان قرار گرفته است، و به همین جهت در سطح بین‌المللی منزوی شده، با بسط روابط اقتصادی با جهان غیرسرمایه‌داری سعی بر کسب حیثیت سیاسی و استفاده تبلیغی از این روابط برای تحمیل هرچه بیشتر توده‌ها دارد.

رژیم با استفاده از این تبلیغات سعی دارد به همگان بقبولاند که در سطح بین‌المللی چون یک حکومت ضدامپریالیست و انقلابی شناسایی می‌شود و دوستانش کشورهای انقلابی و ضدامپریالیست و دشمنانش نیروهای وابسته به امپریالیسم و ضدانقلاب‌اند.

سران رویزیونیسم با حمایت‌های اقتصادی و سیاسی خود از رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نه تنها شرایط ادامگی این حکومت ارتجاعی را بر خلقهای ایران امکان‌پذیر می‌سازند، بلکه زمینه‌ی بی‌اعتبار ساختن کمونیسم در اذهان توده‌های تحت ستم و ناآگاه را نیز فراهم می‌آورند.

جنایت‌های اخیر

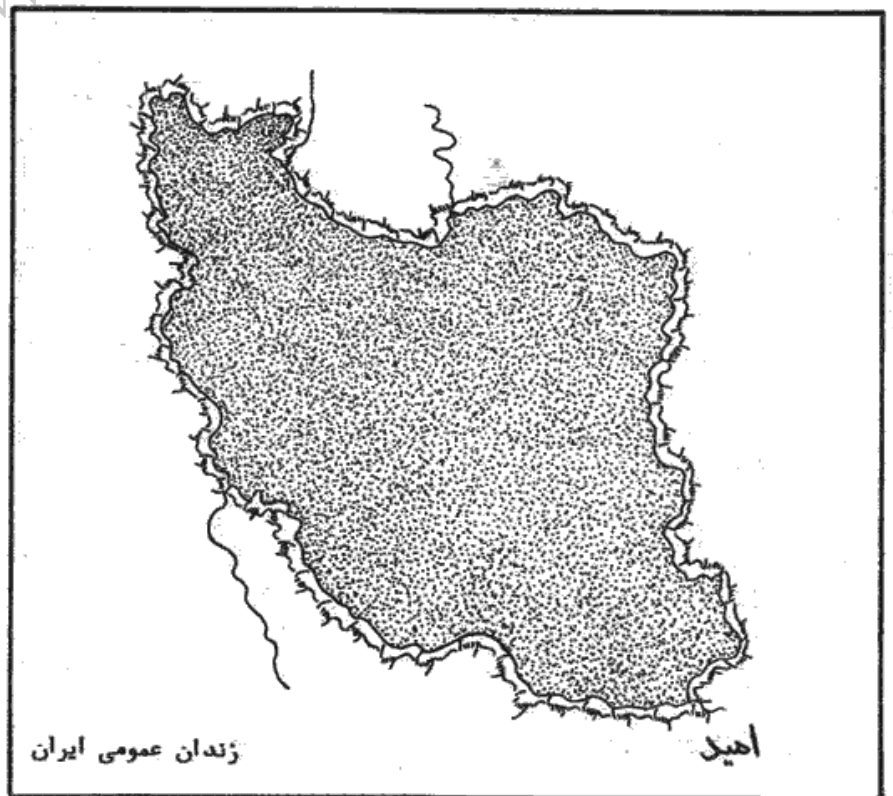
رژیم‌های ایران و عراق

در جنگ شهرها

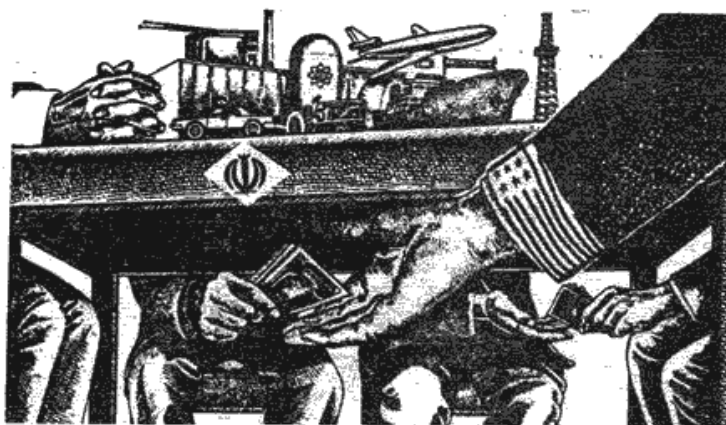
به دنبال شدت گیری بمباران شهرها در جنگ ارتجاعی دولتهای ایران و عراق، طرفین درگیر با بمباران مناطق مسکونی، جنایات جدیدی آفریدند.

به گزارش خبرگزاریهای بین‌المللی، در حمله اخیر عراق به شهرها در مناطق غربی ایران بیش از ۲۰۰ تن غیرنظامی کشته و صدها تن زخمی شده‌اند.

در بمباران شهر میانه با اصابت دو بمب به یک دبستان، ۶۸ دختر خردسال کشته و دهها کودک دیگر زخمی شدند. همچنین اصابت بمب به مناطق مسکونی این شهر ۱۵۰ زخمی به جای



دهها فقره معاملات اسلحه کشورهای اروپایی با ایران افشاشد



۴۵۰ هزار خمپاره ی ۱۵۰ میلی متری به ایران ارسال داشته‌اند.

همچنین یک شرکت فروش اسلحه در بلژیک به نام PRB به همراه یک شرکت سوئدی به نام بوفورز (BOFORS) اقدام تسلیحاتی مشابهی را از طریق فرودگاه لیل در فرانسه به ایران فرستاده‌اند. گفته می‌شود که شرکت بوفورز تا به حال ۷۰ محموله هوایی اسلحه به ایران تحویل داده است. قابل ذکر است که این مقاله در روزنامه یاد شده تنها یک مقاله از سلسله مقالاتی است که اخیراً در نشریات بلژیک حول مسأله ارسال اسلحه به ایران و نقش مستقیم این کشور در این معاملات آمده است.

درگیری شرکت‌های بلژیکی در معاملات اسلحه با ایران چنان است که وزارت خارجه این کشور، به خاطر ظاهرسازی هم که شده، اعلام کرد این موضوع را مورد رسیدگی رسمی قرار خواهد داد.

چندی است که روزنامه های بلژیک و سوئد به درج مطالب فراوانی درباره ی قراردادهای فروش اسلحه های آمریکایی و اروپایی به ایران پرداخته‌اند.

اخیراً 'لوسوا' روزنامه ی فرانسه زبان بلژیکی، طی مطلبی که در صفحه ی اول این نشریه به چاپ رسید، چگونگی ارسال بیش از ۳۰۰۰ راکت ضدتانک به ایران را تشریح کرد. این محموله، به دنبال یک سلسله مانورهای گمرکی و جعل اسناد از طریق فرودگاه بین‌المللی بروکسل به مقصد تهران ارسال شده است. این روزنامه اضافه می‌کند که محموله ی مهماتی فوق که اکثراً از مهمات ساخت آمریکا تشکیل می‌شد به همراه برخی سلاحهای ساخت آلمان و با استفاده از اسناد تزائزیتی که مقصد آنها را پنهانی می‌داشت به تهران ارسال شده است.

همین روزنامه می‌نویسد، شرکت‌های فرانسوی، علی‌رغم حمایت نظامی دولت آن کشور از عراق، در همین مدت بیش از

در همین رابطه رادیوی عراق گزارش داد که جنگنده های نیروی هوایی این کشور هدفیایی را در اصفهان، قم، اراک، تبریز و رضائیه بمباران کرده‌اند. نیروی هوایی رژیم نیز شهرهای العمرة و خانقین را بمباران کرد. همچنین روز جمعه ۶ فوریه، بغداد مورد حمله ی موشکی ایران قرار گرفت. این نهمین حمله ی موشکی به این شهر در هفته های گذشته بود. از تلفات غیرنظامی عراق گزارش دقیقی در دست نیست، اما ناظران غربی معتقدند که حداقل صدها تن در العمرة، خانقین و بغداد کشته و یا زخمی شده‌اند.

اخیراً رژیم آماری از تلفات حملات هوایی عراق علیه شهرهای ایران انتشار داده است. با ذکر اینکه به احتمال قوی این ارقام بسیار کمتر از تعداد واقعی است، ما برای اطلاع خوانندگان آن را در زیر درج می‌کنیم. ضمناً اضافه می‌کنیم که جنایت‌آفرینی‌های هر دو رژیم ارتجاعی از نقطه نظر هر انسان آگاهی محکوم است.

شهر	تعداد کشته‌ها	تعداد مجروحین
بروجرد	۵۳	۱۳۵
خرم آباد	۱۰۵	۳۰۰
سنندج	۲۲۰	۵۰۰
نهابند	۲۳	۱۰۰
اهواز	۲۳	۴۰۰
باختران	۸	۲۵
قم	۱۰۸	۱۰۹
دورود	۴۴	۱۳۰
زنجان	۳۰	۶۵
ملایر و پل دختر	۴۹	۱۵۰
همدان	۱۰۷	۹۱۲
ایلام	۲۷	۲۰
تهران	۳	نامعلوم
میانه	۶۸	۱۵۰

PRB

را بخواند

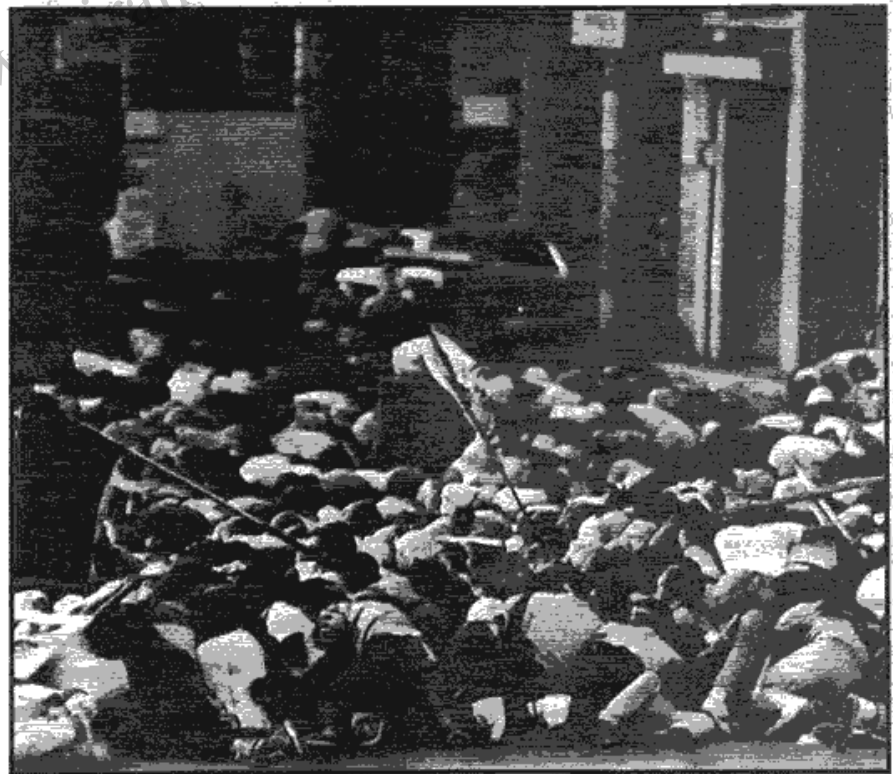
ارتش فیلیپین تظاهرات دهقانان را به خون کشید

در اعتراض به سیاستهای دولت آکینو در روز ۲۲ ژانویه، تظاهرات گسترده‌ای با شرکت هزاران تن از دهقانان بر زمین فیلیپین در مانیل پایتخت این کشور برگزار شد. در حالی که قصد دهقانان تنها برگزاری یک تظاهرات مسالمت‌آمیز، با خواست انجام اصلاحات ارضی بود، با این وجود حرکت آنان از سوی ارتش این کشور به خاک و خون کشیده شد.

نیروهای نظامی فیلیپین با گشودن آتش به میان اعتراض کنندگان ۱۵ نفر از آنان را کشته و دهها تن را زخمی کردند. بلافاصله بعد از کشتار دهقانان، جبهه‌ی دموکراتیک خلق با کنار کشیدن از مذاکرات صلح با دولت آکینو، اعلام

داشت که این مذاکرات برای مدت نامحدودی تعطیل خواهد بود. در همین رابطه یکی از نمایندگان دولت در این مذاکرات به همراه بیش از نیمی از اعضای کمیسیون بررسی جنایتهای حکومت مارکوس در اعتراض به این کشتار از سمتهای خود استعفا دادند.

خانم آکینو که ظاهرا از کشتار دهقانان اظهار تاسف می‌کرد، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که عاملین این جنایت حتما به مجازات خواهند رسید. ضمنا در اواخر ماه ژانویه بخشی از نیروهای نظامی با اشغال یک ایستگاه تلویزیونی قصد انجام کودتای نظامی علیه دولت آکینو را داشتند که بعد از مدتی خود را تسلیم مقامات دولتی کردند. □



تظاهرکنندگان با شلیک نظامیان بر زمین می‌غلغند

قانون اساسی جدید در نیکاراگوئه

به تصویب رسید

پس از گذشت ۱۸ ماه بحث در مورد مواد قانون اساسی، مجمع ملی نیکاراگوئه در روز ۹ ژانویه، با حضور دانیل اورتگا، رئیس‌جمهور این کشور و آلن گارسیا رئیس‌جمهور پرو، قانون اساسی پیشنهادی را به تصویب رساند. بنا به گفته‌ی مقامات دولتی، قانون اساسی از چکیده‌ی بحثها و خواستههای وسیع‌ترین اقشار مردم نیکاراگوئه و همچنین با موافقت جبهه‌ی ساندنیستها و ۷ سازمان سیاسی دیگر تدوین شده است.

نشریه‌ی پارلیگاد ارگان جبهه‌ی ساندنیستها، در شماره‌ی ژانویه‌ی خود چارچوب کلی قانون اساسی را در مطلبی فشرده درج کرده است. مسلما برای شناخت درست و تعیین ماهیت قانون اساسی مذکور متن کامل آن باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد. اما با نگاهی کوتاه به محتوای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قانون اساسی تصویب شده می‌توان نتیجه گرفت که در مجموع این قانون از چارچوب برخی اصلاحات دموکراتیک فراتر نمی‌رود. مثلا، برنامه‌ی اقتصادی تعیین شده در قانون اساسی 'برنامه‌ی اقتصادی مختلط بوده' که شامل بخش خصوصی و بخش دولتی است. و یا اینکه بالاترین ارگانهای تصمیم‌گیری در چارچوب سیستم پارلمانی هستند. حتی قانون اساسی جدید در برخورد با برخی مسایل روبنایی همچون مذهب برخوردی بسیار محافظه‌کارانه دارد.

در این بین، تنها سازمان جنبش عمل مردم (مارکسیست - لنینیست) به مخالفت جدی با قانون اساسی جدید برخاسته است و حتی قبل از تصویب قانون اساسی اعلام کرده است که با استفاده از پلتفرم مجمع ملی و یا هر پلتفرم دیگری ماهیت 'بورژوا لیبرالی' آن

را برای کارگران و توده‌ی زحمتکش
نیکاراگوئه افشا خواهد کرد. □

بیش از صد هزار کارگر

شرکت مخابرات بریتانیا

دست به اعتصاب زدند

کارگران شرکت مخابرات بریتانیا از تاریخ ۲۰ ژانویه دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. این اعتصاب که با شرکت ۱۱۰ هزار کارگر و تکنیسین این شرکت و با خواست ۱۰ درصد افزایش دستمزد آغاز شد، تاکنون با اتحاد و یک پارچگی ادامه داشته است. کارگران اعتصابی که قصد دارند با اعمال هرچه بیشتر فشار بر شرکت مخابرات، آن را مجبور به پذیرش خواسته‌های خود کنند اعلام داشته‌اند که در این راستا قصد دارند که اعتصاب آنان، بیشترین اختلال را متوجه خدمات مخابراتی به بخش صنایع، شرکت‌های بزرگ و موسسات مالی در شهر لندن و دیگر مراکز مهم اقتصادی این کشور کند.

پس از آغاز این اعتصاب، مسوولین شرکت مخابرات به نمایندگان کارگران پیشنهاد ۵ درصد افزایش دستمزد دادند. البته این پیشنهاد مشروط بود به افزایش بازدهی نیروی کار. پیشنهاد فوق تا به حال از سوی اتحادیه‌ی کارگران مخابرات رد شده است، اما نشریات انگلستان بر این عقیده‌اند که رهبری اتحادیه‌ی مزبور به زودی با شرکت مخابرات سازش خواهد کرد.

قاپا، ذکر است که رهبر اتحادیه‌ی کارگران مخابرات - از عناصر نزدیک به 'نیا، کیناک' رهبر سازشکار حزب کارگر انگلستان است.

گفته می‌شود، که بر همین اساس، اختلافاتی بین رهبری و اعضای اتحادیه‌ی فوق بروز کرده است. □

قتل يك دانشجوى انقلابى توسط پليس كره

با اعتراضات وسيع دانشجويى روبرو شد



صحنه‌ای از تظاهرات دانشجویان کره‌ای

خبر کشته شدن این دانشجو و آغاز اعتراضهای توده‌های کره جنوبی، به خصوص دانشجویان باعث شد که چان بار دیگر با تغییر دو تن از وزیرانش، به خیال خود از او بر گیری اعتراضها جلوگیری کند. در همین رابطه در اواخر ژانویه چان به بهانه‌ی کشف کودتای کمونیستی (!) علیه دولتش، کلیه راهپیماییها را تا اطلاع بعدی ممنوع اعلام کرد. □

در پی به قتل رسیدن یک دانشجوى انقلابى در زیر شکنجه نیروهای پليس، دانشجویان کره جنوبی اعتراضات خود را علیه نظام دیکتاتوری چان، رئیس جمهور کره، از سر گرفتند. به گفته‌ی دانشجویان، این دانشجوى انقلابى در اواخر ماه ژانویه توسط پليس دستگیر شد و مورد شکنجه قرار گرفت و پس از چند روز در اداره پليس به قتل رسید.

تظاهرات چند صد هزار نفره دانشجویان در مکزیک

دست به تظاهراتی یک پارچه زدند. این تظاهرات بزرگترین حرکت دانشجویان از سال ۱۹۶۸ در این کشور محسوب می‌شود. □

در اواخر ماه ژانویه، صدها هزار نفر از دانشجویان و دانش آموزان مکزیکى در اعتراض به تصمیم دولت مبنی بر گذاشتن قوانین جدید برای ورود به مدارس عالی و دانشگاههای این کشور

کارگران یونان جهت افزایش دستمزد دست به اعتصاب زدند

و وسایع، نقلیه عمومی این کشور از کار افتاد.

آنان با برپایی تظاهرات ۳۰ هزار نفره در جلوی پارلمان این کشور ضمن محکوم کردن سیاست اقتصادی دولت، خواستار افزایش دستمزدها شدند. □

در اواسط ماه ژانویه بیش از دو میلیون کارگر یونانی در اعتراض به تصمیم دولت مبنی بر ثابت نگاه داشتن دستمزدها، دست به یک اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته زدند. در نتیجهی این اعتصاب کلیهی مراکز صنعتی، اکثر نیروگاههای برق

یک سال از آغاز اعتصاب کارگران چاپ در انگلستان گذشت

کارگری و نیروهای مترقی، در مناطقی واپینگ، واقع در شرق لندن برگزار شد.

پلیس ضدشورشی که از تعداد کثیر شرکت کنندگان در این حرکت باشکوه به وحشت افتاده بود، هنگامی که تجمع فشردهی تظاهرکنندگان را در مقابل درب اصلی موسسه مشاهده کرد، برای متفرقه

در شمارهای گذشتهی جهان، خبر اعتصاب بیش از ۵۵۰۰ تن از کارگران چاپ موسسه News International را که از ژانویه سال ۱۹۸۶ آغاز شده بود به اطلاع رساندیم. به مناسبت اولین سالگرد این اعتصاب در روز ۲۴ ژانویه تظاهرات باشکوهی با شرکت بیش از ۲۰۰۰۰ تن از اعضای اتحادیههای

کردن آنان وحشیانه به صف تظاهرکنندگان حملهور شد. در طی چند ساعت درگیری با تظاهرکنندگان، پلیس بیش از ۳۰۰ تن از آنان و همچنین تعدادی از خبرنگاران و فیلمبرداران شبکههای تلویزیونی و عکاسان مطبوعات را مجروح کرد. با این حال تظاهرکنندگان در مقابل حملات متعدد و وحشیانهی پلیس سرسختانه مقاومت کردند و تا پاسی از شب به درگیری با آنان پرداختند. در همین حال تعدادی از سخنرانان از جمله آرتور اسکارگیل، رهبر اتحادیهی معدنچیان، و تونی بن، از اعضای چپ حزب کارگر، به حمایت از کارگران اعتصابی سخنرانی کردند.

لازم به تذکر است که کارگران اعتصابی در طول یک سال گذشته با برپایی تظاهرات ایستادهی مداوم در واپینگ و همچنین با برگزاری تظاهرات مرتب هفتگی با همکاری دیگر اعضای اتحادیههای کارگری موفق به ادامهی چنین مبارزهی طولانی شدهاند. اما در مقابل رهبران 'کنگرهی اتحادیههای کارگری' (TUC) و دیگر رهبران سازشکار اتحادیههای کارگری نه تنها از این اعتصاب پشتیبانی نکردند بلکه با سیاست 'واقع بینانهای نوین' خود طی این یک سال کوشش فراوانی کردند تا سیاست توافق با کارفرما را به کارگران اخراجی بقبولانند.

بنابر آخرین گزارشها، اتحادیهی کارگران چاپ (SOGAT)، که اکثر کارگران اخراجی عضو آن هستند، در اوایل فوریه در مقابل تهدید دولت مبنی بر مصادرهی اموال این اتحادیه به امر دادگاه، و همچنین ادعای خسارت کارفرما، عقب نشینی خود را رسماً اعلام کرده است. بنابر شواهد موجود در چند روز آتی کارگران اخراجی را وادار به خاتمه دادن اعتصاب خود خواهد کرد.

این امر بيشک شکست قطعی حرکت یک سال گذشتهی کارگران اعتصابی را به دنبال خواهد داشت و بار دیگر ماهیت واقعی اتحادیههای زرد را برای کارگران به نمایش خواهد گذارد. □



کارگران اعتصابی پلیس ضدشورشی را به باد تمسخر میگیرند

تظاهرات میلیونی

دانشجویان و دانش آموزان در اسپانیا

بیش از یک میلیون نفر از دانشجویان و دانش آموزان اسپانیا، در اعتراض به تصمیم دولت مبنی بر به اجرا درآوردن قوانین جدید جهت ورود به دانشگاه دست به تظاهرات عظیمی زدند. این تظاهرات که در اوایل ماه گذشته در اکثر شهرهای اسپانیا برگزار شد، با یورش وحشیانه پلیس روبرو شد که منجر به زخمی شدن دهها تن از تظاهرکنندگان شد.

از دیگر خواستههای دانشجویان بهبود وسایل تکنیکی و آموزشی موجود در مراکز آموزشی، و استعفای وزیر آموزش و پرورش این کشور است. □

درگیریهای بین

کارگران معادن آفریقای جنوبی،

دههاتن کشته بجای گذاشت

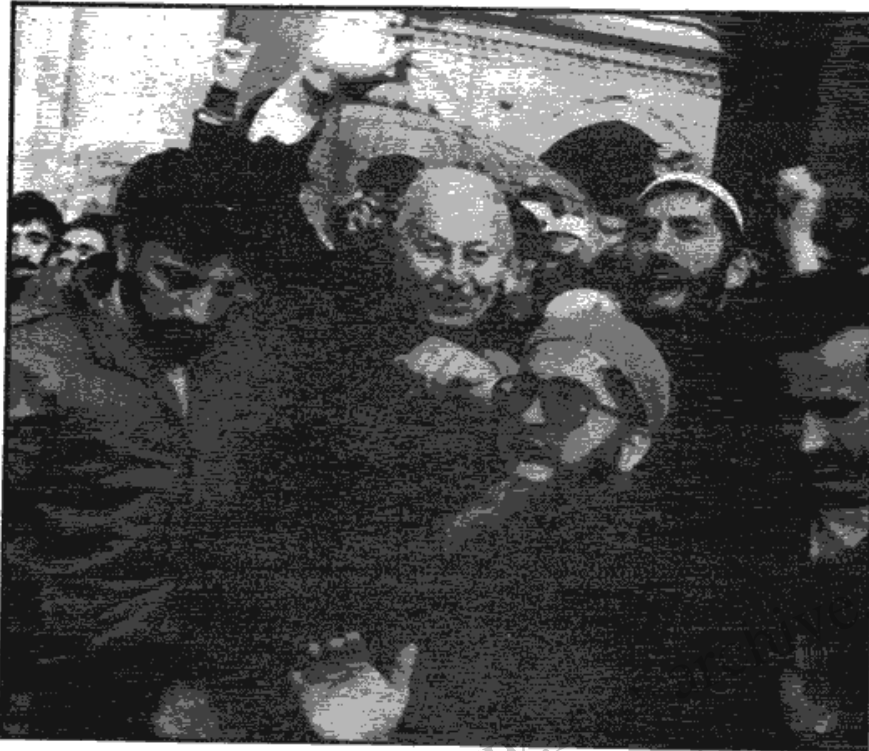
در درگیریهای قبیلهای که در ماه گذشته بین کارگران معادن طلا در آفریقای جنوبی رخ داد، دهها تن معدنچی کشته و زخمی شدند.

نزدیک به ۳۹۰۰ کارگر معدن طلای بیتریکس (Beatrix) واقع در منطقه اورنج استیت (Orange State) در اعتراض به این درگیریها که منجر به کشته شدن ۸ نفر و زخمی شدن ۵۳ نفر از کارگران این معدن شده بود، با اعلام استعفا، دست از کار کشیدند.

در معادن انگلو آمریکن نیز، ۶۲ کارگر معدنچی در درگیری مشابهی کشته شدند.

علت این درگیریها به گفتنی اتحادیه معدنچیان آفریقای جنوبی، ریشه در ستم و استثمار دارد که به وسیلهی

اعتراضات ارتجاع مذهبی و راست گرایان در ترکیه



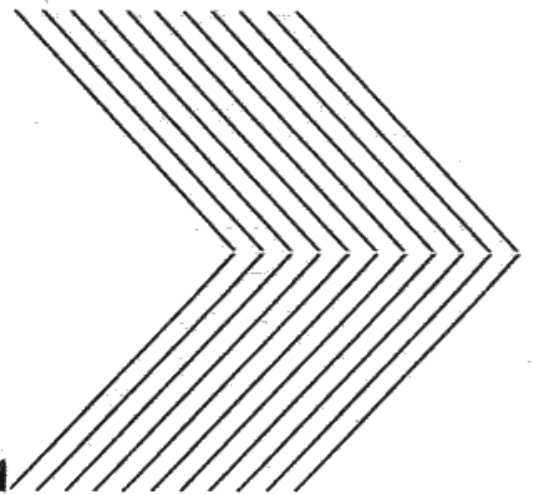
بنیادگرایان ارتجاعی ترکیه در حال تظاهرات

جدید خود را طرح می کنند. تظاهرات شهر استانبول که در نیمه اول ماه ژانویه در جلوی دانشگاه این شهر برگزار شد بنا به دعوت غیررسمی نجم الدین اربکان، از سران احزاب دست راستی پیش از کودتا انجام گرفت. این تظاهرات به درگیری بین پلیس و تظاهرکنندگان منجر شد. شعارهای اصلی تظاهرات عبارت بودند از: ترکیه مسلمان، اربکان مجاهد و روسیهها باز نمی شود. در این تظاهرات شش نفر دستگیر شدند که از این عده دو نفر به نامهای رسول عابدی و محسن ماهر ایرانی بودند. □

در طی دو ماه اخیر حرکت های قشری - مذهبی اعمداً از خرده بوروازی سنتی) در ترکیه مسالین روز شده است، چنان که در این مدت سه تظاهرات دو الی سه هزار نفره در شهرهای استانبول و قونیه توسط مذهبیون انجام پذیرفت که عمدتاً از سوی احزاب دست راستی نیز حمایت می شدند. این احزاب که دنباله روهای احزاب دست راستی قبا، از کودتای ۸۰ هستند با سازماندهی خود در احزاب کنونی از جمله حزب رفاه و یا حزب اصلاحات و قسمت عمدهای در حزب راه درست و حزب مام وطن، به شک،

نیروهای سواپو و ارتش آفریقای جنوبی در جنوب آنگولا رخ داد، ۵۶ نفر از نیروهای سواپو و ۶ نفر از ارتش آفریقای جنوبی کشته شدند. □

صاحبان معادن و سیستم حاکم در آفریقای جنوبی بر معدنچیان اعمال می شود. همچنین در درگیریهایی که بین



(بخش دوم)

نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین



جهان نگری اصیل اسلامی

برخورد غیر طبقاتی به مقلعهای اجتماعی یکی دیگر از شگردهای آقای رجوی است که در تعاریف سفسطه گرانهی مختلف مثلا در مورد ایدئولوژی بروز می کند: 'مجموعه بحثهای وجود، انسان، تاریخ و شناخت' ۴۱ که 'فراگیر و تنظیم کنندهی همهی روابط و مناسبات انسانی' است و 'جمیع عملکردها و مناسبات و روابط انسانی را در بر می گیرد و آنها را تبیین و تنظیم می کند' ۴۲. حال، باید پرسید که، اگر ایدئولوژی 'انسانی' است، پس چرا ایدئولوژیهای متفاوت و متضاد در میان 'انسان'ها داریم؟! 'نظامی از عقاید و نظریات فلسفی، سیاسی، اخلاقی، حقوقی، هنری و امثال اینهاست' ۴۳. 'نوری است که راه مومنان را پیشاپیش روشن می کند... 'نورهم یسعی بین ایدیم' (قرآن) ۴۴. 'بحث عقیدتی پیرامون عقاید و نظرگاههای خاص ما در زمینههای مختلف... به مثابهی 'راهنمای عمل' عمل مشخص روزمرهی فردی، اجتماعی، سیاسی' ۴۵: اینها تعاریف بریده بریده و من در آوردی از 'ایدئولوژی' که به طور ضمنی طبقاتی است، اما، به طور صریح مافوق طبقاتی قلمداد می شود. این چگونگی، پیش از اینکه مربوط به دانش نازل آقای رجوی باشد، مربوط به 'خوف' در ضعف طبقاتی خرده بورژوازی است که ماهیت طبقاتی خود را پنهان می دارد، یعنی 'تقیه' می کند، تا 'نظرگاههای خاص' تنگ نظرانهی طبقاتی خود را به 'مناسبات و روابط انسانی فراگیر' غیر طبقاتی تعمیم دهد. برای مارکسیستها هر 'ایدئولوژی،

به صورت محوری منتشر نشده است... که جنبهها و عناصر ناقص یا ضعیف آن هرچه صحیح تر و کامل تر بشوند... هیچ بیمی و باکی از مطرح شدن آنها نیاستی داشت ۴۷.

این بضاعت حقیرانهی ایدئولوژیک که، 'ناقص یا ضعیف' است و باید 'هرچه صحیح تر و کامل تر' بشود، اجبارا با نامهایی پرطمطراق، متناقض و دروغین رنگ و روغن تبلیغی می خورد: 'اسلام اصیل و واقعی'، 'ایدئولوژی ناب توحیدی'، 'ایدئولوژی اصیل و انقلابی'، 'ایدئولوژی اسلام'، 'ایدئولوژی توحیدی' و مانندهای اینها ۴۸. 'اصلا' به معنی اصل بودن، یعنی مربوط بودن به صدر اسلام ۱۴۰۰ سال پیش، که نمی تواند در زمان حال انقلابی باشد! جهان نگری ای را که 'فرضیهها و عناصر ناقص یا ضعیف' دارد به نام 'اسلام اصیل' جا زدن،

ایدهها و بینشهای بیان کنندهی منافع یک طبقه است، و آن ایدئولوژی که می گوید بی طرف یا مافوق طبقات است به طور عینی مبین منافع سرمایه داران است ۴۶. البته، مقایسهی تعاریف 'ناقص' فوق با جهان نگری بورژوازی امروزی آقای رجوی، مبین راستای منافع سرمایه دارانهی آن تعاریف در ۱۳۵۸ است. مجاهدین جهان نگری خرده بورژوازی خود را نمی توانند تدوین کنند، مگر با پذیرش جهان نگری بورژوازی. اعتراف زیر ناشی از تعریف این پذیرش است و نه حاصلا، تنهلی:

سازمان ما از سال ۴۴ بیشترین بها و اهمیت را به کار ایدئولوژیک می داد... طی این مدت مقداری از این آموزشها مدون شده، منتشر شده، و بسیاری هم هنوز منتشر نشده مانده است... هنوز علی رغم تدوین آنها،

نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

دیگر کفر و توهین به مقدسات خود مجاهدین است! این تناقضات، اندیشه‌ی مجاهدین را به دور باطل می‌اندازد: آقای رجوی، از یک سو، می‌نویسد: 'جدا کردن عقیده از سیاست یا سیاست از طبقات، اصولاً یک نوع جداسازی اسکولاستیکی است' ۴۹ و، از سوی دیگر، با وسواس مذهبی، ادعا می‌کند: سازمان ما از ابتدای حیاتش از آنجا که به یک مبارزه‌ی مکتبی اعتقاد داشت، بر اساس بینش از مکتب توحید، سعی در جدا کردن و شناساندن ایدئولوژی لصلیل و انقلابی اسلامی از سایر تفکرات شرک‌آمیز و ایدئولوژیهای طبقاتی داشته است... سازمان با الهام از سرچشمه و منشای واقعی آن یعنی قرآن ۱۰۰۰ بر آن است که سایر ایدئولوژی‌هایی که به نام اسلام‌اند، در واقع برداشتهایی انحرافی و طبقاتی از مکتب اسلام هستند ۵۰.

آیا 'منشاء واقعی' سازمان مجاهدین قرآن قبیلگی قریب قرن هفتم است یا تخصص طبقاتی قرن بیستم در ایران؟ آیا 'مبارزه مکتبی' مجاهدین فردی بوده است یا درون سازمانی یا بیرونی؟ معیار 'انحرافی' بودن چیست؟ اسلام، چون یک دین، متعلق به طبقات مختلف از جمله دهقان، خرده بورژوا و سرمایه دار با منافع طبقاتی مختلف است. برداشت هر طبقه از اسلام را که نمی‌توان برجسب 'انحرافی' زد. این دیگر واضح است که همه‌ی نظریه پردازان فعلی اسلامی قرآن را می‌پذیرند، ولی با هم مبارزه خونین دارند، چرا؟ در ایران، به علت عقب ماندگی جامعه و ۵۵ سال دیکتاتوری پهلوی، بسیاری صف بندی‌های سیاسی شکل مذهبی به خود گرفته‌اند. اگر در ایران آزادی احزاب وجود داشت و اسلام عتیق با رفرمهای بورژوازی 'سازگار' می‌شد، دیگر برای مجاهدین لزومی نداشت که مسایل سیاسی را فریب کارانه یا ناآگاهانه تحت لوای 'سازگاری دین و دانش' ارائه دهند.

نقد عملکرد جهان بینی مجاهدین

در شرایط خاص، دانش نازل آدمهای جاه طلب را به عوام فرهی

می‌کشاند. رهبری مجاهدین، در پلمیکهای نظری و بحثهای سیاسی، که می‌تواند و باید - اگر نه در سطح جنبش، دست کم برای اعضا و هواداران سازمان خودشان - آگاهی بخش باشد، واماند، عقب گرد کرد و 'خانوادگی بزرگ' خود را فراخواند. این رهبری به اتکای مقولگی متافیزیکی 'ایمان'، یک باره رابطه خود را با جهان مادی برید و وارد جهان 'مرموز' ارواح شد. در این جهان، دیگر از تپتهای پرطمطراق فلسفه، علم، متدولوژی، ایدئولوژی و ماندهای اینها خبری نیست. بگذریم از این که این 'تبیینات' از ابتدا هیچ گاه از حیطه 'نامگذاری' اندیشه‌های موهوم خارج نشده بود. پس، در واقع، عنوان کتاب 'تبیین جهان' می‌بایست 'نامگذاری مجاهدگونی جهان' باشد، چرا که محتوای این 'تبیینات'، مثلاً قوانین 'دیالکتیک توحیدی' مشخص نشده و صرفاً چند جمله‌ی ترکیبی از مترادفات است، نه انعکاس واقعیتی عینی. می‌بینیم که آن همه 'فلسفه و علم'، که در ۸۷۳ صفحه کتاب فوق آمده بود، سراسر، در ظرف ۷ سال به 'عالم غیب' تبخیر می‌شود و، از آن اسطوره‌ی دیرپای سامی که ریشه‌ی جهان‌نگری مجاهدین است، تنها 'هدایت' رهبر و 'اطاعت' بی چون و چرای بدنه‌ی سازمان به جا می‌ماند. پیغمبران سامی از آقای رجوی زیرک‌تر بودند، زیرا آنان خود را اول نبی خدا نامیدند و سپس برای 'هدایت' مردم به سوی خدا قیام و دعوت کردند، در حالی که آقای رجوی، محبوس در اطاقی در قلعه‌ی مجاهدین، هنوز ادعای نبوت نکرده، به 'هدایت' کردن وردستان و زیردستان خود دست زده است. سازمان خرده‌بورژوازی مجاهدین، در ظرف چند سال گذشته، با چنان سرعتی جهت گیری طبقاتی بورژوازی کرده که اکنون دیگر تنها می‌شود راجع به 'تاریخچه‌ی انقلابی' آن صحبت کرد. سازمان مجاهدین اکنون دیگر یک سازمان تمام عیار بورژوا - رفرمیستی است که در گلاویزی خونین خویش با حاکمیت فعلی، برای قبضه کردن حاکمیت از بالا، به هر زد و بندی با سرمایه داری جهانی دست می‌پازد. این سازمان، که زمانی تضادش با امپریالیسم وجه عمده بود، اکنون عرصه‌ی مبارزه با امپریالیسم را ترک کرده و علم مبارزاتی‌اش را علیه نیروهای مترقی افراشته است. این سازمان برای قبضه کردن قدرت و پرداختن دیون و تعهداتش به موسسات امپریالیستی و ارتجاعی منطقه، به مشی این‌الوقتی و ماکیاولیستی دچار شده است. این‌الوقت بودن آن را می‌توان در تمام مرادداشت دید: از سرسپردن به 'پدر بزرگوار،

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی'، تا 'اقدام انقلابی' با بنی صدر، از 'حقانیت' اتحاد با حزب دموکرات، تا زبان زرگری داشتن با اتحادیه‌ی میهنی کردستان و سپس همپالگی با سران ارتجاعی منطقه و جز اینها. مجاهدین سازمانهای کمونیستی را با ریشخند 'نمایندگی ازلی پرولتاریا' یعنی بخشی از خلق می‌نامد، در حالی که دون کیشوت مآبانه ادعای 'رهبری دموکراتیک انقلابی مجاهدین بر تمامیت انقلاب نوین خلق' را رار تشبیت شده تلقی می‌کند. مسالهی ایشان دیگر نه حاکمیت خلق - با همان برداشت عقب مانده‌ی پوپولیستی - بلکه حاکمیت بر خلق است. ریاکاری و کیش شخصیت را در رهبری آنان می‌توان دید: در روابط 'دیپلماتیک' رجوی در سطح بین‌المللی، قیافه گرفتن او جلوی دوربینها، کراوات زدن و یقه باز بودنش بنا بر اینکه بر صندلی امپریالیستی یا 'خلقی' نشسته باشد، رُست آمدن او در مجامع اروپایی، فرامین پنهانی ترور شخصیت و ضربه زدن به مخالفین، برپا کردن زندان قلعه‌ای برای درمان کردن روان 'مساله داران' مجاهد و پذیرش رهبری 'نوین' در عراق و ماندهای اینها. این رهبری، انحصارطلبی سیاسی را با اطاعت مذهبی در هم آمیخته و به سوی یک اتوریته‌ی مذهبی برای فرقه‌ای توتالیتر می‌رود. فرقه‌ی مجاهدین سازمانی بوروکراتیک شده است که تشکیلات آن با ریخت و پاشهای مالی، احترامهای تشریفاتی، انتصابات و اجر و مزدهای دلخواهانه حفظ می‌شود. مزدبگیران آن لباس محلی می‌پوشند، در کوهستانهای عراق رژه می‌روند و برای سرگرمی و تبلیغات با صف آرای، در مقابل عکاس مجاهد، که بر بلندی کوه نشسته است، کلمه‌ی 'رجوی' را می‌سازند و یاد رژه‌های چهارم آبان امجدیه‌ای چاکران ستم شاهی را احیا می‌کنند. لغت 'انقلاب' را مجاهدین در رابطه با دیدن یک ویدیوی چند ساعته به کار می‌برند. یعنی اگر حال کسی منقلب شد (از نظر روانی، جسمانی یا روان - تنی) در او 'انقلاب' رخ داده است!

سازمان مجاهدین فرمهای تشکیلاتی مختلفی را در طول حیات خود آزموده است. جدیدترین شکل آن چنین است: تشکیلات انتصابی سببی که، همچون هر فرقه‌ی مذهبی دیگری، مشتمل است بر یک پیشوا که 'هدایت' می‌کند و در حلقه‌ی یک گروه نخبه‌ی مرکزیت قرار گرفته است و خیل مریدان که 'اطاعت' می‌کنند. در این تشکیلات، گاهی اسطوره‌های سامی و عرب، مانند حنیف، موسی، و حمزه، و زمانی القاب غلوآمیز، مانند 'سردار'، 'سمبل زن انقلابی'، 'پدر بزرگوار'، 'بنیان گذار کبیر'، 'فرماندهی کبیر'،

نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

'عزیز'، 'واضع و الهام بخش' و 'رهبری انقلاب نوین'، برای فرادستان به کار برده می شود. مرکزیت قدرت گرا، از طریق الهام و مکاشفه، نظریاتی را فرموله می کند و خیل فرودستان (میردان) آنها را 'صد درصد قبول' می کنند و به کار می بندند. در این فرقه، رهبری دائمی واحد، حزب، انحصارطلب واحد و مذهب واحد (به جای ملیت) حکمفرماست، لذا جایی برای شهروندان غیر شیعه از نوع مجاهدینی - مانند طرفداران شریعتی، بازگان، بنی صدر، شریعتمداری، و پیروان ادیان دیگر مانند ارامنه، آسوریان، یهودیان، زرتشتیان، یزیدیه، اسماعیلیان، بهائیان، سنیان و لامذهبیها، ملحدین، آزاداندیشان، لایکها، آتئیستها، ماتریالیستها، مارکسیستها، کمونیستها - وجود ندارد. تشکیلات فرقه ای امروزی مجاهدین نطفی 'جمهوری دموکراتیک اسلامی' فردای آنهاست. هر نوع توهم نسبت به دموکراتیک بودن آنان خیانت به آرمانهای ملی، فرهنگی، طبقاتی و بشری در ایران است. ایشان، به علت شهادتپایشان و عامل، مذهبشان، توتالیترتر از بعضیان خواهند بود، و غیر از عدم مدارای سیاسی با نیروهای دیگر اجتماعی در مرحله انقلاب دموکراتیک، مدارای اجتماعی هم نشان نخواهند داد. این سازمان - به علت عدم دموکراسی درونی، رهبری بلامنازع فردی و بدنه مطیع با رفتار خائفانه و احساسات عملگرا و بدون تعقل و تحلیل - با تبلیغات هیستریک علیه مخالفانش حفاظی از کینه در میان بدنه و دنیای خارج و به ضد مخالفان خود پدید آورده است. 'رهبری نوین'، در پشت ماسک عابدانه و کلام مهربانانه، هیولایی بی مهر، قدرت گرا و قاهر دارد که به محض دریافت محرکهای لازم در شرایط مناسب، سر از تاریخ خانه ذهن بیرون خواهد آورد و به خیل دست بوسان مطیع امروزی فرمان پاکسازی جامعه را از وجود 'هر نوع شرک' خواهد داد. مجاهدین پس از کسب قدرت، با اعمال قهری حمام خون به راه خواهند انداخت. این اتهام نیست، بلکه از تحلیل گذشته و امروز مجاهدین (رجوع شود به بخش بعدی) - با شناخت از احزاب بعثی سوریه و عراق و دولتهای مذهبی لیبی، ایران و پاکستان - استنتاج می شود. کسانی که از رهبری اطاعت می کنند، شریک جرم اند! ۵۱.

اما این هزار نفری که در مراسم ازدواج، حلول سال نو و کارناوالهای

در حالی که رهبری در خلصی قدرت و تخیلات اطاعت خواهانی خود غوطهور است، بخشی از بدنه از اوام و حرمانهای جوانی پر سوز و گداز سرمست است. این است که 'مذهب تریاک تودها' دانسته می شود، زیرا مذهب دردهای جامعه را درمان نمی کند، بلکه علایم آنها را با خلصی مذهبی و اوام غیر واقعی تسکین می دهد. تنها انقلاب است که با ریشه کنی استثمار و ظلم و مصادره سرمایه داری رستگاری تودها را نوید می دهد.

پیشوا هدایت می کند

بنا به اعتقاد فرقی رجوییه، اگر در گذشته نقش 'هدایت بشر' بر عهده 'انبیا' بوده است، امروزه این نقش بر عهده 'پیشاهنگ' (بخوان: پیشوای فرقی رجوییه) است. این نبوت خجولانه 'نوین' از انسان در مقابل رهبران مذهبی (برادران مرکزیت فرقی رجوییه) انتظار 'اطاعت' کور کورانه محض دارد. چه طور؟ نقل قول زیر را از آقای رجوی به سال ۱۳۵۸ به دقت می خوانیم:

اجتهاد... به علت ضرورت تقسیم کار... وظیفه ارگانهای رهبری و اداره کننده جامعه و به اصطلاح مرکزیت اجتماع را پیشوا است که طبعاً تودهای مردم بایستی از دستورالعملهای این رهبری اطاعت و پیروی کنند. ۵۲.

این نظرات سال ۱۳۵۸ بود و اکنون در ۱۳۶۵ بهینم 'رهبری' به چه مکاشفاتی در مورد خود رسیده است. ظرف این مدت مرکزیت به 'اوبی' محبوس از خوف در اتاقی مرفه در حصار قلعه ای دور افتاده از واقعیات اجتماعی استعاله یافته و از طریق شاخکهای جاسوسی و عوامل اجرایی 'ذهن فردی' اعضایش را 'هدایت' می کند. ما در نقل قول بعدی هذیانهای ذهنی تبار را در طلب قدرت مطلق می بینیم. توجه شود که چگونه، با سفسطه، لفاظی و قلب واقعیت، رهبری انتصابی را در چمبر کلمات 'در جایگاه خودش قرار می دهد'، 'دستورالعملهایی برای اطاعت' صادر می کند و در 'پرتو رهبری' نور نبوت برای شفا می بیند:

وقتی فرد عضو و هوادار رهبری انقلاب را می شناسد و او مسعود را در جایگاه خودش قرار می دهد... نباید خودش را درگیر آن تضادهایی بکند که حل آن در عهده رهبری است... چنین فردی هیچ گاه

خیابانی و مانندهای اینها به دور سازمان مجاهدین جمع می شوند، چه کسانی اند؟ بسیاری از آنان از خانوادههای شهدا و زندانیان اند که، به هر جهت، سازمان مجاهدین با احترام تعهداتی را نسبت به ایشان پذیرفته است. گروه دیگر بادمجان دور قاب چینهایی اند که از رایجی بهشتی سفارت، وزارت و مقامهای حزبی آتی نشئه شده اند و هم اکنون امور دیپلماتیک مجاهدین را عهده دارند. گروهی مزد بگیرند و گروه دیگر مسحور، ناآگاه و مومن. برخی دیگر چهرهای ورزشی، نظامی و روشنفکری اند که از زوای فردی در غربت برایشان ناراحت کننده است. این چشنها موقعیتیست برای احیای هویت گروهی - صنفی از دست رفته با لباس مخصوص، دیدار روبروسی، جای و کیک، چاق سلامتی و غوطه خوردن در عوالم خاطره انگیز گذشته در غربت. وقتی 'متفکر' (مترجم واقعی تر است برای عدم خلاقیت ادبی) ضد کمونیستی از قماش شریعتی - ولی نوع لاینک آن - چون دکتر هزارخانی بادمجان دور قاب چین سازمان مجاهدین می شود، از پهلوئنهایی ورزشی چه انتظاری می توان داشت؟ فرقی رجوییه مدتهاست که نظریات توتالیتر و اعمال فالانژگونه را برنامه خود قرار داده است. به محض قبضه کردن قدرت، با پشتوانی دولتی حکومتی از نوع حکومتی ارتجاعی منطقه، آقای رجوی لیستهای اعدای را از 'آستین' خود بیرون خواهد آورد. در 'جمهوری دموکراتیک اسلامی' او، طمعه های اولیه، عناصر متلونی مانند هزارخانی خواهند بود، کما اینکه در گذشته، جاده صاف کنهای شورای متحد چپ که دارنده کارت ورود و دیپلماسی به کلپهای امپریالیستی بودند، راه را برای مجاهدین به محافل، سوسیال دموکراسی اروپایی گشودند و در ادامه بازی، همچون مهرگانی بر نظم شطرنج، از دور خارج شدند تا جایشان را برادران مکتبی بگیرند. اکنون رفتار بخشی از بدنه با اعتقاد به 'تبیینات' فرقی رجوییه و عدم تعقل و تحلیل مستقلانه آن منجر به ظهور علیمی در این فرقه گردیده است. این رفتار بر است از نظریات غیراسلامی شرک (شریک کردن خدا با پرستش رهبری نوین)، کفر (آوردن یک زن در رهبری صوری توده فریب)، زبونی و زاری (زنجورهای رمانتیک شبانه و شبگیرانه)، تخیلات موهوم (خواهران مجاهد مسعود را 'مراد' قرار می دهند و برادران مریم را؟!)، رمانتیسیم ناشی از غرایز واپس خورده جنسی (به طور سمبلیک 'ذوالفقار علی' و 'تغیثام تو') و ضد اسلام (بدنه تسلیم رهبری نوین شده برای رحمت و شفاعت) این رفتار بیانگر این است که،



خودش را در تشخیص ایدئولوژیک در موضع بالاتر از رهبری قرار نمی دهد... بنابراین ذهن فرد در تشخیص پیچیده ترین مسایل ایدئولوژیک از رهبری کمک می گیرد و توسط او هدایت می شود.^{۵۳}

آیا این امامت و اجتهاد است یا فاشیسم مذهبی؟ در فرقه رجوییه هیچ گونه دموکراسی درونی و رابطی افقی وجود ندارد و همه روابط عمودی یک طرفه اند. هیچ کنگره، کنفرانس، پلنوم، انتخابات و انتقاد اتفاق نمی افتد. این فرقه یک سازمان بوروکراتیک عمودی است با راس واحد مسعود و قاعده ای که 'توسط او هدایت می شود'. این فرقه، در طول حیات متلاطم خود، یک کنگره برگزار نکرده است تا انتقاد - که چه عرض شود! - جمع بندی از عملکردهای خود بکند. مقامهای فرقه ای را به طور انتصابی - سببی در قبضی اقوام و مریدان قدیمی خودش قرار می دهد. اصولاً در این 'خانواده بزرگ' عشیره ای - شبانی جایی برای شهروندان دیگر جامعه وجود ندارد. عدم دموکراسی درونی، نوعی عضوگیری با پذیرش رهبری و نه مراسم و منشور، جیره و موابج دادن به اعضا به طور بوروکراتیک همچون سازمانهای دولتی فعلی، اسطوره کردن اسلاف خود به سیاق اساطیر سامی و قرآنی، نمودهای دیگری از تشکیلات این فرقه اند.

این فرقه رهبر خود را 'کامل و مطلقاً درست' جا میزند و او را به عرش اعلی می رساند، خط و نشانهای درون - سازمانی و بیرون - فرقه ای برای 'هر کس که ندای دعوت خدا' را لبیک نگوید، می کشد؛ 'وای به حال هر کس که ندای دعوت خدا و آزمایشات و ابتلائات خدایی را پاسخ نگوید'.^{۵۴} هر کار پیشوا 'مطلقاً درست است... کامل... حتی نوع لباس و ظاهر خود مسعود. رهبری مطلقاً هیچ تعینی به سمت پایین / 'ذهن فرد'ی بدنه را نمی تواند بپذیرد.^{۵۵} آقای رجوی با هارت و پورت می گوید که 'طومار' مخالفین را 'درهم می پیچاند' و صاحب 'آثار نفیس ایدئولوژیک' است، 'راستگرایان ارتجاعی و اپورتونیستهای چپ نما' را با 'قاطعیت... بر جای خود' نشانده است.^{۵۶} کار به جایی میرسد که 'مسعود عزیز'، از درون حصار قلعبی مجاهدین، با صدای ظریف خود تهدید

تنهایی، سرسپردگی، شیفتگی، اضطراب، بهت و سکوت بیمارگونه، از خود بیگانگی، افسردگی، افسون زدگی، سرکوفتگی غرایز جوانی، تعدیا، / تعلیق / تعویق سائقها، شوریدگی، چاپلوسی، مایه خولیا، دل شوره، تشویش).

۲- تنشهای غیر طبیعی (پرخاشگری، مرگ طلبی، قهر، خون - ریزی / - دهی / - خولگی، دیگر آزاری و خود - آزاری، میل شدید به ویرانگری، انتحار، سوء ظن، شکنجه، کینه روزی بیمارگونه).

۳- اختلالات روانی (چون آنی، توهم اشباح، هذیان، عدم درک زمان / مکان / رابطه).

اکنون نمونههایی را در مورد عوارض فوق شاهد می آوریم: به دلیل همان عدم اعتماد به نفس که چیزی از وجود شده... چیزی را به عنوان تکیه گاه می چسبم... اعتماد به خود - این کم شده سالیان - را در پناه اعتماد به رهبرانم، یافتیم.^{۶۱}

دختری که از زندان آمده است: ابتدا برخورد بسیار بدی با جریان / ازدواج مسعود و مریم داشتم. ولی بعد فهمیدم که دیدگاه خودم است که بورژوازی است.^{۶۲}... به خودم گفتم امشب شب انتخاب نهایی است... اگر قبولشان کردی / مریم و مسعود را / باید صد در صد قبول کنی و نباید حتی یک درصد تردید و یک درصد حق بازگشت برای خودت قایل شوی.^{۶۳}

گاه دوست دارم 'زورها' وار در خیابانهای شهر برقصم و ارشمیدس وار فریاد 'یافتم، یافتم' بزنم.^{۶۴} اگر کسی از من بپرسد... مبارزه چرا؟ ایدئولوژی چرا؟ زندگی چرا؟

می کند که 'شما را به آنجا می کشانم که... بالا بیاورید که دشمن اصلی کیست'.^{۵۷} البته پیشوای توتالیتر شیوه های قهری را به اسلوب آگاه گرانه مسلما ترجیح می دهد، چرا که در خیار، میدان خویش جاسوسان و شکنجه گران را از هم اکنون تربیت کرده است. و در دست مسعود، مهدی، همچون اسلاف بادیه نشین خود در شبه جزیره عربستان، در مناسک بت پرستانه قربانی از 'سر بریدن' به جای 'گردن زدن' محمدی^{۵۸} نام می برد، در حالی که خود آقای رجوی با غلو همه می گفتند، 'تکرار تلقینی و کاشتن نظری در 'ذهن فرد' از طریق شنیدنی مغزی 'اخراج شدن' از بهشت حسن صباحی خود را 'از هر مرگی بدتر' قلمداد می کنند؛ 'باید عاطفه فدا کرد، باید سر پرید تا وجدانها بیدار بشود'.^{۵۹} همه می گفتند بدترین چیز برایمان اخراج از سازمان است. اخراج از این خانواده از هر مرگی بدتر است.^{۶۰}

عضواطاعت می کند

اگر در توصیف رهبری قدر قدرت غلو می شود، در اعترافات مریدانش بیان عاطفی عقده های حقارت و عدم آگاهی سیاسی موج میزند. بدنه با 'تسلیم محض' و نفی شخصیتی خویش و 'صد در صد قبول' کردن رهبری، و رهبری با فتوای 'اطاعت' بدنه، تضداد یک سیستم قدرت گرا - خاکسار را تشکیل می دهند. از خلال عکس العملهای بدنه، منعکس در نشریه مجاهد، عمدتاً سه عارضه دیده می شود:

۱- عدم تناسب شخصیتی (عدم اعتماد به نفس، تسلیم محض، زبونی، گریه، حقارت، شرم زدگی، زانو زدن، بندگی، خاکساری، هراس، فروتنی،

نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

برخلاف یازده سال گذشته من نه پاسخ خواهم داد و نه بحث خواهم کرد... ساکت ساکت و با غرور و اطمینان تنها با اشاری چشم شما / مسعود و مریم / را نشان خواهم داد! ۶۵

در جایی از معجزی مسعود و 'شفا' دادن او و مریم صحبت می‌شود: آخر بدون اعتماد به نفس قدرت هر نوع برخورد اصولی از من سلب شده بود و روشن است که چنین خلاء و کمبودی چه عوارض مشخص و یا ناشناخته‌ای در پنهان ترین و ریزترین زوایای زندگی آدمی به بار می‌آورد... تو و مسعود دردهایی را شفا دادید، بر چنین زخمهایی مرهم گذاردید! ۶۶

همچنان که در همی مراسم مذهبی اینجا هم گریه و زاری سنتی دیده می‌شود، تا جایی که 'ایله القدر' ۶۷ یعنی 'ظهور ملایک بر محمد در تنزیل قرآن' تداعی می‌شود:

در طول سخنان برادر مسعود حاضرین... تحت تاثیر مطالب... تعداد زیادی می‌گریستند! ۶۸ وقتی مجاهد می‌فروختم و از فالانژهای مزدور خمینی آن حرفها را می‌شنیدم، وقتی باران سنگ و چوب در امجدیه فرود می‌آمد، فقط مسعود جلوی چشمانم بود... من در میان باران گریه فقط نام تو را فریاد می‌کردم و برای اولین بار معنی 'شب قدر' را فهمیدم! ۶۹

در انگلستان خانم هواداری که دکترای علوم سیاسی دارد در حالی که گریه می‌کرد: این همه درس در دانشگاه خواندم، ولی این چند ساعت که به جلسه آمدم احساس کردم که تازه یک چیزی /؟ یاد گرفتم! ۷۰

در اینجاست که بخشی از بدنی شیعی رجویی 'دعوت' رهبر را لبیک می‌گوید و درکمال ناآگاهی به طور عاطفی واکنش مشروط پاولوفی خود را برای 'فنا'، 'شهادت' و مراسم باستانی 'فدا' و قربانی، نه در راه انقلاب بلکه در 'راه تو' - قطب، مراد، رهبر - آماده اعلام می‌کند. دیگر، جان فشانی انقلابی برای پیشبرد جنبش و در نتیجه رسیدن به بهبود وضع همگان تبدیل به سلاخی حلال یک فرد در پیش پای رهبر

می‌شود. زنانی در انتظار صدور فرمان پیشوا برای به آتش کشیدن خود و طفل، به دنیا نیامده‌ی خویش شیون می‌کنند. زاریها و بی‌تابیهای دوران بلوغ و شبان در جوانان رجوییهای آشکار می‌شوند. آن اوراد و ادعیه 'اصیل اسلامی' فراموش شده، و در عوض زنجیورهای رمانتیک و سوزناک و گمگشتگی دبیرستانی، مناسک بت پرستانه فدا و تحلیف، اعترافات جنسی سمبلیک و ناخودآگاه ارواحی تنها و افسرده به گوش می‌رسد که به دنبال هویت اجتماعی و ماوایی در 'خانوادهی بزرگ' می‌گردند. پیشوا آنان را ترغیب می‌کند تا خود را 'فدیه‌ی انقلاب سبز' خطاب کنند، همانگونه که خمینی جوانان را گوشت جلوی توپ می‌کند تا راه بازگشایی میدانهای مین گذاری شده بشوند. انقلاب را رهبری مجاهدین و رهبری را شخص مسعود می‌خوانند: 'بدنهای ما در راه تو پاره پاره شود! ۷۱. 'احساسی شبیه به شور و شغف شهدا /! در لحظه‌های قبل، از شهادت' کردم ۷۲. 'سودابه... قسم خورد که حاضر است... الان خودش را به آتش بکشد! ۷۳. 'خودم را به همراه قلم به آتش بکشم! ۷۴. مرگ طبعی، و نه آگاهی انقلابی، فهرست شهیدان مجاهد را طویل کرده است: 'گاه برخلاف خصلت ضدکولت انقلابی‌گری، احساس پیری می‌کردم. بارها آرزوی شهادت می‌کردم. چرا که فکر می‌کردم در زنده بودنم به مردم و شهدا مدیونم! ۷۵. 'من نیز به ازای رهاییمان... با همی عشق و عاطفه‌ی مادری آذر / به معنی آتش استم م - دختر کوچکم - را... به تو و مسعود تقدیم می‌کنم / برای کنیزی یا آتش زدن! /؟ ۷۶

در بخشی از بدنه، دریافت مسایل به صورت مکاشفه‌ای، ضربه‌ای و 'غیر قابل فهم' ایمانی، عمل گرایی بدون تعقل، 'انتحار'، 'آتش زدن' و 'تولد دیگر' اتفاق می‌افتد.

در یک شب، در نشست کاک صالح یک دفعه متوجه شدم و سرخ نقطه ضعفهای ایدئولوژیکی و افکار استثماری و شرک آلودی که در ذهنم وجود داشت را پیدا کردم / با مکاشفه و اشراق! /... از ایمان تو دوباره متولد شدم - تولدی پاک - 'تولد دیگر'. می‌دانی مادر / مریم /، شما در یک جای خیلی بالایی هستید... و خدا می‌داند که من مدتهاست که با مسایل فردیام می‌جنگم... باور کنید برای خود من قابل فهم نیست... از شما / مریم / و امید و مرادم /! / مسعود تقاضا می‌کنم که موافقت کنید که من را جزو اولین داوطلبان عملیات انتحاری قرار دهند! ۷۷. من امروز حاضرم برای اثبات حقانیت

بدنه با نفی شخصیتی خویش 'به جان خود' می‌افتد تا 'خودکشی' کند. سپس، با تناسخ ارواح، 'تولد دیگر' می‌یابد که مانند 'طفل' فقط صاحب غرایز است و آگاهی ندارد. از این رو، نیاز به لاله و اولیا (توجه و محبت) دارد:

به عنوان گزارش باید بگویم که ۲۴ زن و مرد رزمندی جدید متولد شدند. به پاکی ۲۴ طفل زیبا، همه به هنگام تولد زار زار گریستند! ۷۹!

بچه‌ها خنجرهایی از نیام برکشیدند و به جان خود افتاده‌اند! ۸۰

توجه بدنه، پس از خودکشی، به 'آن - جهانی' بودن رهبری معطوف می‌شود. این رهبری دیگر 'غیرخاکی' و آسمانی است، حامل 'رسالت و قدر' و معجزه و قدوسیت و 'نور رستگاری'، صاحب 'قدرت' و هیبت است. خانمی پس از شنیدن حرفهای ابریشمچی، می‌گوید:

من مسعود را یکی از بهترین سخنرانان دانسته‌ام که تماشایی را در مشت خود دارد و هر کجا که بخواهد می‌برد. دقیقاً می‌داند چه زمانی احساسات تماشایی را متاثر کند، چه زمانی قدرتش را به نمایش بگذارد، چگونه نگاه با نفوذش را به دوربین بدوزد و حرفش را در اعماق وجود بنشاند. این بار، مهدی نیز جلوه‌ای از مسعود بود. زیرا خودش مثل یک انسان غیرخاکی /! / شده بود... چون مهدی برایم مقدس شده بود و از ما به عنوان انسانهای کره زمین فاصله گرفته بود! ۸۱.

پس از شنیدن شایعهی ترور مسعود در قزل حصار و مسعود رسالتش نیمه تمام است. قدرش نیست که الان بره! ۸۲.

هواداری در سوخت می‌گوید: صحبتهای مسعود آدم را میخکوب می‌کند. او چه قدرتی دارد! ۸۳.

دیگری، اشک ریزان، می‌گوید: مسعود همی ما را بیدار کرد. واقعا آدم از خودش خجالت میکشه! ۸۴!

یک کارگر پارکینگ در لوس آنجلس می‌گوید:

نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

مسعود عجب کوهی است. واقعا انسان... مو بر اندامش راست می شود. ۸۵!

و سرانجام مسعود به ربوبیت و اساطیر سامی می پیوندد:

آخر مگر فدای مسعود را جز با اینار ابراهیم، دم حیات بخشش را که - ما را دوباره زنده کرد - جز با نفس عیسی و این نور رستگاری را جز با نور هدایت محمد (ص) و این جسارت و قاطعیت را جز با امیر مومنان و این پاک باختگی را جز با حسین (ع) می توان توصیف و تبیین کرد. ۸۶.

در میان مدعوین و حضار در گردهمایی های مجاهدین، گاهی بی خیرانی پیدا می شوند که تحت تاثیر عواطف جمعی یک باره، از طریق مکاشفه، نظریاتشان 'تصحیح' می شود و مسالهی ازدواج را 'وحدت انقلابی' می فهمند. فرد گنج و گنگی 'چند بار این ویدیو / مراسم ازدواج مسعود و مریم را نگاه' می خواهد بکند. شاعری به جای 'صله'، 'مرهم' می طلبد. خانمی 'چشم بسته' حرف می زند. حاج آقای به جای 'فرشتهی نکهبان' نامرئی اسطورهی سامی 'مسوول' زنده می خواهد:

حالا می فهمم که تمام این کارها حساب شده بود. با حسابهای دقیق، از کامپیوتر هم دقیقتر. خیلی دلم می خواهد که مسعود لظفی بکند و یک کسی را مسوول من قرار دهد. ۸۷.

فرش فروشی در آلمان می گوید: من در مورد زن در اشتباه بودم. ولی اکنون نظراتم تصحیح شد. این صحبتها مرا دگرگون کرد. می خواهم برای رهبری نامه بنویسم. ۸۸.

هواداری از انگلستان: من فکر می کردم مسالهی ازدواج یک وحدت شرعی - جنسی است. حالا می فهمم که یک وحدت انقلابی است. ۸۹.

آقای وفا یغمایی، شاعر قلعهی فرقهی رجوییه، می فرماید:

من حشره ای خرد بودم ... زندگی / جنگلی هولناک و هراس آور بود / و ۰۰۰ / از آشنایی ابهام در فضاهای مرموز / بال می گشودم. (شعر در امتداد نام مریم) ۹۰.

یک خانم آمریکایی می گوید: وقتی که شعار می دادند 'ایران - رجوی، رجوی - ایران' چشمهایم را می بستم و می گفتم انقلاب دیگر شروع شده. ۹۱.

در خیل دور و بریهای مجاهدین شارلاتانهای حرفه ای نیز کم نیستند. برخی از آنان از 'علم پزشکی' مدد می گیرند تا تحلیف 'با خون' و 'پرتو رهبری / برای / معالجهی' بیماران را - سند معجزه های رجوی عنوان کنند. این نوع دکترهای عوام فریب در مسند قدرت همان خواهند بود که اسلاف جلاذ آنها در کشتارگاههای هیتلر و در زندانهای رضا شاه انجام دادند.

'اطبای مجاهد' در قلعه های عراق، مجاهدان مسالهدار را با تکنیکهای روان شناسانه 'معالجه' می کنند. ایشان هم اکنون کاربرد طب را در سیاست

آزمایش می کنند.

در یک گزارش پزشکی، از تاثیرات انقلاب درونی مجاهدین در بهبود برخی از بیماریهای عصبی، شاخصی آمده است تا به طور آماری نشان دهد که تمام بیماران برادر مجاهد دکتر اسماعیل ذبیحی، شفای معجزه آسا یافته اند. در 'بیانیهای شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران' به تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۴، آمده است: در طیف خانوادگی بزرگ مجاهدین ... بسیاری نارساییهای جسمانی ... در پرتو رهبری مسعود و مریم معالجه شدند / ... اطبای مجاهد آماده اند به تفصیل شهادت بدهند.

جهان بینی علمی

علم در حیطهی سنجش شناسایی حس بشر است. در حالی که مذهب مربوط به ماوراءالطبیعت و 'آن - جهانی' است. لذا جهان نگرى مذهبی غیرعلمیست و با فلسفه و علم فصل مشترکی ندارد. احکام مذهبی بر اساس ایمان استوارند و قضایای فلسفی بر برهان، و قضایای علمی بر تجربه و استنتاج. از نظر تاریخی، عناد مذهب با علم و ماهیت ضدعلمی آن چه در اروپای قرون وسطی و چه در خاورمیانهی اسلامی روشن است.

مارکسیسم - لنینیسم، همچون هر علمی دیگر، از دو بخش نظری - در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، در اقتصاد، اقتصاد سیاسی و در جامعه شناسی، ماتریالیسم تاریخی - و تجربی تشکیل شده است.

اصول نظری آن در مطالعهی طبیعت، اقتصاد و تاریخ جوامع کاربرد دارد و اصول تجربی آن از طریق تشکیلات کمونیستی در رهبری آگاهانهی انقلابات و دگرگونی جوامع استثماری به جامعهی بی طبقی کمونیستی به کار بسته می شوند.

جهان نگرى دستگامی است از نظریات دربارهی جهان عینی، مقام انسان در آن، روابط افراد انسان با یکدیگر و با طبیعت، اصول شناسایی و ارزشهای اجتماعی این نظریات تابع تکامل تاریخی - اجتماعی گروهی و فردی در هر جامعه اند. جهان نگرى نظریه عام دربارهی جهان، انسان و جامعه است که تعیین کنندهی تمایلات اجتماعی، سیاسی، فلسفی، مذهبی، اخلاقی، زیبایی شناسانه و علوم نظری است. در طول تاریخ تکامل جوامع، عمدتاً سه جهان نگرى اسطوره ای (روزمره ای)، مذهبی (آن - جهانی) و فلسفی (این - جهانی) به ترتیب پیدا شده اند و هر کدام تاریخچهی تکامل طولانی ای دارند. محتوای این جهان نگریاها



نقد جهان بینی مذهبی مجاهدین

رابطه روح و ماده، تجسم نیروهای طبیعی، خیر و شر، جزا و رستگاری، مقام انسان در جهان، دانش او دربارهی واقعیت و قوانین تکامل اجتماعی. محتوای آگاهی (شعور یا وجدان) هنگامی که خصلت اعتقادات به خود بگیرد تبدیل به جهان نگرى می شود. در این حال، اعتماد شخص بر درستی عقایدش کامل و خدشهناپذیر است، عقایدی که بر شعور حکمفرما شده، بر عقل مسلط می شوند، عقایدی که آگاهی برهان آور را مقید می کند، زنجیرهایی می شوند که شخص نمی تواند خود را از آنها، بدون دل شکستگی رها کند، دیوهای می شوند که انسانها تنها با تسلیم بر آنها پیروز می شوند^{۹۲}. جهان نگرى یک فرد رفتار اجتماعی او را در برخورد به کار، دیگران، آرمانها، سلیقه و منافع خویش کنترل می کند. در جوامع طبقاتی، یک جهان نگرى واحد وجود ندارد هر طبقه جهان نگرى خاص خود را ارائه می دهد و طبقات نمایندگی مناسبات تولیدی مترقی طبعاً بیانگر جهان نگرى پیشرفته ترند.

جهان نگرى کمونیستی منتج از پیشرفتهای علمی و اجتماعی و ظهور جنبشهای انقلابی کارگران است. فلسفه مارکسیسم - لنینیسم، یعنی ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی، قلب این جهان نگرى است. این جهان نگرى یکی از عوامل تعیین کننده برای سازماندهی زحمتکشان در مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم است. از این زاویه است که این جهان نگرى، در تقابل با روابط انتفاعی و قهری و تناقضات اجتماعی سرمایه داری و دیگر اشکال استثمار، ارزشهای انترناسیونالیستی، بشری و علمی ارائه می دهد.

فلسفه شکلی از آگاهی اجتماعی است که در صدد تبیین اصول عام هستی و ادراک رابطه انسان با جهان است. علم، قوانین جهانشمول حاکم بر طبیعت، جامعه و اندیشه است. فلسفه، همانا، شکلی تئوریک از آگاهی است که اصولش بر بنیادهای منطقی استوارند و با جهان نگریهای اسطوره ای (میتولوژیک) و مذهبی، که بر اساس ایمان و ناآگاهی قرار دارند و بازتابی تخیلی از واقعیت را ارائه می دهند، از بنیاد تفاوت دارد. فلسفه ماتریالیسم از دو اصل الویت ماده بر شعور و شناخت پذیری آن تشکیل شده است. ماتریالیسم دیالکتیکی، فلسفه پرناتاریا، 'علم یا تئوری

عمومی ترین قوانین مربوط به طبیعت، جامعه و تفکرات^{۹۳}. لنین دربارهی دیالکتیک می گوید: 'شکافتن یک واحد و درک اجزای متضاد آن - جوهر - دیالکتیک است.' قوانین دیالکتیک، ساختهی فکر نیستند، بلکه از طبیعت و جامعه استخراج و استنتاج شده و به وسیلهی فکر انعکاس یافته اند. دیالکتیک همانا روش برخورد با واقعیت عینی خارج از ذهن برای بررسی و کشف قوانین آن است. مارکس می نویسد که در 'اسلوب دیالکتیکی من ... پیروسی تفکر به غیر از انتقال و استقرار پیروسی مادی در دماغ انسان چیز دیگری نیست'^{۹۴}. او روش خود را در سه بخش تحقیق (برخورد مستقیم با پدیدهها، مطالعهی جهان مادی چنان که هست و در رابطه با تاریخ تکامل و شرایط زیستی)، تشریح (حرکت واقعی شیئی در تکامل و شکستگی ضروری درونیاش) و ارائه (یافتهها و جمع

نگری آنان مذهبیست، یعنی که بر ایمان استوار است نه بر برهان. شناخت، در این جهان نگرى، از طریق وهی و مکاشفه است، نه با اسلوب علمی، این جهان نگرى - که مجاهدین خود آن را 'اسلام راستین' می خوانند - عمیقاً ارتجاعیست و نه انقلابی، به فلسفه پوسیدنی رئالیسم متکیست و نه به ماتریالیسم، و روش آن روش من در آوردی 'دیالکتیک توحیدی' است که با روش دیالکتیک در تقابل است. در جدول زیر، جهان نگرى مجاهدین با جهان نگرى علمی مقایسه می شود.

چنان که دیده شد، مقولههای نام گذاری شده از طرف مجاهدین صرفاً در سطح نام و احیاناً برداشتهای شبه علمی می مانند و محتوای آنها فرموله نشده اند. در حالی که مقولههای علمی از تتبع تاریخ، مذاقه در مبارزات اجتماعی، تحقیق در اقتصاد و غور در فلسفه یعنی، به طور خلاصه، از جهان عینی برگرفته

جدول مقایسه جهان بینی مجاهدین و جهان بینی علمی

مقوله	مجاهدین	علمی
جهان نگرى	توحیدی، اسلام راستین	کمونیستی، مارکسیسم - لنینیسم
فلسفه	رئالیسم	ماتریالیسم
روش	'دیالکتیک' توحیدی	دیالکتیک
منطق	ایمان	برهان و تجربه
شناخت	وحی	علمی

شده اند. این مقولهها عمدتاً به وسیلهی مارکس، انگلس و لنین فرموله شده و درستی آنها از سوی صدها اندیشمند کمونیست و هزاران دانشمند و میلیونها کارگر به ثبوت رسیده است. در مقطع 'انقلاب' ویدیولوژیک مجاهدین، فرصتی پیش آمد تا بدنهی این سازمان نظریات خود را، با فرستادن نامه های رمانتیک و عاطفی، به نشریاتی برون مرزی مجاهد، تا حدودی ضمیر

بندبیا) فرموله می کند^{۹۵}. لذا ماتریالیسم دیالکتیک، چون عام ترین قوانین همهی انواع حرکت ماده، از روش و منطق دیالکتیکی و فلسفه ماتریالیستی تشکیل شده است. جهان نگرى مارکسیسم - لنینیسم، عمده ترین حربهی مبارزهی کمونیستها برای واقعیت بخشیدن به سوسیالیسم و کمونیسم است. در این مقاله با نقد نظریات رهبری مجاهدین، نشان دادیم که جهان

فرهنگی، شعور سیاسی و تخیلات عاطفی خود را روشن کند. این نامها جنبه خاکسارانهی بدنه در برابر قدرت گرایه رهبری را در فرقهی مجاهدین برملا کردند. با ورق زدن مجلهی تعطیل شدهی مجاهد و مرور این نامها، اخبار، شعرها، رویاها، خلسهها، تحلیفها و گزارشها، آشکارا می توان دید که چگونه بدنه های خاکسار مکرر رهبری قدرتمدار است. رهبری و بدنه، دو جنبه ی رابطی هدایت و اطاعت را در فرقهی رجوییه تشکیل می دهند.

جنبش انقلابی نیاز به انسانهای آگاه و انقلابی دارد تا مقولههایی را که در گذشته به علت جهل و ظلم بین تودهها رایج بوده است، بر اساس واقعیات به سنجش گیرد و آرمانهای ترقی خواهانهی مثبت آنها را به سوی جهان نگری علمی پرولتاریا و انقلاب دموکراتیک خلق کانالیزه کند. نیروهای پیشرو باید تودهها را با روشنگری و افشاگری از خرافات گذشته شان جدا کرده، با حقایق امروزی آشنا سازند، تا آنان را برای ساختن ایرانی آباد، آزاد و پیشرو بسیج کنند. ■

یادداشتها

- ۴۱- رجوی، ۱:۱۱.
- ۴۲- همان جا، ۱:۲۴.
- ۴۳- همان جا، ۱:۲۴.
- ۴۴- همان جا، ۱:۲۴.
- ۴۵- همان جا، ۱:۱۰.
- ۴۶- گولد، لغتنامهی مارکسیستی، ص ۵۱.

- ۴۷- رجوی، ۱:۱۲.
- ۴۸- همان جا، ۸ - ۱:۶.
- ۴۹- همان جا، ۱:۱۳.
- ۵۰- همان جا، ۱:۶.

۵۱- شیدا، م.، "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توالتاریسم و مذهب - میهمانی اشباح، ۱۳۶۴.

۵۲- چگونه قرآن پیاموزیم، سازمان مجاهدین خلق، تهران، ۱۳۵۸. و اندیشهی رهایی سوئیس، ۹۸ - ۵:۳۰. و، انقلاب آقای رجوی در علم و فلسفه! نقدی بر کتاب تبیین جهان (۵)، جهان، ۳۸، ۲۱:۳۴.

- ۵۳- مجاهد، ۲۶:۱۰.
- ۵۴- همان جا، ۲۵۲:۴۲.
- ۵۵- همان جا، ۲۵۵:۲۳.
- ۵۶- شیدا، ص ۹۸ - ۳۰.
- ۵۷- مجاهد، ۲۵۲:۴۲.

۵۸- قرآن، سورهی محمد ۶: "چون به کافران برخوردید گردن زدنهایست و چون بسیار بکشتیدشان بندهای اسارتشان را محکم کنید پس از آن یا منت نهدید یا فدا گیرید.

- ۵۹- مجاهد، ۲۵۶:۸.
- ۶۰- همان جا، ۲۵۶:۸.
- ۶۱- همان جا، ۲۵۶:۲۲.
- ۶۲- همان جا، ۲۵۴:۱۵.
- ۶۳- همان جا، ۲۴۷:۴۱.
- ۶۴- همان جا، ۲۴۷:۳۹.
- ۶۵- همان جا، ۳۴۷:۳۹.
- ۶۶- همان جا، ۲۵۶:۲۲.
- ۶۷- قرآن، ۹۷:۱۰، ۲:۳.
- ۶۸- مجاهد، ۲۵۴:۳۴.
- ۶۹- همان جا، ۲۵۷:۲۳.
- ۷۰- همان جا، ۲۵۴:۱۲.
- ۷۱- همان جا، ۲۵۵:۳۰.
- ۷۲- همان جا، ۲۵۶:۲۲.
- ۷۳- همان جا، ۲۵۵:۲۲.
- ۷۴- همان جا، ۲۴۶:۲۱.
- ۷۵- همان جا، ۲۵۶:۲۲.
- ۷۶- همان جا، ۲۵۶:۲۲.
- ۷۷- همان جا، ۴ - ۲۵۷:۲۳.
- ۷۸- همان جا، ۲۴۶:۱۱.
- ۷۹- همان جا، ۲۴۵:۱۶.
- ۸۰- همان جا، ۲۵۵:۳۱.
- ۸۱- همان جا، ۲۵۶:۱۷.
- ۸۲- همان جا، ۲۴۴:۱۵.
- ۸۳- همان جا، ۲۵۴:۳۷.
- ۸۴- همان جا، ۲۵۴:۳۳.
- ۸۵- همان جا، ۲۵۴:۲۳.
- ۸۶- همان جا، ۲۵۶:۲۲.
- ۸۷- همان جا، ۲۵۴:۱۲.
- ۸۸- همان جا، ۲۵۴:۱۲.
- ۸۹- همان جا، ۲۴۱:۱۸.
- ۹۰- همان جا، ۲۵۴:۳۳.
- ۹۱- همان جا، ۲۴۱:۲۳.

- ۹۲- مارکس، کلیات مارکس - انگلس، ۱۱۸:۱.
- ۹۳- انگلس، دیالکتیک طبیعت، ص ۲۱۴ و آنتی دورینگ، ص ۱۵۵.
- ۹۴- مارکس، سرمایه، ۱:۶۰، فارسی.
- ۹۵- مارکس، پسگفتار، ۱:۱۹.

محمص - جایی که کلمه "حرف" نمی زند. کثر از میان کورانی داغ - حریق باد نصرت رحمانی، بر آثار اسماعیل خوبی - شاعری درگشاکش تضادها و دلبستگی های خویش، وصف خالی از شور - با گریه های ساحلی منصور برمکی، در باره ی صمد، خشک آمد کشتکله من - نیمایوشیج.

۴- مصاحبه: جنک چاپار با خسرو گلبرخی.

منابع

- ۱- بیژن (۱۹۸۴)، خاطرات عاطفه کرکین، یادداشتها، پاریس.
- ۲- خضایی، ب (۱۳۵۷)، آخرین دفاع و مجموعه شعر، نقد، ترجمه و مصاحبهی خسرو گلبرخی، آرمان، تهران.
- ۳- خسرو (۱۳۴۱)، انقلاب الجزایر، ترجمه از فرانسه، چاپ دوم ۴۹، طوس تهران.
- ۴- روشنگرم (۱۳۴۹) برگزیده اشعار خسرو گلبرخی، مروارید، تهران.
- ۵- "سیامک" حسین قلمبر (۱۳۵۳)، حماسه ی گلبرخی، آرمان، تهران.
- ۶- سعیدیان، ع (۱۳۵۸) زندگی نامه ی ۱۰۱ تن از قهرمانان انقلاب خلق ایران، مجله ی میهن، تهران.
- ۷- گلبرخی، خ (۱۳۵۸) دامون - یک منظومه ی بلند، مروارید، تهران.
- ۸- نامور بر (۱۳۵۹)، یادنامه ی شهیدان، تهران.
- ۹- (۱۹۷۵)، برگزیده ی سرودهای انقلابی، کنفدراسیون جهانی، آمریکا.
- ۱۰- (۱۹۷۶)، یادنامه، هواداران سچفا، آمریکا.
- ۱۱- (۱۳۵۳) مجموعه ای از آثار خسرو گلبرخی، کنفدراسیون جهانی، آلمان.
- ۱۲- (۱۹۷۴)، آثاری از خسرو گلبرخی، مزدک، ایتالیا.
- ۱۳- کرکین، ع (۱۳۵۹)، نوشته ها و سروده ها برای گلبرخی و دانشیان، مروارید، تهران.
- ۱۴- (۱۳۵۳)، طلوع، کنفدراسیون جهانی، آمریکا.



برای تسهیل ارتباط فکری چندبُشی

برای غنوتر ساختن کمی و کیفی صفحه‌ی 'فرهنگ فشرده ... لیست یا متن فشرده‌ی واژه‌های سووال پیرانگیز خویش را به نشانی نشریه‌ی جهان بفرستید. نوشته‌های شما در اختیار مسولین صفحه قرار گرفته، و پس از تنظیم و حک و اصلاح در شماره‌های بعدی جهان درج خواهند گشت.

بهره‌کشی

'بهره‌کشی' یا 'استثمار' (Exploitation) یعنی به کار گماردن دیگران و اعمال کنترل بر نیروها (منابع، نیروی کار، ابزار)، آگاهی و روابط اجتماعی تولیدی آنان در پروسه‌ی کار با هدف تصاحب مازاد تولیدشان به نفع خود. اگر چه 'کار شرط اساسی اولیه‌ی همه‌ی وجود انسانی است و این امر تا بدان حد صحت دارد که به صورتی می‌توان گفت که این کار بود که خود انسان را خلق کرد' (انگلس، نقش کار... ص ۳) با این حال در سطح نازلی از رشد نیروهای تولید که تنها بازتولید حداقل شرایط مادی انسان را میسر می‌ساخت، هنوز ایده‌ی 'بهره‌کشی' شکل نگرفته بود، چه رسد به تحقق واقعی آن در بطن روابط اجتماعی انسانهای 'کمون اولیه'. ولی به محض رشد نیروهای تولید فراتر از این حد نازل و تولید مازاد محصولات، شرایط مادی برای

شکل‌گیری ایده‌ی 'مالکیت خصوصی' و به دنبال آن تحقق روابط اجتماعی 'بهره‌کشی' فراهم شد و بنیاد جامعه‌ی طبقاتی نهاد شد و مبارزه‌ی طبقات به نیروی محرکه‌ی اساسی تاریخ بدل شد، طبقاتی که بنا بر شیوه‌ای که بهره‌کشی می‌کنند و می‌شوند از یکدیگر متمایز می‌گردند.

تاریخ، تا کنون، سه 'شیوه‌ی تولید' طبقاتی یا بهتر بگوییم، سه شیوه‌ی اصلی بهره‌کشی را به ما شناسانده است که خود به طریق 'نفی در نفی' تکامل یافته‌اند:

۱ - شیوه‌ی بهره‌کشی برده‌داری که در آن هم وسایل تولید و هم تولید کنندگان مستقیم هردو در مالکیت اقتصادی طبقاتی برده‌دار قرار دارند، و این طبقه حق آگاهی تولیدی را صرفاً از آن خود دانسته و مستقیماً در پروسه‌ی تولید بردگان را به کار می‌گمارد و پس از کسر سهم 'بخور و نمیر' آنان، مازاد تولیدشان را به نفع خود تصاحب می‌کند؛

۲ - شیوه‌ی بهره‌کشی فئودالی که در آن در حالیکه هنوز هم وسایل تولید (به‌ویژه زمین) و هم تولیدکنندگان مستقیم هردو در مالکیت حقوقی/مذهبی طبقاتی فئودال قرار دارند، با این حال تولیدکنندگان مستقیم (سرفها - رعایا) خود بر پروسه‌ی تولید تصرف و کنترل دارند و طبقاتی فئودال صرفاً به طرق

'ماورای اقتصادی' سهم عمده‌ی مازاد تولید را به خود اختصاص می‌دهد؛

۳ - شیوه‌ی بهره‌کشی سرمایه‌داری که بر مالکیت خصوصی طبقاتی سرمایه‌دار به مهم‌ترین وسایل تولید جامعه و (در نتیجه) به وجود توده‌های عظیمی از کارگران استوار است. که از آنان سلب مالکیت از وسایل تولید شده است و به جز نیروی کار خویش هیچ وسیله‌ای برای امرار معاش ندارند و مجبورند نیروی کار خویش را به صاحبان وسایل تولید بفروشند و در پروسه‌ی تولیدی‌ای که تحت کنترل مستقیم طبقاتی سرمایه‌دار است کار کنند. از لحاظ چگونگی کنترل بر پروسه‌ی تولید، اگر فئودالیسم نفی برده‌داری بود، سرمایه‌داری نفی فئودالیسم است و بازگشتی است به برده‌داری در سطحی بالاتر؛ نظام برده‌داری پنهان، نظام برده‌داری مزدوری. آن 'آزادی' که طبقاتی سرمایه‌دار به طبقاتی کارگر تحت عنوان مالکیت خصوصی بر نیروی کار خویش اعطا می‌کند، چیزی نیست مگر 'آزادی' (بخوان سلب مالکیت) آنان از وسایل تولید، از یکسو، و 'آزادی' آنان به فروش اجباری نیروی کارشان به این یا آن سرمایه‌دار، از سوی دیگر؛

حوزه‌ی گردش یا مبادله‌ی کالایی، که در آن خرید و فروش نیروی کار صورت می‌گیرد، در حقیقت بهشت

حقوق ذاتی بشر است، قلمرو ویژه آزادی، برابری، مالکیت و سودمندی... اما اگر همین مالک پول و همین مالک نیروی کار را هنگامی که این حوزه پر سر و صدا، جایی که همه چیز آشکارا و در حضور همه کس صورت می‌گیرد، را ترک می‌کنند، همراهی کنیم و با آنان به قلمرو پنهان تولید برویم، جایی که بر سردرش اعلام شده 'ورود ممنوع مگر برای امور شرکت'، اینجا ما خواهیم دید نه تنها چگونه سرمایه تولید می‌کند، بلکه چگونه سرمایه خود تولید می‌شود. (مارکس، کاپیتال)

بهره‌کشی سرمایه‌داری از این رو متعصر به فرد است، چرا که شیوه بهره‌کشی‌اش را در ورای 'مبادله‌ی آزاد' پنهان می‌کند، از این رو شناخت این روش بهره‌کشی نوین قدری به تعمق بیشتر احتیاج دارد.

بیکاری

بیکاری (Unemployment) وجود توده‌ی عظیمی از بیکاران و کارگران نیمه وقت چون ارتش ذخیره‌ی کار، نه یک پدیده‌ی اتفاقی، بلکه یک نیاز ذاتی شیوه‌ی بهره‌کشی سرمایه‌داری است و در واقع توسط خود این شیوه‌ی بهره‌کشی است که شکار می‌گیرد. انباشت سرمایه یعنی گسترش کمی - کیفی بهره‌کشی سرمایه‌داران از کارگران. در رقابت برای بهره‌کشی هر چه بیشتر از کارگران، سرمایه‌داران، از یکسو، کارگران بیشتری را به کار می‌گمارند، و از سوی دیگر، با به کارگیری روشهای جدیدتر و مکانیزه شده‌تر تولید، از آنان به شدت بیشتری بهره‌کشی می‌کنند. ولی در حالی که عامل، اوا، موجب ازدیاد تقاضای نیروی کار در بازار می‌گردد، عامل دوم موجب جایگزین شدن هرچه بیشتر کار زنده‌ی کارگران توسط کار نهفته در ماشین‌آلات پیچیده‌تر می‌گردد. درجه‌ی نهایی تقاضا برای نیروی

کار در بازار، از این رو، به مجموعه‌ی این دو عامل بستگی دارد. زمانی که عامل اول نسبت به عامل دوم قوی‌تر عمل کند، کمبود نیروی کار پدید می‌آید و در نتیجه سطح دستمزدها بالا می‌رود، ولی بالا رفتن سطح دستمزدها، به طور اتوماتیک موجب تقویت عامل دوم شده، رشد سرمایه متوقف می‌شود و سرمایه‌داران به مکانیزه کردن هرچه بیشتر پروسه‌های کار روی می‌آورند. بدن ترتیب انباشت سرمایه و مکانیزه بهره‌کشی سرمایه‌داران از کارگران، به طور اتوماتیک موجب حفظ و تداوم ارتش ذخیره‌ی کار یعنی توده‌های وسیعی از بیکاران و کارگران 'نیمه وقت' می‌گردد. شیوه‌ی دیگر سرمایه‌داران برای خنثی کردن عامل اوا، وارد کردن نیروی کار از مناطق مملو از بیکاران و صدور سرمایه به این مناطق مملو از کار ارزان است. مرزهای تاریخی سیستم سرمایه‌داری هر چه باشد، سرمایه‌داری همواره ارتش ذخیره‌ی کار را حفظ می‌کند. سرمایه‌داری معاصر که جهانی گشته است، دارای ارتش ذخیره‌ی بیکارانی است در مقیاس جهانی. توده‌های فلاکت زده‌ی کشورهای تحت سلطه، واردات 'نیروی کار مهمان' در جوامع امپریالیستی، و حرکت سرمایه به مناطق مملو از کار ارزان، همه و همه نموده‌های این گرایش ذاتی روش بهره‌کشی سرمایه‌داری‌اند.

گرانی

روش بهره‌کشی سرمایه‌داری بدان گونه است که اگر سرمایه‌دار در محل کار قادر نباشد که از کارگران به طور حداکثر بهره‌کشی کند، دولت حامی سرمایه‌داران، آن را در سطح جامعه به پیش خواهد برد. یکی از مهم‌ترین شیوه‌ها برای این کار، پدیده‌ی گرانی است که در اصطلاح علمی بدان 'تورم' گویند. تورم یعنی رشد عمومی سطح قیمت‌ها در سطح جامعه و تنزل عمومی قدرت خرید پول در نتیجه‌ی ازدیاد بیش از حد نقدینگی پول به نسبت ثروت در گردش. گرانی و تورم،

بیش از همه، بر خلاف منافع حقوق بگیران و مزدبگیران عمل می‌کند، چرا که رشد قیمت‌ها همواره از رشد حقوق و دستمزدهای ثابت سریع‌تر عمل می‌کند. مهم‌ترین عوامل بروز پدیده‌ی گرانی و تورم بدین قرارند:

- ۱- گسترش بیش از حد اعتبارات مالی/بانکی که معمولا برای حفظ سطح موجود فعالیت اقتصادی و درجه‌ی اشتغال کار صورت می‌گیرد؛
- ۲- کمیوهای عظیم بودجه که نه فقط در نتیجه‌ی ندانم کاریهای مالی، بلکه اساسا در نتیجه‌ی عدم تمایل به اخذ مالیات از طبقه‌ی سرمایه‌دار به وجود می‌آید و دولت را مجبور به ازدیاد مصنوعی نقدینگی خود می‌کند؛
- ۳- رشد بیش از حد حوزه‌های غیر مولد اقتصاد، از جمله صنایع و اشتغال نظامی/جنگی برای خنثی کردن موقت بیکاری عظیم؛
- ۴- افزایش مستقیم قیمت‌ها توسط انحصارات بین‌المللی و محلی برای دریافت مافوق سود؛
- ۵- جبران شکست‌های سرمایه در مقایسه کار بر سر دستمزدها، از طریق بالا بردن قیمت کالاهای تولید شده، هنگام فروش در بازار؛
- ۶- گسترش فوق‌العاده نقدینگی بین‌المللی در نتیجه‌ی بروز عوامل فوق در عرصه‌ی جوامع امپریالیستی و جهانی به طور کلی.

فقر

هر چه ثروت اجتماعی، سرمایه‌ی به کار گرفته شده، و وسعت و نیروی رشد آن بیشتر باشد، و بنابراین هر چه قدر مطلق توده‌ی پرولتاریا و بارآوری تولید کار آن بیشتر باشد، همانقدر نیز ارتش ذخیره‌ی صنعتی آن بیشتر است. همان‌علی که قدرت گسترش سرمایه را موجب می‌گردند، همچنین نیروی کاری را که در اختیار آن باید قرار گیرد را ایجاد می‌کنند. اما هر چه

این ارتش ذخیره صنعتی نسبت به ارتش کار فعال بزرگتر باشد، همانقدر نیز تودهی انسجام یافتهی مازاد جمعیتی که فلاکتش به نسبت عکس شکنجه‌ای که در شکل کار می‌یاست متحمل شود، بزرگتر می‌باشد. بالاخره، هرچه بخشهای فلاکت‌زدهی طبقه کارگر و ارتش ذخیره صنعتی گسترده‌تر باشد، همانقدر نیز فقر رسمی گسترده‌تر خواهد بود. این قانون عمومی مطلق انباشت سرمایه است. (مارکس، کاپیتال، جلد اول، ص ۷۸۹)

همان گونه که اشاره شد، ایجاد و حفظ ارتش ذخیره کار مکانیزمی است که از طریق آن سرمایه‌داران از افزایش سطح دستمزد واقعی کارگران به نسبت بارآوری کارشان، جلوگیری می‌کنند. در واقع، این گرایش بهره‌کشی سرمایه‌داری در راستای نزول دستمزدهای واقعی به نسبت بارآوری کار عمل می‌کند؛ این، در اصطلاح علمی، یعنی گرایش صعودی نرخ استثمار (بهره‌کشی)، و در اصطلاح عامیانه‌تر، یعنی گسترده و عمیق‌تر شدن شکاف ثروت کارگران و سرمایه‌داران. اگر چه دستمزدهای واقعی، تا آنجا که روند انباشت را مختل نکنند، می‌توانند رشد کنند، با این حال اگر چه رفاه کارگر بیشتر شده است، رفاه اجتماعی‌ای که او می‌تواند دارا باشد نسبت به رفاهی که سرمایه‌دار بیش از پیش از آن بهره‌مند می‌گردد و در دسترس کارگر نیست، در (آن مرحلهی خاص) رشد اجتماعی، نزول می‌کند. (مارکس، کار مزدوری و سرمایه، فصل ۵). اینکه دستمزدهای واقعی نمی‌توانند عموماً از سطح خاصی بالاتر بروند، به هیچوجه مانع آن نمی‌شود که سرمایه‌داران مداوماً تلاش کنند که این دستمزدهای واقعی را حتی‌الامکان تقلیل دهند. محدودی عینی این گرایش به فقیر شدن مطلق کارگران را در عین حال، شرایط وجودی کار مزدوری تعیین می‌کند. در شرایطی که ارتش ذخیره

بیزاری

کار وسیع است، سرمایه‌داران دستمزدهای واقعی را حتی به سطحی نازلتر از حداقل معیشت کارگران تقلیل می‌دهند، چرا که همواره کارگران 'تازه' برای جایگزین شدن کارگران 'مرده' به وفور وجود دارند. این پدیده را، در جوامع تحت سلطه، به ویژه در دوره‌های بحران شدید اقتصادی می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد.

'بیزاری' یا (از دیدگاه مارکس) 'بیگانگی' (Alienation)، حالت (یا عملی) است که طی آن یک فرد، گروه، نهاد اجتماعی و یک جامعه (۱) از نتایج و پروسه‌ی فعالیت تولیدی خویش، و (۲) از طبیعت پیرامون خویش، و (۳) از انسانهای دیگر، و، در نتیجه (۴) از خودش (از تمام توانایی‌های انسانی موجود خویش) بیزار و بیگانه می‌شود. بیزار و بیگانه شدن از دیگران، از این رو، همواره از خود بیزار و بیگانه شدن را به دنبال دارد: بیزار و بیگانه شدن انسان از خود توسط (عمل) خود. این 'از خود بیگانگی' و 'از خود بیزار شدن'، بنابراین، نه صرفاً شکلی از بیگانه و بیزار شدن، بلکه اس و اساس، و گوهر آن است. بیگانگی کارگران از موقعیت و قدرت اجتماعی خویش، از خانواده، از همکاران، از کار خویش، به طور خلاصه 'بیزار شدن (آنان) از زندگی'، 'ذله شدن آنان از این وضع'، در آغاز خود را به صورت درهم شکستن

منابع

ماشین‌آلات، تنفر بیکاران از کارگران شاغل. (وبرعکس)، تنفر کارگران از محصولات غیر قابل دسترس کار خویش، بیزاری آنان از همسر و فرزندان خویش ('کارگری همسر و فرزندان را به علت عدم امکان تامین زندگیشان کشت')، و بالاخره بیزاری آنان از خودشان ('کارگری از فرط بدبختی خودکشی کرد') متبلور می‌سازد. 'از خود بیگانگی' و 'از خود بیزار شدن' نتیجهی تخصصی شدن یکتوخت پروسه‌ی کار، تقسیم کار انعطاف ناپذیر و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. کارگر علاقه‌ی خود را به اشیایی که تولید می‌کند، به پروسه‌ی کارش، به همکارانش و خودش، از دست می‌دهد. کار برایش یک اجبار می‌شود، نه یک لذت زندگی. مفهوم اقتصادی - اجتماعی مقوله 'بیگانگی' را مارکس در یادداشت‌های فلسفی (۱۸۴۴)، گروندریسه (۵۸-۱۸۵۷) و سرمایه (۱۸۶۷) وسعت داد. 'از خود بیگانگی' نتیجهی منطقی و تاریخی شیوهی بهره‌کشی سرمایه‌داری است، و از این رو تنها از طریق ریشه‌یابی آن در شرایط مادی موجود ناشی از سیستم سرمایه‌داری است که می‌توان به ریشه‌کشی آن کمر بست.

مقوله 'از خود بیگانگی' از دید مارکس، از این رو، صرفاً مقوله‌ای تفسیری نیست، بلکه اعلان جنگی است علیه بهره‌کشی سرمایه‌داری و هرگونه بهره‌کشی دیگر. اعلان جنگی است برای تغییر انقلابی جهان. ■

- 1- Bottomore, T. et al., A DICTIONARY OF MARXIST THOUGHT, 1983.
- 2 - Wilczyński, J. AN ENCYCLOPEDIA OF MARXISM, SOCIALISM AND COMMUNISM, Macmillan Reference Books, 1981.
- 3 - Marx, CAPITAL, Vol.1, Vintage Books.
- 4 - Engels, THE PART PLAYED BY LABOUR IN THE TRANSITION FROM APE TO MAN, Progress Publishers, Moscow.
- 5 - THE GREAT SOVIET ENCYCLOPEDIA, Progress pub. Moscow.
- 6 - Marx, WAGE LABOUR AND CAPITAL.

اتحاد علنی راه کارگر با اکثریتی های ضد انقلابی

جریان اپورتونیست راه کارگر اخیراً کام بلندی به سوی اتحاد علنی با ضدانقلابیون اکثریتی (جناح کشتگر) برداشته است و در شماره ۳۴ ارگان خود رسماً اعلام کرده است که از این پس سیاست بایکوت اکثریتها را کنار می‌گذارد و حول 'استراتژی و خط مشی کمونیستی' با آنان مبارزه ایدئولوژیک می‌کند. در این رابطه دو اطلاعیه به دست ما رسیده است که بخشهایی از آنها را می‌خوانید.

پلنوم هفتم 'اکثریتی های کشتگری' و بایکویی 'راه کارگر'

حرکت انقلابی و رشد و تعمیق مبارزه طبقاتی هر کس و هر جریانی را به جایگاه واقعی خویش پرتاب می‌کند و بر این بستر، اندیشه‌های اپورتونیست - رفرمیستی نیز ناچار بر سر تندبچه‌های تاریخی خود را ظاهر می‌کنند... هنگامی که جریانات ضدانقلابی حزب توده و اکثریت (هر دو جناح) از مشاطه‌گری رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی سرمست بوده و می‌خواستند پاسداران را به سلاحهای سنگین مجهز کنند تا سینه‌های طبقه کارگر را نشانه بگیرند و جهت آستان بوسی به درگاه بورژوازی، همدوش پاسداران جهت مقابله با انقلابیون از هیچ خیانتی دریغ نمی‌ورزیدند، گمان می‌رفت که کسی را یاری دفاع از این خائنین نباشد. اما تاریخ در روند خود برای رسوایی این جریانات که تا دیروز مدافع و مداح جمهوری اسلامی بودند و خود را در پشت طبقه کارگر پنهان می‌نمودند، چنان شرایطی ایجاد کرد که همین جریانات به زیر تیغ جمهوری اسلامی قرار گرفته و از سوی رژیم تازه‌انده شدند و پس از آن این خائنین برای یافتن موافقین جدیدی در صف 'اپوزیسیون' قرار گرفتند و خواستار سرنگونی همان حکومت گشتند!! از جمله این نیروهای تغییر شکل داده 'اکثریتهای کشتگری' هستند که امروزه بعد از 'نقد گذشته خود' می‌خواهند خیانتهای خود را به طبقه کارگر و انقلاب با آب توبه‌ی شعار سرنگونی رژیم از صفحه تاریخ مبارزه

طبقاتی بشویند. در این راه جریاناتی امثال 'راه کارگر' برای تطهیر نمودن این جریان ضدانقلابی قد علم نموده و تاکنون گامهای بلندی را جهت جذب شدن در بلوک متحدین بورژوازی، حزب توده و اکثریت (هر دو جناح)، به پیش (در واقع به عقب) برداشته است... 'راه کارگر' در نشریه شماره ۳۴ خود مقاله‌ای تحت عنوان 'خلاصه‌ای از نظر ما درباره‌ی نتایج پلنوم هفتم کمیته 'اکثریتهای کشتگری' و خاک پاشیدن بر خیانتهایی که به انقلاب و طبقه کارگر از سوی آنها صورت گرفته است، چنین می‌نویسد...

سازمان ما دیگر دلیلی برای بایکوت سیاسی سازمان فداییان خلق ایران نمی‌بیند و از همکاری و اتحاد عمل با آن در مبارزه برای دموکراسی و همچنین در زمینه‌ی جبهه‌ی متحد کارگری، استقبال می‌کند و حق خود می‌داند در چارچوب مناسباتی سالم و سازنده و به دور از خصومت، مبارزه ایدئولوژیک حول استراتژی و خط مشی کمونیستی، مبارزه با رسوبات ضخیم رفرمیسم و پوپولیسم و همچنین مبارزه با ناپیگیری این سازمان را در مبارزه برای دموکراسی قاطعانه دنبال کند.

آری و بر این اساس 'راه کارگر' راهی را برای گشودن اتحاد در زمینه‌های عملی و تئوری گشوده است. صد آفرین که بعد از دو سال برخوردهای کجدار و مریز بالاخره زبان به اعتراف گشود! مبارک باد اتحاد مقدستان!...

انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه (هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران) ۲۹ ژانویه ۱۹۸۷

خنجرها علیه انقلاب تیزتر می‌شوند

... همه می‌دانند، مدتی راه کارگر که از جایگاه طبیعی خویش به طرف انقلاب پرتاب شده بود (جدا از پشتک و واروایی که بر هیچ کس پوشیده نیست) با موضع‌گیریهای انقلابی و با دفاع از حقوق مردم، به اوج حرکت پرتابی خود رسید و به هر رو، خود را به عنوان یک سازمان انقلابی معرفی نمود. اما پس از

این اوج، و در پروسه‌ای نه چندان دراز، زمان گسست و فزول فرا می‌رسد و جاذبه 'حزب مادر' این تشکیلات را چنان به طرف خویش جذب می‌کند که راه کارگر با سر محکم به زمین کوبیده می‌شود و پا در هوا باقی می‌ماند.

هر کس با اندک هوش متوسط سیاسی خیلی خوب می‌دانست که قلم زنان راه کارگر این تشکیلات را به کدام گودال سرازیر می‌کند. از محل تئوریک ساختنشان، برای جلوه دادن جنگ ارتجاعی ایران و عراق به جنگ میهنی، تا استفاده کردنشان از هر قلم و قدم برای ضربه زدن به خمینی و دهها پشتک و واروی دیگر که بگذریم، تازگیها در نشریه شماره ۳۴ شان، به کلی حجب و حیا را کنار گذاشته و بدون هیچ رودربایستی و شرمی، سوراخ دعا را پیدا کرده و چهره واقعی خویش را به نمایش می‌گذارد و می‌نویسد: 'سازمان ما دیگر دلیلی برای بایکوت سیاسی سازمان فداییان خلق ایران (منظورشان اکثریتهای کشتگری است) نمی‌بیند و از همکاری و اتحاد عمل با آن در مبارزه برای دموکراسی و همچنین در زمینه‌ی جبهه‌ی متحد کارگری استقبال می‌کند...'

حضرات راه کارگری بدانند که مردم پاسخ جنایات خمینی و رژیم جمهوری اسلامی را خواهند داد و مجازات سختی در مورد این جانان به مورد اجرا خواهند گذاشت و بازهم یقین داشته باشند که جرم کسانی که آگاهانه به توده‌های مردم دروغ گفتند، آنها را فریب دادند و به جانبداری از خمینی فراخواندند، کسانی که بر سیاستهای ارتجاعی و ضدانقلابی جمهوری اسلامی مهر تایید زدند و خود را پیرو خط امام نامیدند و در سرکوب توده‌های مردم ایران و سازمانهای انقلابی، فعالانه با رژیم همکاری کردند، کمتر از خمینی نیست و کسانی که به جز این معتقد باشند به مردم دروغ می‌گویند و به آنها خیانت می‌کنند...

هم‌اکنون راه کارگر به دلال سازش طبقاتی تبدیل شده و این بار این اقدام را در اتحاد عمل و هماهنگی با تشکیلاتی که پروسه‌ی خیانتبار حیاتش حتی بر کودکان دبستانی مہین ما پوشیده نیست به اجرا درمی‌آورد. باید از اینان پرسید جدا خجالت نمی‌کشید؟ اگر از خون میرانها و دهها و صدها انقلابی دیگر که توسط این فواحش سیاسی به زمین ریخته شده ابایی ندارید لااقل از خون شهدای خودتان شکوهی‌ها، ابراهیم زاده‌ها، ریاحی‌ها و قاضی‌ها شرمتان باد...

جمعی از پناهندگان سیاسی شهرانور ۲۷ ژانویه ۸۷ آلمان فدرال

اعتصاب غذای موفقیت آمیز رفقای هوادار سازمان در آلمان برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران

قطعنامه

هم میثاق سازان
نیروهای مترقی و انقلابی

پی اخبار رسیده از ایران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی دست به کشتار مجدد زندانیان سیاسی زده و با اصدار ابواب فشارها و تشویقات، سعی در شکستن مقاومت این فرزندان دانش خلق دارد. رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی این کشتارگاهها انبساط گرفته بود. دست به اقدام بیش از ۴۰ تن از مبارزان مترقی و انقلابی به شرایط فزونی و وسایلی حاکم بر اقدام انقلابی، در اعتراض به جنایات بیشتر از زندانیان، در اعتراض به وضعیت بسیار وخیم بهداشتی و ... از تاریخ ۸۷/۱/۲۸ اقدام به تشکل دفتر جمعیت دفاع از خلقهای مورد تبعید در کوشننگی نمود و اعتصاب غذای نامحدود را آغاز می نماید.

ما از تمامی مترقی و نیروهای مترقی و انقلابی می خواهیم ضمن پشتیبانی از حرکت اعتراضی ما به عنوان هسته با ۱۲۰ هزار زندانی سیاسی و در دفاع از آزادیهای ۲۰ هزار جوان باخته در راه آزادی و سوسیالیسم به هر شیوه که می توانست مدافع حق مطالبه و اعتراضی زندانیان سیاسی را به گوش جهانیان برسانند. باشد که رژیم جمهوری اسلامی با یک اعتصاب عمومی سیاسی و با قیام مسلحانه کارگران و زینتکنان به گورستان تاریخ سرود شده و برضای مساهلهای فزونی و وسایلی رژیم به دست توانای آنان کشود گردد تا بر روزگار تمامی آنچه انچه از ظلم و بیدادی و استعمار دارد شاکه های فکری نبیند را بی ریزد.

ما عولمان!

۱- آزادی زندانیان سیاسی در ایران،
بد قطع شکنجه و اعدام مبارزان،
بد انعام همیشه جهت بازآمده و بررسی وضعیت حاکم بر زندانیان،
بد برگزاری کنفرانس مطبوعاتی جهت طرح عولشیهای ما در افکار عمومی مستم.

تا بود یاد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی
سرنوشتی یاد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق
زندانی سیاسی آزاد باید گردد! ایود شکنجه اعدام تا بود باید گردد!
زنده باد انقلاب - زنده باد سوسیالیسم

سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برخی قریب هوادار
سازمان همکارانی فدایی خلق ایران (۸۷/۱/۲۸)

اطلاعیه مطبوعاتی

اعتصاب مطبوعاتی سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برخی قریب هوادار سازمان همکارانی فدایی خلق ایران

به خاطر اعتراض به زندانی نبودن، شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی در ایران ما در تاریخ ۸۷/۱/۲۸ دفتر جمعیت دفاع از خلقهای مورد تبعید در کوشننگی را تشکل نمود و ویژه اعتصاب غذای نامحدود تشکل نمود. این اعتصاب ما عولمان گزارش دادند. ما امپریالیسم که از طریق اعتصاب غذایان وسایلی ارتباط جسمی را میسر به دامن یک گزارش قابل لطافتی در مورد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نمود، و از شایسته گان آنها دعوت می نمایم در دفتر جمعیت دفاع از خلقهای مورد تبعید ما با مسامحه ننمایند.

آلمان فدرال نیز در جنگ ایران و عراق دخل میباشد. چنانکه که بیش از یک میلیون کشته داشته است. آلمان فدرال با رویای مختلف اقتصادی - نظامی خود با ایران تا اندازه زیادی در سر با حاکمین رژیم جمهوری اسلامی دهالت داشته است تا در عین حال برای امداد جنگ ایران و عراق اشغول است. از آنجا که رژیم ایران و بلوک و ... را بیگانه سازد.

از این آنگاه هزاران تن از اعضا و هواداران مسلحانه نیز میباشند به مساهلهای تشکل شده زندانیان به صورت فزونی مورد زخم و شکنجه قرار گرفته و اعدام میشوند و یا به صورت بیماری به جبهه انعام میروند. وضعیت بهداشتی در زندانیان فزونی است و اخیراً که زندانیان سیاسی بر حلقه آن وارد یک اعتصاب غذا شده بودند بیش از ۲۰ تن از آنها اقدام کرده اند.

ما با اعتصاب غذایان میسین عولمان ارسال همیشه بین المللی جهت بررسی وضعیت زندانیان سیاسی نیز میباشیم.

اعتصاب غذای موفقیت آمیز رفقای هوادار سازمان در
آلمان فدرال از زندانیان سیاسی ایران

رفقای هوادار سازمان در آلمان به منظور دفاع از زندانیان سیاسی ایران در تاریخ ۲۸ ژانویه ۸۷ دفتر مرکزی جمعیت دفاع از خلقهای مورد تبعید در شهر گوتینگن را به اشغال خود درآوردند و دست به اعتصاب غذا زدند. سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی (هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران) بلافاصله یک اطلاعیه مطبوعاتی در این مورد صادر کرد که از طریق تلکس در اختیار خبرگزاریهای بین المللی قرار گرفت. رفقای مبارز نیز با صدور قطعنامه ای خواستهای خود از این آکسیون را اعلام داشتند. (متن اطلاعیه مطبوعاتی و قطعنامه را در زیر می خوانید)

اعتصاب غذای رفقای هوادار سازمان به مدت یک هفته طول کشید و یکی از موفقیت آمیزترین آکسیونهای اعتراضی علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در سالهای اخیر به شمار می آید.

آکسیون اعتراضی رفقای رژیم بندی ما در زمانی صورت می گیرد که زندانیان سیاسی قهرمان ایران در زندانهای اوین و گهردشت دست به اعتراض گسترده علیه وضعیت وحشتناک مساهلهای جمهوری اسلامی زده اند و رژیم تلاش می کند تا خبر این اعتراضات به گوش جهانیان نرسد.

رفقای هوادار سازمان با انجام این آکسیون شکوهمند بار دیگر نشان دادند که بنا به وظیفه انقلابی خود، هنگام با رفقای فدایی که در سراسر ایران به نبرد رویاروی با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی مشغولند، لحظه ای از افشای ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی فروگذار نخواهند کرد.

انعکاس در مطبوعات

پشتیبانی نیروهای مترقی

خبر آکسیون و اعتصاب غذا بلافاصله در سراسر آلمان پیچیده شد و موجی از شور و شادی در میان ایرانیان ساکن آلمان، و به ویژه در میان پناهندگان سیاسی ایرانی، برانگیخت. همه معتقد بودند که باید با انجام چنین آکسیونهایی یک لحظه رژیم جمهوری اسلامی و پشتیبانان امپریالیست آن (از جمله دولت آلمان) را راحت نگذاشت و از این راه رفقای هوادار سازمان را به خاطر این اقدامشان مورد ستایش قرار می‌دهند. تاکنون چندین اعلامیه پشتیبانی نیز صادر شده است.

برخی از سازمانهای مترقی آلمانی و تشکلهای خارجی ساکن آلمان نیز با صدور اطلاعیههای مختلف از آکسیون رفقا پشتیبانی کرده‌اند.

رسانه‌های گروهی آلمان از جمله رادیو برلین و رادیو شمال آلمان و همچنین روزنامهی پرتیراژ فرانکفورت روزی شامو خبر آکسیون و اعتصاب غذای رفقا را در سطح وسیعی منعکس ساختند:

فدایان خلق در اعتصاب غذا

Volksfedayin im Hungerstreik

Seite 2 - Frankfurter Rundschau
Samstag, 31. Januar 1987, Nr. 26

۱۲ دانشجوی ایرانی که در گوتینگن به خاطر رفتار بد بر علیه زندانیان سیاسی در کشورشان وارد یک اعتصاب غذا شده بودند. هواداران سازمان مارکسیستی فداییان خلق یوگسلاو و له آنکه اعتصابی گزارش داده‌شده از گروه ایرانیان مستقل سیمایان خلق این را

FRANKFURT A. M., 30. Januar (FR).
Zwölf iranische Studenten, die in Göttingen in einen Hungerstreik gegen die Behandlung politischer Gefangener in ihrem Heimatland getreten sind, waren Sympathisanten der marxistischen Organisation „Volksfedayin“ und nicht, wie behauptet, der gemäßigten Opposition.

گروههای (سبزهای) منطقی گوتینگن



گوتینگن ۲۰ ژانویه ۸۷
از اطلاعیهی مطبوعاتی

...یک توده نیروی دیگر در این راه با اطمینان ایران بود. سبزه‌ها از اعتصاب غذای هواداران فداییان خلق اقلیت در دفتر جمعیت دفاع از غلغای مورد تبعید پشتیبانی میکنند. در ایران شکنجه و اعدام به ویژه شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی همچون تبعید آلمانی و غیره روزی قرار دارد. این

لیست آلترناتیو سبز (GAL)

توضیح مطبوعاتی



۲۷ ژانویه ۸۷
اعتصاب غذا

از تاریخ ۲۸ ژانویه ۸۷ یک سازمان ایرانی هوادار سازمان فدایی خلق ایران، یعنی زیر گوتینگن ساختمان جمعیت دفاع از غلغای مورد تبعید را اشغال کرده و یک اعتصاب غذای نامحدود را شروع نموده است.

از جمله این موضوع مرتبط به وضعیت زندانیان سیاسی در ایران می‌باشد. در این کشور در حین سال گذشته (از زمان عبور) ۹ هزار انسان به عنوان زندانیان سیاسی به سبزه‌ها اعدام شده است.

از جمله این موضوع مرتبط به وضعیت زندانیان سیاسی در ایران می‌باشد. در این کشور در حین سال گذشته (از زمان عبور) ۹ هزار انسان به عنوان زندانیان سیاسی به سبزه‌ها اعدام شده است.

کمیته آمریکای لاتین گوتینگن

MITELAMERIKA-KOMITEE GÜTTINGEN

گوتینگن ۲۰ ژانویه ۸۷
از اطلاعیهی مطبوعاتی

کمیته آمریکای لاتین گوتینگن - سازمان جهانی جهت بازنده و بررسی شکنجه‌های سیاسی در ایران که در تاریخ ۲۸ ژانویه ۸۷ دفتر جمعیت دفاع از غلغای مورد تبعید را اشغال نموده و وارد اعتصاب غذا شده است. اعلام زنده‌های کمیتهی بین‌المللی می‌باشد.

پلنوم دفاع از افراد و گروههای مقاومت ضد امپریالیستی

گوتینگن ۲۸ ژانویه ۸۷
ما مقاومت بر علیه امپریالیسم آلمان را شروع نموده و آغاز به سازماندهی خود کرده‌ایم. ما با توجه به تبعیضات سازماندهی خود را با عنوانهای شما اعلام نموده و از شما حمایت می‌خواهیم. چرا که شما با رفتاری خارجی برای ما مهم می‌باشید.

ما به این امر واقفیم که ما در ایران مبارزه می‌کنیم. ما نیز می‌باشیم. چرا که مبارزه در آنجا هست. شرایط بسیار سختی پایه به پیش برده شود.

چنگ ایران و عراق بدون حمایتی کشورهای امپریالیستی و همچنین آلمان فرار از مدعیان قبل نمی‌توانست ادامه پیدا کند.

AStA, GAL, Linkes Bündnis, LiA, KB, Rote Liste SoWi, BG Germanistik, Juso-HSG, FSRV

گوتینگن ۲۷ ژانویه ۸۷
بمقام جمعیت

پسین وسیله ما جمعیت غیبت را با دانشجویان ایرانی اعتصاب غذاکننده و اینست به سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرف و بران غریب هوادار سازمان فدایی فدایی خلق ایران که از تاریخ ۲۸ ژانویه ۸۷ دفتر جمعیت دفاع از غلغای مورد تبعید را اشغال نموده و وارد یک اعتصاب غذای نامحدود شده است. اعلام و از خوشبختی شما که.

عدهای از ایرانیان مترقی در شهر کاسل

رفتاری را به نمایش یک حرکت تپین که با این حرکت اعتراضی و دیگر غلغای میان می‌آید. ما حمایت انسانی و دولتی را از اعتصاب کنندگان ایران برای از بند رستن زندانیان و همچنین ملت دردت و رنج کشنده ایران می‌باشد که نزدیک به هشت سال است که در چنگال رژیم چادش غیبتی و اعلامیهی از ایرانیان مترقی در شهر کاسل ما این حرکت اعتراضی را

asta
ALLGEMEINER STUDENTENAUSSCHUSS DER GEORG-AUGUST-UNIVERSITÄT
رفتاری غیبتی
گوتینگن ۲۷ ژانویه ۸۷

کانون سبز با بندگان سیاسی گوتینگن

از زندانیان سیاسی حمایت کنیم
وتم فرزندانی زندانی خود بوده در اعتراض به این سالها با شکنجه و شکنجه مواجه شده‌اند.

اعتقاد، سرکوب و نقض آزادیهای دموکراتیک در حکومت جمهوری اسلامی ایران سالیانست جزو زندگی روزمره مردم ایران می‌باشد.

حکومت سال جنگ بیرونی، خانانوسوز بیرونی کاتل، زان، شکنجه، قتل و قتل عام مردم گروستان سالی است که بر حاکمان اشغال است.

کتاب که امروز اهمیت بیشتری یافته است شکنجه روزانه‌ترین اشکال به خصوص در مورد زندانیان سیاسی است. چرا که از ایران می‌رسد غیر از سوء چینی از اعدام و شکنجهای فیزیکی و جسمی شرایط غیرانسانی ساکن در زندانها می‌باشد.

رژیم سرکوب جمهوری اسلامی در مقابل با زندانیان سیاسی مطالبات زندانیان را قطع کرده است و تمسک به زندانیان را هرچه بیشتر فریاد می‌کشد. کرده است و حتی خانواده‌های که گرفتار

برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ۱۹۱۹

برنامه حزب بلشویک، که در کنگره هشتم حزب در سال ۱۹۱۹ تصویب رسید، یکی از ارزشمندترین اسناد جنبش کمونیستی است که هنوز هم پس از گذشت حدود ۷۰ سال از تصویب آن می‌تواند، در خطوط کلی خود، مورد استنادی ما قرار گیرد. طرح نخستین این برنامه را لنین تهیه کرد و در کنگره از مدافعان آن بود.

رویزونیستهای خروشی در سال ۱۹۶۱ این برنامه انقلابی را کنار گذاشتند و به جای آن برنامه‌های رویزونیستی برای حزب اتخاذ کردند و رهبری جدید رویزونیست نیز در اوایل امسال با انجام اصلاحاتی در برنامه ۱۹۶۱، آن را تأیید کرد.

برنامه سال ۱۹۱۹ برای اولین بار به زبان فارسی ترجمه می‌شود و آن را در دو شماره جهان می‌خوانید.

انقلاب ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر)، در روسیه، دیکتاتوری پرولتاریا را برپا کرد که خود، با یاری دهقانان فقیر و نیمه پرولترها، آغازی بود برای بنیانگذاری جامعه‌ای کمونیستی. سیر تکامل انقلاب در آلمان و اتریش - مجارستان، رشد جنبش انقلابی پرولتاریا در همه کشورهای پیشرفته، گسترش شکل شورایی این جنبش، یعنی شکلی که به برپایی بی واسطه دیکتاتوری پرولتاریا منتهی می‌گردد، همه، ثابت می‌کرد که دوران انقلاب پرولتری کمونیستی در سراسر جهان آغاز گشته بود.

این انقلاب برآیند ناگزیر توسعه سرمایه داری بود که تا به امروز نیز در اکثر کشورهای متعین حاکم است. برنامه پیشین ما، جز این که به نادرست آن را حزب سوسیال دموکرات نامیده بودیم، به درستی ماهیت سرمایه داری و جامعه بورژوازی را به شکل زیر مشخص می‌کند:

ویژگی عمده این جامعه تولید کالایی مبتنی بر روابط تولیدی سرمایه‌داری است. بیشترین و مهم‌ترین بخش وسایل تولید و مبادله کالاها به طبقات کوچکی از معدود افراد تعلق دارد، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق جامعه شامل پرولتاریا و نیمه پرولتاریایی است که جایگاه اقتصادی آنها مجبورشان می‌کند تا به طور مداوم یا متناوب کار خود را بفروشند و یا، به عبارت دیگر، اجیر سرمایه‌داران شوند و با کار خویش درآمد طبقات بالای جامعه را ایجاد

کنند.

قلمرو تحت تسلط روابط تولیدی سرمایه‌داری با پیشرفت دائم تکنولوژی، که بر اهمیت اقتصادی بنگاههای تولیدی بزرگ می‌افزاید و تولید کنندگان کوچک مستقل را تضعیف می‌کند، دائما گسترش می‌یابد. بدین ترتیب بخشی از تولید کنندگان کوچک مستقل به پرولتاریا تبدیل شده و عملکردهای اجتماعی - اقتصادی بقیه کاهش یافته که در بعضی موارد وابستگی کمابیش کامل، آشکار و شدید به سرمایه پیدا می‌کند.

به علاوه همین پیشرفت تکنولوژی، سرمایه‌داران را قادر می‌سازد تا در تولید و گردش کالا از نیروی کار زنان و کودکان هرچه بیشتر استفاده کنند. از سوی دیگر، از آنجا که پیشرفت تکنولوژی منجر به کاهش نسبی نیازهای مدیریت به نیروی کار انسانی می‌شود، عرضی کار به ناچار از تقاضای پیشی می‌گیرد و در نتیجه وابستگی کار مزدبری به سرمایه و میزان استثمار افزایش می‌یابد.

وضعیت فوق در جوامع بورژوازی، در کنار رقابت شدید فزاینده بین این کشورها در بازار جهانی، فروش کالاها را که در کمیته‌های ذایما متزاید تولید می‌شود، مشکل می‌کند. اضافه تولیدی که در شکل بحرانهای صنعتی کمابیش حاد و به دنبال آن در دوره‌های هر بار کمابیش طولانی‌تر رکود صنعتی متظاهر می‌شود، بیانگر نتیجه‌ی گزیر ناپذیر رشد نیروهای مولده در جامعه بورژوازی است. بحرانها و دوره‌های رکود صنعتی به نوبه‌ی خود تولید کنندگان کوچک را بازم بیشتر خانه‌خراب می‌کند، وابستگی کار مزدبری به سرمایه را حتی بیشتر می‌کند و هرچه سریعتر به خانه‌خرابی نسبی و حتی گاهی مطلق وضعیت طبقاتی کارگر منجر می‌شود.

بنابراین پیشرفت تکنولوژی، که بیانگر افزایش بارآوری کار و رشد ثروت اجتماعی است، باعث افزایش نابرابری اجتماعی در جامعه بورژوازی، تعمیق شکاف بین دارا و ندار، زندگی نامطمئن‌تر، افزایش بیکاری و

محرومیت‌های گوناگون برای بخشهای هرچه وسیعتر توده‌های زحمتکش می‌شود. اما هر قدر که تمام این تضادهای ذاتی جامعه بورژوازی رشد و توسعه می‌یابد، نارضایتی توده‌های زحمتکش و ستم‌کشیده از نظم موجود نیز رشد یافته، بر تعداد و همبستگی پرولتاریا افزوده شده و مبارزه‌اش با استثمارگران هرچه شدیدتر می‌شود. در عین حال پیشرفت تکنولوژی، که وسایل تولید و توزیع را متمرکز کرده و فرآیند کار را در بنگاههای سرمایه‌داری اجتماعی می‌کند، هرچه سریعتر شرایط مادی برای جایگزینی روابط تولیدی سرمایه‌داری را با روابط تولیدی سوسیالیستی، به عبارت دیگر شرایط مادی برای وقوع انقلاب اجتماعی را ایجاد می‌کند. انقلابی که بی‌انگیزه هدف نهایی تمام فعالیت‌های جنبش سوسیال دموکرات بین‌المللی به مثابه سخنگوی آگاه جنبش طبقاتی پرولتاریا است.

انقلاب اجتماعی پرولتاریا با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی وسایل تولید و توزیع به جای مالکیت خصوصی و با برقراری سازمان برنامه‌ریزی شده‌ی رفاه و رشد همه جانبه تمام افراد جامعه را تضمین کند، تقسیم طبقاتی جامعه را ملغی کرده و بدین وسیله تمام بشریت ستم‌کشیده را رها می‌سازد، زیرا به تمام اشکال استثمار بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر پایان می‌بخشد.

شرط ضروری برای این انقلاب اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا است، یعنی تسخیر آن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که او را قادر می‌سازد هر گونه مقاومت از جانب استثمارگران را سرکوب کند.

سوسیال دموکراسی بین‌المللی، با تعیین این وظیفه برای خود که پرولتاریا را قادر به تحقق رسالت تاریخی بزرگش سازد، وی را در یک حزب سیاسی مستقل مخالف با تمام احزاب بورژوازی متشکل می‌کند، تمام نمودهای مبارزه طبقاتی‌اش را هدایت می‌کند، تقابل آشتی ناپذیر منافع استثمارگران با استثمارشوندگان را

آشکار می‌سازد و اهمیت تاریخی و شرایط ضروری برای انقلاب اجتماعی نزدیک را به پرولتاریا می‌آموزد و در عین حال برای سایر توده‌های زحمتکش و استثمارشده، بی‌آیندگی وضعیت‌شان در جامعه سرمایه‌داری و ضرورت یک انقلاب اجتماعی برای رهایی آنان از یوغ سرمایه‌داری را آشکار می‌سازد. حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست بین‌الملل، تمام لایه‌های زحمتکش و ستم‌کشیده جامعه را تا آنجا که دیدگاه پرولتری آن را می‌پذیرند، به صفوف خود فرا می‌خواند.

در آغاز قرن بیستم فرایند تراکم و تمرکز سرمایه، با انهدام رقابت آزاد، به ایجاد انحصارهای بزرگ کاپیتالیستی، سندیکاها، کارتلها و تراستها منجر شد، که بر تمامی حیات اقتصادی چیره بودند. همین فرایند به ادغام سرمایه بانکی با سرمایه کاملاً متمرکز صنعتی نیز منجر شد و صدور سرمایه به خارج را افزایش داد. تراستها، با دربرگرفتن کامل گروه‌هایی از دولت‌های سرمایه‌داری، تفکیک اقتصادی جهان را، که هم در آن زمان هر گوشه‌ای از خاکش میان کشورهای ثروتمند تقسیم شده بود، آغاز کردند. این عصر سرمایه‌ی مالی، که در آن مبارزه میان کشورهای سرمایه‌داری به ناگزیر شدت می‌گیرد، عصر امپریالیسم است.

جنگ‌های امپریالیستی از اینرو ناگزیر می‌شود، جنگ برای بازارهایی برای فروش کالا، برای قلمروهایی برای سرمایه‌گذاری، برای مواد خام و برای نیروی کار، یعنی، برای سلطه جهانی و برای غلبه بر ملت‌های کوچک و ضعیف. اولین جنگ بزرگ امپریالیستی در ۱۸-۱۹۱۴ نیفا چنین جنگی بود.

مرحله بسیار بالای تکامل سرمایه‌داری جهانی، جایگزینی رقابت آزاد به وسیله سرمایه‌داری انحصاری - دولتی، برپایی دستگاهی توسط بانکها و گروه‌هایی از سرمایه داران برای تنظیم تولید و توزیع، و نتیجتاً افزایش هزینه‌ی زندگی، فشار سندیکاها بر طبقه کارگر و ستم دولت‌های امپریالیستی بر این طبقه، مشکلات عظیم اقتصادی و مبارزه سیاسی پرولتاریا، و همه مصایب و بدبختی‌های ناشی از جنگ امپریالیستی - اینها همه سقوط سرمایه‌داری و گذار به نوع والاتری از اقتصاد را ناگزیر ساخته است.

حکومت‌های بورژوازی قادر نیستند که جنگ امپریالیستی را با صلحی عادلانه و یا صلحی پایدار پایان بخشند. سرمایه‌داری به مرحله‌ای رسیده است که در آن جنگ امپریالیستی باید به ناگزیر به جنگ داخلی

توده‌های رنجبر استثمار شده به رهبری پرولتاریا، علیه بورژوازی تبدیل شود.

فشار روزافزون پرولتاریا، به ویژه پیروزی آن در تعدادی از کشورها، مقاومت استثمارگران را تشدید می‌کند و ناچارشان می‌سازد تا شکل‌های جدیدی از اتحاد بین‌المللی سرمایه‌داری را ایجاد کنند (مانند جامعه ملل و غیره). و اینها با سازماندهی منظم استثمار همه مردم در مقیاسی جهانی، تمامی تلاش‌هایشان را متوجه سرکوب فوری جنبش انقلابی پرولتاریای همه کشورها می‌کنند.

اینها همه به ناگزیر به آمیزش جنگ داخلی در هر کشور با جنگ تدافعی کشورهای انقلابی و با مبارزه ملت‌های ستم دیده علیه یوغ کشورهای امپریالیستی منجر خواهد شد.

در چنین شرایطی، شعارهای صلح طلبی، خلع سلاح بین‌المللی در چارچوب سرمایه‌داری، دادگاه‌های داوری، و جز اینها، نه تنها سربانی ارتجاعی است، بلکه فریفتن آشکار طبقات زحمتکش است که به خلع سلاح پرولتاریا و انحراف آن از هدف خلع سلاح استثمارگران می‌انجامد. تنها انقلاب کمونیستی پرولتری قادر

●●● در چنین شرایطی، شعارهای صلح طلبی، خلع سلاح بین‌المللی در چارچوب سرمایه‌داری، دادگاه‌های داوری، و جز اینها، نه تنها سربانی ارتجاعی است، بلکه فریفتن آشکار طبقات زحمتکش است که به خلع سلاح پرولتاریا و انحراف آن از هدف خلع سلاح استثمارگران می‌انجامد.

تنها انقلاب کمونیستی پرولتری قادر است که بشریت را از بنیستی که به وسیله امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی

است که بشریت را از بنیستی که به وسیله امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی ایجاد شده است وارهاند. به‌رغم همه مشکلاتی که انقلاب در پیش رو دارد - شکست‌های موقت، امواج ضدانقلاب - پیروزی نهایی پرولتاریا حتمی است.

برای دست یابی به پیروزی در انقلاب جهانی پرولتری، اعتماد کامل و اتحاد و برادری نزدیک و هماهنگی همه فعالیت‌های انقلابی طبقه کارگر در تمامی کشورهای پیشرفته جهان ضروری است.

این شرایط بدون گسست کامل از و مخالفت قاطع با انحراف‌های بورژوازی در سوسیالیسم، که بر محافل بالای احزاب رسمی سوسیال دموکرات و سوسیالیست غالب شده است، تحقق نخواهد یافت.

نوعی از این انحراف جریان اپورتونیسم و سوسیال شونیسم - سوسیالیسم درگفتار و شوونیسم در کردار - است که در زیر شعارهای کاذب دفاع از سرزمین مادری در کل، و خاصه طی جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴، دفاع از منعم یغماگرانی بورژوازی ملی را می‌پوشاند. این جریان اپورتونیسم ناشی از

فرصت‌هایی است که باغارت ملت‌های مستعمره و ضعیف به وسیله دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری ایجاد شده است؛ سود اضافی‌ای که از اینها حاصل می‌شود بورژوازی را قادر می‌سازد که با قرار دادن لایه‌های بالایی پرولتاریا در جایگاهی ممتاز به آن باج دهد، و زندگی متوسطی را برای آنان در زمان صلح تامین کند و حتی رهبران آنرا به خدمت خود گیرد. این اپورتونیستها و سوسیال شونیستها خادمان بورژوازی و دشمنان مستقیم پرولتاریا هستند، خصوصاً اکنون که به همراه سرمایه داران با نیروی مسلح به سرکوب جنبش انقلابی پرولتاریا چه در کشور خودشان و چه در کشورهای دیگر پرداخته‌اند.

نوع دیگری از این انحراف به اصطلاح 'سانتریسم' است که در واقع انحرافی است بورژوازی در سوسیالیسم. این جریان که به میزانی یکسان در همه کشورهای سرمایه‌داری مشاهده می‌شود، و بین سوسیال شونیسم و کمونیسم در نوسان است، می‌کوشد تا وحدتش را با گروه اول حفظ کند و نیز سعی در احیای انترناسیونال ورشکسته دوم دارد. انترناسیونال جدید کمونیست

●●● در چنین شرایطی، شعارهای صلح طلبی، خلع سلاح بین‌المللی در چارچوب سرمایه‌داری، دادگاه‌های داوری، و جز اینها، نه تنها سربانی ارتجاعی است، بلکه فریفتن آشکار طبقات زحمتکش است که به خلع سلاح پرولتاریا و انحراف آن از هدف خلع سلاح استثمارگران می‌انجامد.

تنها انقلاب کمونیستی پرولتری قادر است که بشریت را از بنیستی که به وسیله امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی

است که بشریت را از بنیستی که به وسیله امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی ایجاد شده است وارهاند. به‌رغم همه مشکلاتی که انقلاب در پیش رو دارد - شکست‌های موقت، امواج ضدانقلاب - پیروزی نهایی پرولتاریا حتمی است.

برای دست یابی به پیروزی در انقلاب جهانی پرولتری، اعتماد کامل و اتحاد و برادری نزدیک و هماهنگی همه فعالیت‌های انقلابی طبقه کارگر در تمامی کشورهای پیشرفته جهان ضروری است.

این شرایط بدون گسست کامل از و مخالفت قاطع با انحراف‌های بورژوازی در سوسیالیسم، که بر محافل بالای احزاب رسمی سوسیال دموکرات و سوسیالیست غالب شده است، تحقق نخواهد یافت.

نوعی از این انحراف جریان اپورتونیسم و سوسیال شونیسم - سوسیالیسم درگفتار و شوونیسم در کردار - است که در زیر شعارهای کاذب دفاع از سرزمین مادری در کل، و خاصه طی جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴، دفاع از منعم یغماگرانی بورژوازی ملی را می‌پوشاند. این جریان اپورتونیسم ناشی از

در زمینه سیاست کلی

۱- جمهوری بورژوازی، حتی دموکراتیک ترینش، که با شعارهایی چون 'اراده مردم'، 'اراده ملت'، 'عدم امتیاز طبقاتی'، تطهیر می‌شود، در واقع به خاطر وجود مالکیت خصوصی بر زمین و دیگر وسایل تولید، به صورت دیکتاتوری بورژوازی و چون ابزاری برای بهره‌کشی و ستم بر توده‌های وسیعی از کارگران به وسیله گروه کوچکی از سرمایه داران باقی می‌ماند. برعکس، دموکراسی پرولتری با شورایی سازمانهای توده‌ای آن طبقاتی را که صریحاً زیر ستم سرمایه داری بوده است، یعنی سازمانهای پرولتاریا و دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا - یعنی اکثریت وسیع مردم - را به بنیانی دائمی برای ساخت دستگاه دولتی، چه محلی و چه مرکزی، و از بالا تا به پایین، تبدیل کرده است. با این عمل، دولت شوروی، افزون بر دیگر چیزها، خودمختاری محلی و ناحیه‌ای را نیز، بدون انتصاب مقام از بالا و در مقیاسی بسیار وسیعتر از هر کجای دیگر، متحقق ساخته است. وظیفه‌ی حزب است تا برای تحقق کامل این نوع والای دموکراتیسم، که عملکرد کاملش مستلزم ارتقای دائم سطح فرهنگ، سازماندهی و فعالیت مستقل توده‌هاست، نهایت کوشش خود را به کار گیرد.

۲- برخلاف دموکراسی بورژوازی که خصلت طبقاتی دولت را پنهان می‌دارد، حکومت شوروی آشکارا تصدیق می‌کند که تا هنگامی که تفکیک جامعه به طبقات محو نشده و اقتدار حکومتی از میان نرفته است، هر دولتی به ناگزیر می‌باید حامل خصلت طبقاتی باشد. دولت شوروی، به خاطر ماهیتش، سرکوب مقاومت استثمارگران را هدف خود قرار می‌دهد، و قانون اساسی شوروی از محروم ساختن استثمارگران از حقوق سیاسی ابایی ندارد، به ویژه با توجه به اینکه هر نوع از آزادی، اگر مخالف رهایی کار از بند سرمایه باشد، فریبی بیش نیست. وظیفه‌ی حزب پرولتاریا است که سرکوب قاطع مقاومت استثمارگران را عملی سازد، و علیه پیشداوریهای ریشه‌داری که در مورد خصلت مطلق حقوق و آزادی وجود دارد مبارزه کند، و در عین حال روشن سازد که محرومیت از حقوق سیاسی و هر گونه تحدید آزادی معیارهای موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استثمارگران در بازپس گرفتن و یا بازساختن امتیازاتشان ضروری است. با نابودی امکان عینی بهره‌کشی هر انسان از انسان دیگری، لزوم چنین معیارهایی نیز به تدریج از میان خواهد رفت و حزب خواهد کوشید تا آنها را کاهش دهد و نهایتاً ملغی سازد.

۳- دموکراسی بورژوازی خود را به تعمیم ظاهری حقوق سیاسی و آزادیهای همچون حق اجتماع، حق تشکیل اتحادیه‌ها، آزادی مطبوعات، به نحو مساوی به همه شهروندان محدود ساخته است. در حالی که در عمل، و به ویژه با توجه به بردگی اقتصادی توده‌های کارگر، استفاده وسیع از این حقوق و آزادیها، برای کارگران، در دموکراسی بورژوازی ناممکن است. برعکس، دموکراسی پرولتری به جای اعلام ظاهری این حقوق و آزادیها، در واقع پیش از همه آنها را به طبقاتی می‌بخشد که زیر ستم سرمایه‌داری بوده‌اند، یعنی پرولتاریا و دهقانان. به این منظور، دولت شوروی ساختمانها، چاپخانه‌ها، موجودی کاغذ و مانندهای اینها را از بورژوازی مصادره می‌کند، و آنها را در اختیار کارگران و سازمانهای آنان می‌گذارد.

وظیفه‌ی حزب کمونیست روسیه است که توده‌های وسیع کارگران را تشویق به بهره‌گیری از این حقوق و آزادیهای دموکراتیک کند، و امکان مادی این بهره‌گیری را برای آنان پدید آورد.

۴- دموکراسی بورژوازی سالها مدعی برابری افراد، فارغ از جنس، مذهب، نژاد، یا ملیت بود، ولی سرمایه‌داری هیچ‌گاه تحقق آن را جایز نداشت و مرحله‌ی امپریالیسم ستمهای نژادی و ملی را تشدید کرد. حکومت شوروی، از آنجا که حکومت زحمتکشان است، برای تضمین بار در تاریخ، با از میان بردن آخرین نشانه‌های نابرابری زنان در حیطه ازدواج و خانواده، می‌تواند این برابری را در تمامی جنبه‌های زندگی تحقق بخشد. در لحظه کنونی وظیفه‌ی حزب اصولاً معنوی و آموزشی است، با این هدف که آخرین نشانه‌های نابرابریهای پیشین و پیش‌دوریها را، به ویژه در میان بخشهای عقب مانده پرولتاریا و دهقانان، محو کند.

وظیفه‌ی حزب تنها به اعلام رسمی برابری زنان محدود نمی‌شود، بلکه باید زنان را از همه قیود مادی روشهای کهنه‌ی خانه‌داری وارهاوند، و خانه‌های کمونی، آشپزخانه‌های عمومی، رختشویخانه‌های همگانی، مهد کودکها، و مانندهای اینها را جایگزین آنها سازد.

۵- حکومت شوروی فرصتی بیشتر و بی‌نظیر برای توده‌های کارگر در انتخاب نمایندگان خود و عزل آنان به شیوه‌ای آسان تر و قابل حصول تر، نسبت به آنچه در دموکراسی بورژوازی و پارلماناریسم وجود داشت، تامین ساخته، در عین حال، تمامی خصوصیات منفی پارلماناریسم، به ویژه جدایی قوای مقننه و مجریه، انزوای نهادهای نمایندگی از توده‌ها، و جز اینها را، نابود می‌کند. دولت شوروی، هم چنین، با این

واقعیت که واحدهای انتخاباتی و هسته‌های بنیانی دولت نه بر ناحیه‌های کشوری که بر واحدهای تولیدی (کارگاه، کارخانه) بنا شده است، دستگاه دولت را به توده‌ها نزدیک تر می‌کند.

وظیفه‌ی حزب است که، به منظور تحقق کامل تر و موکدتر دموکراتیسم در عمل و خصوصاً با متعدد ساختن مقامهای رسمی در پاسخ گویی به توده‌ها، فعالیت‌هایش را در چنان مسیری هدایت کند که نهادهای حکومتی را در تماس نزدیکتری با توده‌های زحمتکش قرار دهد.

۶- در حالی که دموکراسی بورژوازی، به رغم همه ادعاهایش، ارتش را به لفظ طبقات ثروتمند تبدیل ساخته، آن را از توده‌های کارگر جدا کرده و در مقابل یکدیگر قرار داده بود، و سربازان را از هر گونه فرصتی برای اعمال حقوق سیاسی خود محروم می‌ساخت، دولت شوروی حقوق و یگانگی منافع آنان را، بر مبنای برابری کامل، در ارگانهای خود - شوراهای کارگران و سربازان - تامین می‌کند. وظیفه‌ی حزب است که از وحدت کارگران و سربازان در شوراها دفاع کند و آن را گسترش دهد و پیوند ناگسستنی بین نیروهای مسلح و سازمانهای پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را تحکیم بخشد.

۷- پرولتاریای صنعتی شهر، که بخش متمرکزتر، یکپارچه‌تر و آموزش یافته‌ی توده‌های زحمتکش است و در نبرد نیز آبدیده شده، در سراسر انقلاب نقش رهبری را بر عهده داشت. و این در برپایی شوراها و نیز در جریان تکامل آنها به ارگانهای قدرت اثبات شد. قانون اساسی شوروی هم با ابقای امتیازهای خاصی برای پرولتاریای صنعتی، در مقایسه با توده‌های پراکنده‌ی خرده بورژوا در روستاها، آن را منعکس می‌کند.

حزب کمونیست روسیه با تشریح موقتی بودن خصلت این امتیازها، که از

نظر تاریخی مرتبط با مشکلات سازماندهی سوسیالیستی روستا است، باید بکوشد تا بدون انحراف و به طور منظم از موقعیت پرولتاریای صنعتی به منظور هرچه بیشتر یکپارچه کردن توده‌های پرولتر و نیمه پرولتر پراکنده‌ی روستا و نیز دهقانان متوسط، چون نیروی خنثی کننده منافع محدود صنفی و حرفه‌ای، که به وسیله سرمایه‌داری در میان کارگران پرورش یافته است، استفاده کند.

۸- انقلاب پرولتری، تنها به پاس سازمان شورایی دولت، قادر گشت تا با یک ضربه دستگاه قضایی و اداری کهنه بورژوازی دولت را کاملاً نابود کند. در هر حال، سطح پایین فرهنگ توده‌ها، فقدان تجربه‌ی لازم در امور دولتی از سوی کارگران مسوولی که توسط توده‌ها انتخاب شده‌اند، ضرورت اجباری به‌کارگیری

متخصصان نظم پیشین، به خاطر وضع بحرانی، و احضار مترقی‌ترین بخش کارگران شهری برای خدمت در ارتش، همه به احیای جزیی بوروکراتیسم درون نظام شوروی منجر شده است.

حزب کمونیست روسیه، در عین مبارزه شدید با بوروکراتیسم، به منظور غلبه کامل بر این کاستی، اقدامات زیر را پیشنهاد می‌کند:

(۱) هر عضوی از شورا موظف به اجزای وظایف خاصی در امور دولتی شود.
(۲) این وظایف باید به نوبت در میان اعضا در گردش باشد، به نحوی که به تدریج همه شاخه‌های اداری را دربر گیرد.

(۳) همه توده‌های زحمتکش باید بدون استثنا و به تدریج ترغیب شوند تا در امور دولتی شرکت کنند.

تحقق کامل و سراسری همه این اقدامات، که نمایانگر گامی است به جلو در راهی که کمون پاریس مشخص کرد، و تسهیل امور اداری، همراه با بالا بردن سطح فرهنگ کارگران به امحای اقتدار دولتی منجر خواهد شد.

در زمینه روابط ملیت‌ها

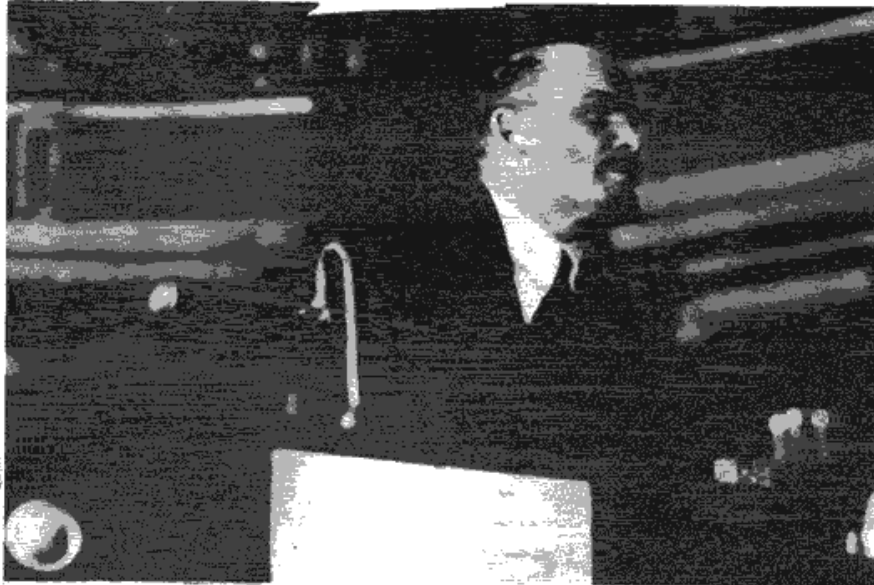
۹- در مورد مسأله ملی، حزب کمونیست روسیه از اصول زیر پیروی خواهد کرد:

(۱) هدف اصلی همانا سیاست نزدیک ساختن رابطه بین پرولتاریا و نیمه پرولتاریای ملیت‌های متفاوت، به قصد مبارزه سراسری انقلابی برای سرنگونی زمینداران و بورژوازی است.

(۲) به منظور از میان بردن بدگمانی توده‌های زحمتکش کشورهای تحت ستم نسبت به پرولتاریای کشورهای ستمگر، ضروری است تا همه امتیازهای هر یک از گروه‌های ملی لغو شود، برابری کامل ملت‌ها اعلام شود و حق مستعمرها و ملت‌های وابسته برای جداسازی کشورشان به رسمیت شناخته شود.

(۳) به همین منظور، و به عنوان اقدامی موقت در راه حصول به یگانگی کامل، حزب تشکیل اتحادی فدراتیو از همه دولت‌ها را بر مبنای شورا پیشنهاد می‌کند.

(۴) حزب کمونیست سراسری روسیه به این مسأله که چه کسی بیانگر خواست یک ملت برای جدایی است، از دیدگاهی تاریخی - طبقاتی می‌نگرد، و سطح تکامل تاریخی هر ملتی را در نظر دارد: آیا این ملت از مرحله قرون وسطایی به سوی دموکراسی بورژوازی می‌گذرد و یا از دموکراسی بورژوازی به سمت دموکراسی شورایی و یا پرولتری، و جز اینها. در هر موردی، پرولتاریای کشورهای



روسای نظامی ضروری است، و نیز هسته‌های کمونیستی که در همه بخش‌های ارتش می‌باید سازمان یابند، تا دلسپردگی جهان نگران و انضباط آگاهانه را استوار سازند.

(۴) به منظور خنثی کردن ارتش سابق، تغییرات زیر ضروری است: کوتاه کردن دوران آموزش پادگانی در حد امکان، نزدیک کردن شکل سربازخانه‌ها به مدارس نظامی و نظامی-سیاسی، ایجاد ارتباط نزدیک بین تشکلهای نظامی و کارگاهها، کارخانهها، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای تهیدستان روستا.

(۵) سازماندهی لازم و تثبیت این ارتش جوان انقلابی تنها با کمک ستاد فرماندهی‌ای که رده‌های پایین آن حداقل از میان کارگران آگاه و دهقانان برگزیده شوند، عملی خواهد بود. از این رو، یکی از وظایف اساسی برای بنای این ارتش، آموزش سربازان پرتوان و شایسته‌ای است که خود را وقف آرمان سوسیالیسم کرده باشند، تا بتوانند وظایف فرماندهی را بر عهده گیرند.

(۶) ضروری است که در مقیاسی وسیع از تجربیات عملیاتی و فنی جنگ جهانی پیشین استفاده شود. در این زمینه، لازم است که متخصصان نظامی‌ای را که دست‌اندر کار آموزش ارتش سابق بوده‌اند جذب کرد تا ارتش و رهبری عملیاتی آن را سازمان دهند. در عین حال، شرط لازم به کارگیری متخصصان نظامی این است که راهبری سیاسی و نظارت کامل بر مقامات نظامی در دست طبقه کارگر باقی بماند.

(۷) این خواسته که ستاد فرماندهی باید انتخابی باشد در مورد ارتش بورژوازی، که در آن فرماندهان نظامی به نحوی برگزیده می‌شدند و آموزش می‌دیدند

ستمگر باید توجه و مراقبت خاصی نسبت به بازمانده‌های عواطف ملی توده‌های زحمتکش کشورهای زیر ستم و ملل وابسته داشته باشند. همان گونه که آزمون اتحاد جمهوری شورایی ملیت‌های مختلف حول روسیه شوروی اثبات کرده است، تنها با چنین سیاستی می‌توان شرایط دلخواه را برای وحدت آزادی و واقعی گروه‌های ملی متفاوت پرولتاریای بین‌المللی، پدید آورد.

در زمینه امور نظامی

۱۰- وظایف حزب در مورد مسایل نظامی بر مبنای اصول اساسی زیر تعریف می‌شود:

(۱) در این دوران که امپریالیسم در حال پوسیدن است و جنگ‌های داخلی در حال گسترش، نه می‌توان ارتش سابق را ابقا کرد و نه می‌توان ارتشی نو بر مبنای همگانی و یا غیرطبقاتی ساخت. ارتش سرخ، چون سلاح دیکتاتوری پرولتری، الزاما باید خصلت آشکار طبقاتی داشته باشد، یعنی باید که منحصر از پرولتاریا و لایه‌های نیمه پرولتری دهقانان متشکل شود. تنها با محو طبقات، این ارتش طبقاتی به میلش‌های سوسیالیستی همه مردم تبدیل خواهد شد.

(۲) تمامی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا باید آموزش کامل نظامی ببینند و این موضوع در مدارس نیز تدریس شود.

(۳) وظیفه‌ی تعلیم نظامی و آموزش ارتش سرخ بر مبنای همبستگی طبقاتی و روشنگری سوسیالیستی به پیش می‌رود. بنابراین، وجود کمیسارهای سیاسی که از میان کمونیست‌های فداکار و با ایمان انتخاب شده باشند به اندازگی

تا ایزاری باشند برای سرکوب طبقاتی سربازان و از این طریق سرکوب توده‌های زحمتکش، دارای اهمیت فراوانی بود. این جویسته با توجه به 'ارتش سرخ' طبقاتی کارگران و دهقانان فاقد اهمیت است. امکان ترکیب انتخاب و انتصاب فرماندهان ارتش انقلابی طبقاتی منحصر به واسطه ملاحظات عملی ایجاد می‌شود، و بستگی دارد به میزان سازماندهی، درجهی همبستگی بخشهای گوناگون ارتش، تعداد کافی فرماندهان، و جز اینها.

در زمینه امور قضایی

۱۱- دموکراسی پرولتری با به دست گرفتن قدرت و نهایتا الغای ارگانهای سیادت بورژوازی - دادگاههای قضایی پیشین - شعار طبقاتی 'انتخاب قضات از میان کارگران و به وسیله کارگران' را جایگزین فرمول دموکراسی بورژوازی 'انتخاب قضات به وسیله مردم' کرده است، و با تعمیم حقوق برابر برای مردان و زنان، چه در انتخاب قضات و چه در اعمال وظیفه قضات، این شعار را در سازماندهی دادگاههای حقوقی به کار گرفته است.

به منظور جذب توده‌های وسیع پرولتاریا و دهقانان فقیر برای شرکت در امور قضایی، نظام قضات - هیات منصفه موقت و دائم‌التغییر در دادگاههای حقوقی اعمال می‌شود، و سازمانهای کارگری توده‌ای، اتحادیه‌های کارگری و جز اینها باید به گردآوری صورت اسامی قضات و هیات منصفه آینده ترغیب شوند.

حکومت شوروی رشتی به‌پایان دادگاههای قضایی و شعب گوناگون آنها را با نظام ساده و یکدست دادگاههای مردمی، که در دسترس همگان است و از هر گونه تشریفات عاری است، تعویض کرده است.

دولت شوروی، با الغای همه قوانین حکومت پیشین، قضات منتخب شوراهای را موظف ساخته است که با اعمال فرمانهای این دولت ارادی پرولتاریا را تحقق بخشند و، در موارد فقدان و یا نقص چنین فرمانهایی، طبق وجدان سوسیالیستی خود عمل کنند.

بر چنین مبنایی است که دادگاههای قضایی هم‌اکنون، با اعمال مجازاتهای تعلیقی در مقیاسی وسیع، با توییح چون شکلی از تنبیه و به وسیله کار اجباری با حفظ آزادی، با تبدیل زندانها به موسسه‌های تربیتی، و با تحقق اصول دادگاههای رفیقانه، به سوی تغییر بنیانی خصلت مجازات پیش رفته‌اند.

حزب کمونیست روسیه، به منظور

کمک کردن به تکامل بیشتر دادگاههای قضایی در این راستا، باید بکوشد تا همه کارگران را بدون استثنا به اجرای وظایف قضایی ترغیب کند، و نهایتا معیارهایی با خصلت آموزشی را جایگزین نظام تادیبی سازد.

در زمینه آموزش همگانی

۱۲- در زمینه آموزش، حزب کمونیست روسیه خود را موظف می‌داند که وظیفه‌ای را که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آغاز شد به انجام رساند، یعنی تبدیل مدرسه از افزار حاکمیت طبقاتی بورژوازی به افزاری برای نابودی اختلافات طبقاتی جامعه، افزاری برای بازسازی کمونیستی جامعه.

در دوره دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی در دوره تدارک شرایط مساعد برای تحقق کمونیسم، مدرسه نه تنها حامل اصول کمونیستی است، بلکه، به منظور آموزش نسلی که یقینا شایسته پی‌افکندن کمونیسم باشد، باید که نفوذ معنوی، سازمانی و آموزشی پرولتاریا را نیز بر نیمه پرولتاریا و بخشهای غیرپرولتری توده‌های رنجبر منتقل کند. در حال حاضر، وظیفه فوری همانا گسترش هرچه بیشتر اصول زیر برای مدارس و فعالیتهای آموزشی است که به وسیله حکومت شوروی بنا نهاده شده است:

(۱) آموزش عمومی و حرفه‌ای رایگان و اجباری (آموزش نظری و عملی در شاخه‌های اساسی تولید) برای پسران و دختران تا ۱۷ سالگی.

(۲) برقراری نظامی از نهادهای پیش از دبستان؛ مهد کودک، کودکستان، و جز اینها، به منظور رشد اجتماعی زنان و کمک به رهایی آنان.

(۳) تحقق کامل اصول مدارس صنعتی با تدریس در زبانهای بومی و به شکل مختلط برای دختران و پسران، و مطلقا غیردینی، یعنی فارغ از هر گونه نفوذ مذهبی، مدارس که در آنها آموزش با کار اجتماعا سودمند پیوند نزدیک دارد و اعضای سرپا پختی جامعهی کمونیستی را می‌سازد.

(۴) تامین غذا، پوشاک، کفش، و وسایل تحصیل برای همه شاگردان با هزینه دولت.

(۵) تدارک کادرهای جدید آموزشی که از عقاید کمونیسم الهام می‌گیرند.

(۶) ترغیب زحمتکشان به ایفای نقشی فعال در وظایف آموزشی (توسعهی 'شوراهای آموزش همگانی'، بسیج افراد باسواد و جز اینها).

(۷) کمک عمومی دولت به خودآموزی و گسترش فکری کارگران و

دهقانان (ایجاد سازمانهای آموزشی بیرون از آموزشگاهها، از قبیل کتابخانهها، مدارس بزرگسالان، باشگاههای مردمی، دوره‌های سخنرانی، سینماها، هنرکده‌ها و جز اینها).

(۸) گسترش وسیع آموزش حرفه‌ای، در زمینه معلومات عمومی دانشگاهی، برای افراد بیش از ۱۷ سال.

(۹) گشوده گذاشتن در همه سازمانهای آموزش عالی به روی تمامی کسانی که مایل به تحصیل‌اند، و در وهله نخست کارگران، جذب همه افرادی که قادر به تدریس‌اند به این دانشگاهها، نابود کردن همه موانع ساختگی که بر سر راه دانشمندان جوان در رسیدن به کرسیهای دانشگاهی قرار گرفته است، حمایت مادی دانشجویان به منظور ارائه فرصتی واقعی به پرولتاریا و دهقانان برای استفاده از سازمانهای آموزش عالی.

(۱۰) به همین نسبت ضروری است که تمامی گنجینه‌های هنری، که با بهره‌گیری از کار زحمتکشان خلق شده است، و تا کنون انحصارا در اختیار استثمارگران بوده است، در دسترس زحمتکشان قرار گیرد.

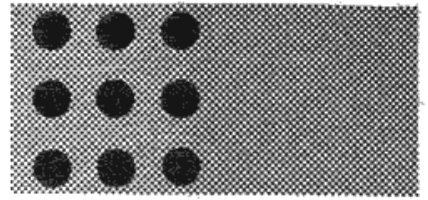
(۱۱) گسترش وسیع فعالیت در ترویج عقاید کمونیستی و به کارگیری دستگاه و منابع دولت به این منظور.

در زمینه روابط مذهبی

۱۳- در مورد مذهب، حزب کمونیست روسیه به فرمانهایی که هم‌اکنون جدایی دین از دولت و جدایی آموزش از دین را الزامی ساخته است قناعت نخواهد کرد. اینها معیارهایی است که دموکراسی بورژوازی نیز در برنامه خود می‌گنجاند، هرچند به علت پیوندهای بی‌شماری که سرمایه را وابسته به تبلیغات مذهبی می‌کند، هرگز قادر به اعمال آنها نبوده است.

حزب کمونیست روسیه بر این باور است که تنها واقعیت یافتن فعالیت آگاهانه و منظم اجتماعی و اقتصادی توده‌هاست که به نابودی کامل تعصبات مذهبی منجر خواهد شد. هدف حزب این است که پیوندهای بین طبقات بهره‌کش و سازمان تبلیغات مذهبی را از ریشه برفکنند و در عین حال، با سازماندهی وسیع تبلیغات علمی - آموزشی و ضدمذهبی به توده‌های زحمتکش کمک کند تا ذهن خود را به راستی از قید تعصبات مذهبی برهانند. با این همه، کاملا ضروری است که از اهانت کردن به عواطف مذهبی افراد، که تنها به تشدید تعصب مذهبی منجر می‌گردد، خودداری شود.

دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن



مارکسیست، یعنی چون کسی که هرگز نمی‌خواهد آگاهانه با 'دیدگاه علمی' درافتد یا در تضاد افتد، بر آنم که نه تنها در زمینه شعر، که در زمینه هنر به طور کلی، و نه تنها در زمینه هنر به طور کلی، که در برخی زمینه‌های دیگر نیز همه چیز را نمی‌توان به همان آموخت. و، خوشبختانه، تنها مارکسیستی نیز نیستم که چنین می‌اندیشد. واژه‌هایی همچون 'واهی' و 'داهیان'، و به طور کلی واژه‌هایی که هر یک بیانگر 'استعداد' ویژه و سرشاراند، در زبان مارکسیست‌ها نیز کاربرد فراوان دارند - و چرا نداشته باشند؟ مارکس، خود، بارها نیوگ هگا، و برخی فیلسوفان دیگر را ستوده است، و انگلس نیوگ مارکس را، و لنین نیوگ هردو را، و نیوگ چیست، اگر 'استعداد'ی ویژه و سرشار نیست؟ یا نکند 'خود' مارکس و انگلس و لنین نیز، گاهگاه، از ستایشها و تعارفهای بورژوازمشانه روگردان نبوده‌اند؟!

و، دور نرویم، م.ن. پوکوفسکی، تاریخ نویس سرشناس پلشویک در پاره‌نوشته‌ای که برگردان فارسی آن در همین جهان خودمان چاپ شده است، درباره‌ی لنین می‌گوید:

چه بود آنچه لنین را در عمل رهبر ساخت؟ ما مارکسیست‌ها نمی‌توانیم فرد را سازنده‌ی تاریخ بدانیم. نزد ما، فرد همانا افزایش است که تاریخ با آن عمل می‌کند. شاید در آینده بتوان چنین افزارهایی را به شیوه‌ی علمی ساخت، درست به گونه‌ای که ما هم‌اکنون دستگاه‌های انباشت گر برق را می‌سازیم. هنوز، اما، این کار شدنی

پنجم 'سازد': یعنی که در آنان بینش شعری پدید آورد. از سوی دیگر، اما، هر آموزشگری یا دست کم هر آموزشگر خوبی می‌تواند دانش شعری را - نه تنها به شاعران، بلکه - به هر کسی بیاموزد. نکته این است، اما، که با آموختن دانش شعری تنها آن که شاعر است شاعر می‌شود، نه هر کسی.

تنها در این معنا، یعنی تنها از دیدگاهی آموزشی، بوده است که من، در مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن، گفته‌ام - و هنوز نیز می‌گویم - که: 'حالی‌ا، باید بپذیریم که بینش شعری یا در کسی هست، یعنی که او شاعر است و یا در کسی نیست، یعنی که او شاعر نیست.'^۱ اما از همین جاست، یعنی از درون همین سخنان است که، 'مشکل' ما سربرمی‌آورد.

من دارم می‌گویم بینش شعری آموختنی نیست.

چرا نیست؟

و یاران زود خشمی همچون رفیق دادستان 'س' از بلژیک به ریشخند فریاد برمی‌آورند که: 'حتی در زمینه‌های دیگر هم چنین است؟'^۲

و، اگر من بگویم:

- 'نه! نه در همه‌ی زمینه‌های دیگر، اما در برخی زمینه‌های دیگر نیز، به گمان من، چنین است.'

یاران زودرنجی همچون رفیق س از یوگوسلاوی گله خواهند کرد که: 'با هزار من سریش زیست شناسی و ۱۰۰۰/نیز این تتر را نمی‌توان به ریش دیدگاه علمی بست.'^۳

با این همه، من، چون یک

نخست، بگذارید یارگیری کنم. در مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن، نوشته‌ام:

'بینش شعری آموختنی نیست... اما... دانش شعری را باید جان کند، یعنی کار کرد و کار کرد و کار کرد، و آموخت.'^۱

یعنی چه؟

بخشی از معنای این سخنان این است که، چنان که در همان مقاله نوشته‌ام، 'آن که شاعر است، تازه، باید شاعر بشود.'^۱

و بخشی از معنای این سخن - می‌پذیرم - این است که تنها آن که شاعر است می‌تواند شاعر بشود، نه هر کسی. یعنی چه؟

با اهمیت‌ترین بخش معنای این سخن این است که، حالیا، دانش شعری را نمی‌توان به هر کسی آموخت، اما بینش شعری را نه.

بگذریم از کار شایدانی همچون آن مشاعرگر رادیویی - مهدی سهیلی را می‌گویم - به زمان آریامهر 'کلاس شاعری' باز کرده بود تا به ویژه دختران و بانوان شعر دوست را با راز درون پردی شعر آشنا کند. گمان نمی‌کنم، اما، که حتی پرورشکار بزرگ و بزرگواری همچون ماکارانکو نیز مدعی بوده باشد که می‌تواند، یا که می‌توانست، کلاس شاعری باز کند؛ یعنی که، مثلا، پنجم کودک را، البته بی هیچ گزینش ویژه‌ای، به کلاس آورد و، در یک دوره‌ی آموزشی پنج ماهه یا پنج ساله یا پنجاه ساله از آنان - نمی‌گویم پنجم مایاکوفسکی یا بلوک یا پوشکین - دست کم پنج شاعر دست

نیست. هنوز افزارهایی که تاریخ با آنها عمارت می‌کند، این انباشت گران روندهای اجتماعی را طبیعت^۴ به جهان می‌آورد.^۵

این سخن پوکروفسکی که 'فرد همانا افزاریست که تاریخ با آن عمارت می‌کند'، به گمان من نیز، بی‌گمان درست است. و، اگرچه من نیز بر آنم که هیچ چیزی در جهان یگانه‌ی مادی نیست که برای انسان، در اصل، شناختنی نباشد، اما، باورنمی‌دارم که هیچگاه روزی روزگاری برسد که در آن همه چیز برای انسان، در عمل، بازساختنی باشد. از این رو، من به هیچ روی امیدوار نیستم که بزرگانی چون لنین را 'در آینده بتوان ... به شیوه‌ی علمی ساخت'^۵. در حقیقت - و از شما چه پنهان - من امیدوارم که چنین روزگاری هرگز، هرگز، فرانسود. چراکه، در چنان روزگاری، آن چه اکنون چیزی بیش از کاپوسی هراس انگیز و - به گمان من - بی‌گمان بی‌پنهاد، که تنها ساختنی خیال نویسندگانی چون هاگسلی است، نیست همانا 'سرنوشت' واقعیت یافته‌ی انسان خواهد بود. در چنان روزگاری، تاریخ تکامل، آینده‌ی انسان به بازی پوک و دردناکی بدل خواهد شد که دیگر حتی برای سرپرستان مرکز فن سالاری (تکنوکراسی) کامپیوتری شده‌ی جهانی آن روزگار نیز سرگرم کننده نخواهد بود؛ چرا که اینان خود نیز، چون نیک بنگرند، خود را از بازیچه‌ها خواهند یافت نه از بازیگران.

- 'ببینیم! آمریکا چند عدد رهبر سیاسی لازم دارد؟'
یا:

- 'شوروی، گفتید، چند تا مایاکوفسکی دیگر می‌خواهد؟'

اما نگران نباشیم. چنین روزگاری هرگز نخواهد رسید. نمی‌تواند برسد. علوم تجربی هر یک هیچ نیستند مگر دستگاهی از قانونهای کشف شده‌ی طبیعی یا انسانی. و هر 'قانون'، در هر یک از

علوم تجربی، همانا توصیف کننده‌ی یک یا چند پیوند عام کشف شده در میان دو یا چند گونه از چیزها یا پدیده‌ها در گستره‌ی طبیعت یا در قلمرو انسانیست. 'قانون علمی'، از این رو، به گوهر همانا گزاره‌ای کلیست. دانستنیهای علمی و توانستنیهای فنی و فن شناسانه‌ی انسانی نیز، از همین رو، همیشه به گوهر، کلی خواهند ماند. انسان، هم‌اکنون نیز، 'گل' را می‌تواند بازسازی کند. اما 'این گل' تک است و بازساختنی نیست. در زمان و مکان بودن یا، یعنی، زمانی - مکانی بودن چیزهای جزئی باعث می‌شود که این گونه چیزها برای انسان، نه تنها در عمل، که هم در اصل نیز، بازساختنی نباشند. به بیان دیگر، این گونه چیزها را انسان، نه عینا، بل که تنها نوعا، می‌تواند بازسازی کند.

از سوی دیگر، جهان مادی هرگز به دستگاهی بسته و پایان یافته بدل نمی‌گردد. طبیعت و انسان، هر دو، جاودانه در تکامل اند. و تکامل، یعنی افزایش امکانات، یعنی برآمدن و فراشکفتن امکانات نو - و، در نتیجه، برای انسان، هنوز شناخته‌نشده - از بطن و متن امکانات پیشین - و، در نتیجه، احتمالا، برای انسان شناخته شده.

بیم آن دارم که این سخنان نیز بد فهمیده شوند. و، پس، بگذارید بی‌درنگ بیافزایم که سخن بر سر بازساختن 'شناخته شده‌ها' از 'شناخته نشده‌ها'ست، نه 'شناختنیها' از 'ناشناختنیها'. سخن بر سر بخش کردن متافیزیکی جهان یگانه به دو جهان - یکی برای انسان در اصل شناسایی پذیر و دیگری برای انسان در اصل شناسایی ناپذیر - نیست. سخن بر سر بازساختن 'اکنون' از 'آینده' - یا بهتر بگوییم - 'تاکنون' از 'هنوز' است. سخن بر سر این است که، 'اکنون' را هر لحظه‌ای یا هر برشی از تاریخ که بگیریم، از یک سو چیزهایی خواهیم داشت که انسان آنها را تا هم‌اکنون شناخته است و، از سوی دیگر، چیزهایی را خواهیم داشت که

انسان هنوز آنها را نشناخته است. واقعیت در تکامل است. و ما، اگر نخواستیم باشیم تکامل یابندگی درونی و ذاتی واقعیت را انکار کنیم، باید بپذیریم که واقعیت، هم در طبیعت و هم در تاریخ، از شناسایی (ها)ی انسانی، در عمل همیشه گامی پیشتر خواهد بود. سخن، پس، بر سر تکامل یابندگی شناسایی (ها)ی انسانی و بازبودن گستره‌ی آنهاست. جهان یکی بیش نیست. و، در جهان یگانه‌ی مادی، هیچ چیز برای انسان، در اصل، ناشناختنی نیست. در عمل، اما، شناسایی (ها)ی انسانی همیشه گسترش یابنده و افزایشنده‌اند. و این یعنی که انسان، بر هر قله‌ای از تاریخ تکامل، آینده‌ی خود که باشد نیز، باز، در چشم انداز شناسایی، همچنان با چیزهایی رویارو خواهد بود که هنوز آنها را نشناخته است.

باری

و همین چگونگی، از یک سو، و کلی بودن شناسایی‌های علمی، از سوی دیگر، باعث می‌شود که، نه شخص لنین تاریخی، که هنوز نیز از دیدگاهی که پوکروفسکی به او می‌نگرد ناشناخته است، بل که تنها لنین نوعی، یعنی لنین شناخته شده، در اصل، برای انسان بازساختنی باشد. و با اهمیت ترین بخش معنای این سخن این است که اگر روزی روزگاری برسد که انسان - یعنی، در حقیقت، یک مرکز فن سالاری کامپیوتریزه شده جهانی - بتواند 'لنین گونه' ای را در عمل بازسازی کند، آن 'لنین گونه' نه تنها شخص لنین تاریخی، رهبر و آموزگار بزرگ پرولتاریا، نخواهد بود، بل، که، به دلیل شناخته شده بودن یعنی 'افشا' شده بودنش، به هیچ روی به گونه‌ی لنین نیز نخواهد توانست 'عمل' کند. به بیان دیگر، لنین بازسازی شده به هیچ روی کاربرد تاریخی نخواهد داشت. در پیوند با شخص لنین تاریخی نیز، می‌توان گفت، لنین بازسازی شده چندان - یا حتی هیچ - کاربردی نخواهد داشت. زیرا کافیست که خلق و خوی لنین

را داشته باشد - و مگر قرار نیست که خلق و خوی لنین را داشته باشد - تا نگذارد او را به بازی بگیرند: یعنی که، برای نمونه، در نمایشگاههای تاریخی به نمایشاش بگذارند یا که وادارش کنند تا در فیلمهای تاریخی نقش لنین را بازی کند.

از این رو، و بدین سان، میتوان یقین داشت که تاریخ 'در آینده' نیز 'افزارهایی را که با آن عمل میکند'، مستقل از دانستهای علمی و توانستهای فنی و 'اراده' و 'برنامه' هرگونه مرکز جهانی فن سالاری، خود از بطن و متن خویش برون خواهد داد. پس، نگران آینده‌نگری پوکروفسکیها و خوشبینی ایشان یا - فرقی نمی‌کند - بدبینی هاکسلیها، در نگرستن به آینده علم و صنعت و فن شناسی نباشیم، و باز گردیم بر سر سخن خویش.

پاری.
داشتم یارگیری می‌کردم، تا با پشت گرمی و دلگرمی بیشتری دنباله سخن خود را بگیرم. داشتم می‌گفتم که، پس، چون یک مارکسیست نیز میتوان گفت و پذیرفت که نمودهایی انسانی همچون بینش شعری آموختنی نیستند.

اما آیا به راستی میتوان؟
آیا پوکروفسکی نیز، آنجا که می‌گوید و می‌پذیرد که 'هنوز افزارهایی / همچون لنین/ که تاریخ با آنها عمل می‌کند ... را طبیعت^۵ به جهان می‌آورد'، با اصول جهان‌نگری خود، چون یک مارکسیست، در تضاد نمی‌افتد؟
من بر آنم که، نه، نمی‌افتد.

من بر آنم، نخست، که مارکسیسم، چون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، اگرچه طبیعت یا گوهر یا ذات انسان چون انسان را طبیعت یا گوهر یا ذاتی اجتماعی می‌شناسد، اما، درباره طبیعتی بودن یا نبودن یا گوهرین بودن یا نبودن یا ذاتی بودن یا نبودن هیچ یک از نمودها یا ویژگیهای انسانی در فرد انسان با هیچ نظریه ویژه‌ای از پیش و از درون، یعنی منطقاً، گره نخورده

است؛

و، دوم، که مارکسیسم همیشه تنها و به حق، با نظریهها یا نظریه‌پردازی سر ستیز داشته است، و مارکسیسم - لنینیسم همچنان تنها و به حق می‌آید با نظریهها و نظریه‌پردازی سر ستیز داشته باشد، که برخی یا همعی نمودها یا ویژگیهای انسانی را طبیعی یا گوهرین یا ذاتی گرفته‌اند، یا می‌گیرند، تا، بر این بنیاد، به گمان خود، نشان دهند که برخی از افراد یا قشرها یا طبقهها یا ملیتها یا نژادهای انسانی از برخی دیگر به طبیعت یا به گوهر یا به ذات بپردازند؛

و، سوم، که مارکسیسم - لنینیسم، از آنجا و تا آنجا که می‌خواهد علمی بماند، هرگز نمی‌تواند و نمی‌آید، در نگرستن به نمودها و ویژگیهای فردی انسان، و به طور کلی در نگرستن به هیچ ویژگی یا نمودی انسانی که در علمی ویژه بررسی شدنیست، خود را به نظریه‌ای گره بزند که با یافتههای تائکونومی و یا با یافتههای آینده علمهایی همچون زیست شناسی و روان شناسی، و یا هر علم دیگری، در تضاد باشد یا بتواند در تضاد افتد.

محتوای هر یک از این سخنان، اما، باید روشن شود. ■

دنباله در شماره آینده

یادداشتها

- ۱- جهان، شماره ۳۷، ص.ص. ۴۲ تا ۴۳.
- ۲- جهان، شماره ۴۶، ص. ۴۶.
- ۳- جهان، شماره ۴۲، ص.ص. ۴۹ تا ۵۰.
- ۴- تاکید از من است.
- ۵- جهان، شماره ۳۵، ص. ۲۴.

تصحیح

در بخش سوم از مقالی دنباله‌ای بر مقالی شاعر بودن، شاعر شدن: آخرین پاراگراف از نخستین ستون، و شعر بالای دومین ستون از صفحه ۴۶، جهان ۴۸، بدین گونه تصحیح می‌شود:

خدا، در این میان، برخی کسان را نیز 'بهر' شاعری می‌ساخت: آن هم، البته، با 'برنامه' ای از پیش تعیین شده. شاعران، همه همچون کسانی مروزی، هر یک، در سال و به روزی ویژه به جهان می‌آمدند تا درست همان 'سرود'هایی را بگویند و همان کارهایی را بکنند که خدا، هم 'از ازل' خواسته بود بگویند و بکنند:

'به سیصد و چهل، یک رسید نوبت سال، چهارشنبه و سه روز مانده از شوال، بیامدم به جهان، تا چه گویم و چه کنم؟ - سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال' ○

ریگای گمل

ارگان کمیته کردستان

سازمان جریکهای فدائی خلق ایران

را بخوانید

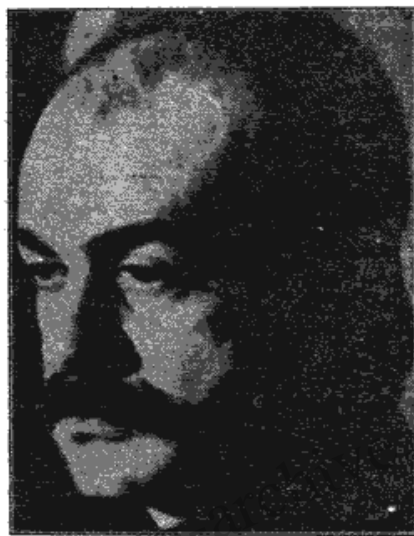
یادی از

خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان

یابلو نرودا (۷۶ - ۱۹۰۴) و احمد شاملو را نقد کرد. در زندان عمبند شکرالله پاکنژاد (۶۱ - ۱۳۲۰) بود. با عزارخانی که با مصطفی شجاعیان (۵۵ - ۱۳۱۵) آشنا بود دوستی داشت. عمچنین با صمد بهرنگی (۴۷ - ۱۳۱۸) ، سعید سلطانپور (۶۰ - ۱۳۱۹) ، اسماعیل خوبی، م. آرم، احمد شاملو و غلامحسین ساعدی (۶۴ - ۱۳۱۴) رفاقت داشت. کویا در دی ۴۹ گفت و گویی با محسن یلفانی در مورد تمایشنامه اش آموزگاران ترتیب داد. عمچنین، گفت و گویی با اسماعیل خوبی در زمینه ی شعر.

از نظر سیاسی، طرفدار جنبش نوین مسلحانه ی سیاعکل و مخالف حزب توده بود. با آثار مائوتسه تونک (۱۹۷۶ - ۱۸۹۳) و چه کوارا (- ۱۹۴۸) ۶۷) موافق بود. آثار مارکسیست - لنینیستی از جمله اصول مقدماتی فلسفه ی ژرژ پلیشر (۴۲ - ۱۹۰۳)، ضرورت مبارزه ی مسلحانه و رد تئوری بقا پیویان (۵۰ - ۱۳۲۵) و مبارزه ی مسلحانه - عم استراتژی، عم تاکتیک احمدزاده (۵۰ - ۱۳۲۵) را به دقت

خوانده بود. کلاعی به کوفهای شمیران می رفت و برای دسته های ۴۰ - ۱۰ نفری سخن می گفت. در آنجا، با یک گروه آشنا شد که مقدم سلیمی - با نظریات توده ایش - و شکوه فرعنک جزو آن بودند. این گروه صحبت از ترور شاه داشتند. او عدم صلاحیت آنان را در این کار به عاطفه کوشزد کرد. در ۱۶ فروردین ۵۲ بازداشت شد و عمسرش را ۶ روز بعد گرفتند که در سال ۵۵ آزاد گردید. در شهریور ۵۲ بطحایی، سماکار و دانشیان را در رابطه با طرح کروگان گیری ولیعهد دستگیر کردند. در بازپرسی، شکوه فرعنک گفت: " طرح ترور شاه را خسرو داده بود." در زندان ۱۲ بازجو به سرکردگی سرگرد "دائرس" برای شکنجه اش حضور داشتند. "دائرس" به او گفت: " ۱۱ نفر دیگر 'گروغش' همه چیز را گفته اند، ۲۴ ساعت مهلت



در سالروز به خون سپیدشان

به عنوان یک ژورنالیست و نقاد عنری در کیهان کار می کرد. او را در فروردین ۵۲ گرفتند و به ترتیب به زندانهای کمیته، قصر و اوین بردند. خسرو در سحر ۲۹ بهمن ۵۲ در جمشیدیه اعدام شد.

آثار ادبی او مشتمل است بر مصاحبه ها، سخنرانیها، مقاله ها، نقدها و شعرها. برخی از آنها هنوز چاپ نشده اند و آنها که چاپ شده اند کاهی با نام مستعار "دامون" (نام پناهگاه میرزا کوچک جنگلی) و "بابک" (نام رعبر جنبش ضد فئودالی سده ی نهم میلادی در طالش و مغان) و زمانی به نام خودش اند. چند شعر او در دو شماره ی کتاب هنر و ادبیات امروز انتشارات سهند ۴۸ و ۵۰ زیر نظر علی میرفطروس چاپ شدند. خسرو آثار ناظم حکمت (۶۳ - ۱۹۰۲) ،

در ۲۲ بهمن ۱۳۲۴ در رشت در خانواده ای متوسط الحال به دنیا آمد. پدرش، قدیر، را در ۳ سالگی از دست داد. مادرش، شریعه، خانه دار بود و یک برادر داشت، به نام فرهاد. دوره ی دبستان را در رشت و دوره ی دبیرستان را در قم تمام کرد. فوق دیپلم روزنامه نگاری گرفت. در شب شعر سال ۴۷ شرکت جست. در اسفند ۴۸ با عاطفه کرکین ازدواج کرد. در ۲ دی ۴۹ صاحب پسری به نام دامون شد. قیام مسلحانه ی سیاعکل در بهمن ۴۹ اثر عمیق روی او گذاشت:

"جنگل صمیم وحدت ما است
و چشمهای کوچک

باور نمی کند

اینک صدای او

در پیچ و تاب سرد - سیاعکل -

کل می دهد" (منبع ۳: ص ۱۷)

داری تا حرف بزنی" این "گروه"، در واقع، از چند محفل مجزا از عم تشکیل شده بود. خسرو گفت: "اینها را نمی‌شناسم. شما کدام اسلحه را از من گرفته‌اید. با خودکار بیک نمی‌توانم کسی را ترور کنم" افراد دیگر "گروه" سیامپوش، علامه‌زاده، ابراهیم فرهنک، جمشیدی، قیصری و اتحادیه بودند. خسرو اتهامات خود را قبول نداشت. رژیم عم می‌دانست که طرحهای ترور شاه و کروگان کمزیر ولیعهد به خسرو نمی‌چسبند، از عمین رو، به او گفته شد که در دادگاه "اگر بگویی من فرزند خلق هستم، ابد می‌گیری" - یعنی اشد مجازات! ولی در جواب خسرو گفت: "من دادگاه شما را به آتش می‌کشم" رژیم شاه او را به خاطر پایبندی به عقایدش و دفاع از حقوق خلقها - که در جریان دادگاه معلوم شد - و نه به جرم دیگری اعدام کرد. استوار حامل و مجری حکم اعدام به یک زن عم‌بند عمسر خسرو در زندان قصر با کوبه گفته بود: "او مرد بزرگی است و ما چاکرش هستیم" خسرو به هنگام اعدام سرود می‌خواند و از مجریان خواست: "چشم مرا نهندید" تهاجم رژیم به روشنفکران انقلابی چون گل‌سرخ و دانشیان ادامه می‌موج مرگ شاه بود که قبلا صمد بهرنگی، بهروز دققانی (۵۰ - ۱۳۱۸)، علی‌رضا نابدل (۵۰ - ۱۳۲۳)، امیر پرویز یویان و احمدزاده‌ها و بعد عم مرضیه اسکویی (۵۳ - ۱۳۲۴)، بیژن جزنی (۱۳۱۶ - ۵۴)، حمید اشرف (۵۵ - ۱۳۲۵)، حمید مومنی و دیگران را در کام خود کشیده بود. جریان دادگاه گل‌سرخ - که از تلویزیون دولتی پخش شد - و اعدام او اثر وسیعی در ایران و جهان به ضرر رژیم شاه گذاشت. چنان که حسین زاده، جلاذ ساواک، گفت: "رژیم دو اشتباه کرد: اول اینکه دادگاه خسرو را علنی کرد و دوم اینکه آنرا در تلویزیون پخش کرد" خسرو، در دادگاه علنی ۱۶ دی ۵۲، گفت

که او یک مارکسیست - لنینیست است. البته، در زمانی که رژیم می‌کوشید تفرقه بین مارکسیستها و مسلمانان مبارز بیندازد، خسرو اشاره به احترام خود به معتقدات گروه دوم نیز می‌کند. این "احترام" عمدتا از خرافاتی بودن روشنفکران بورژوازی و کمبود روشنگری فائریالیستها درباره‌ی ماعت مدعب و توعم نسبت به مترقی بودن آن ناشی می‌شد. در اروپا مبارزه بر ضد مدعب را روشنفکران بورژوازی انجام دادند، در حالی که در ایران، به علت خرافاتی بودن بورژوازی، این امر خطیر به عهده‌ی کمونیستهاست. به هر حال، برای اولین بار جهان نگری انقلابی به وسیله‌ی یک روشنفکر انقلابی از طریق تلویزیون به طور وسیع در میان توده‌های شهری مطرح شده بود.* از اینجا بود که موج کسب دانش مارکسیستی در میان دانش آموزان دانشجویان، کارگران، کارمندان و غیره وسعت پیدا کرد. با شناخت از ایس موج وسیع بود که متفکران رژیم همزمان، در مجلات دولتی زبیه‌هایی بر این جهان‌نگری سرعم بندی کردند.* در عمین جا باید افزود که رژیمهای سلطنتی و جمهوری اسلامی در ایران، رذیه‌نویسان بر مارکسیسم را، به علت عدم آموزش این علم در دانشگاههای ایران، از مرتدین و خائنین صفوف چپ همچون روستا، یزدی، شایبی، نیکخواه، روحانی و طبری عضوگیری می‌کنند. عمسر خسرو، در اشاره به اثر فراگیر گل‌سرخ در ایران، می‌گفت که در مسیر خروجش از ایران، در کردستان، عکس خسرو را بر دیوار اطاق یک روستایی

* - "متن آخرین دفاعیه‌های متهمان سوء قصد بجان شاعنشاء آریامهر، علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ولایتعهد در دادگاه بدوی دادرسی ارتش"، تلاش، ۷۵-۸۸؛ ۴۴ (آثر- دی ۵۲).

* * - "لنینیسم و انقلاب روسیه- ۳"، تلاش، ۶۳-۷۵؛ ۴۴ و ۴۳-۴۹؛ ۴۳.

کرد دیده بود.

خسرو گل‌سرخ، در وصیت‌نامه‌اش، خود را "یک فدایی خلق ایران" نامیده است و با ایمانی راسخ می‌نویسد که "از هر قطره خون ما صدها فدایی برمی‌خیزد" (منبع ۲، ص ۲۰) او موضع خود - یعنی روشنفکر انقلابی در خط فدایی‌های پیام سیامکله را در بین توده‌ی یکپارچه‌ی زحمتکشان و "صف به صف" جناحهای مجزا از هم دیکتاتوری به وضوح بیان می‌کند:

"مردی به مقاومت یک سرو..."

با چشمهای میشی روشن

مردی که از زمان تولد عاشقانه می‌خواند؛

ترانه‌ی سیال سبز جنگل را

برای مردم شهر..."

عشق ما

با مردم

معنی داشت

صف به صف

سر نیزه

صف به صف دشمن

اما با عموهای تو

ما یک فدایی بودیم.

تا که ایران تو

آزاد شود.

بهترین عذیه‌ی ما

جان ما..."

(منبع ۲، ص ۴۲)

— او اعدام خود را، همچون سرنوشت دیگر فدایی‌ها، پیش‌بینی کرد. و با افتخار، در تصویر زیر، مقاومت سرخ و روحیه‌ی جسورانه‌ی چریکهای فدایی را در میدانهای اعدام، نشان می‌دهد:

"برسینه‌ات نشست

زخم عمیق کاری دشمن

اما،

ای سرو ایستاده نیافتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری"

(منبع ۴، ص ۸۶)

در دهه‌ی ۵۰ روشنفکران انقلابی

با فریاد این شعار که "خون ما پیرهن

کارگران، خون ما پیرهن سربازان، خون ما پرچم خاک ماست" (منبع ۲، ص ۲۰) خط سرخ فدایی را در مقابل خط زرد توده‌ای قرار دادند. انتخاب این خط یک تضاد عمده را مطرح می‌کرد: کار جمعی و فنا در مقابل کار فردی و بقا. در وهله‌ی اول، روشنفکر آثار خود را بدون نام و یا با نام مستعار به جامعه عرضه می‌کرد و، از عمین رو، در بین مردم تحت سلطه‌ی اختناق شهرتی نمی‌یافت. ولی در شرایط دموکراتیک خارج و در مقطع قیام، آثار این گونه روشنفکران از تیراژ بسیار بالایی برخوردار بود. در این صف، بیژن جزئی، خسرو گلبرخی و سعید سلطانپور جای دارند، که دانشجویان آگاه، چه در خارج و چه در کوههای ایران، سرودهایی از این انقلابیون را در باره‌ی این انقلابیون مکرر با هم می‌خواندند و می‌خوانند. این گونه روشنفکران را کلامی خرده بورژواژها با برجسب "روشنفکر سازمانی" تخطئه می‌کنند و، در عوض، روشنفکر معلق و منفرد را نمونه‌ی استقلال نظری می‌شمارند. و اما جوان مرکی روشنفکران انقلابی را گلبرخی این گونه خلاصه می‌کند: "من خونم را به توده‌های گرسنه و یابرفته‌ی ایران تقدیم می‌کنم" (منبع ۲، ص ۲۰). اگرچه برای خلق آثار انقلابی برای آگاهی توده‌ها، روشنفکر نیاز به بقای خود دارد، ولی با عمل انقلابی، او این تضاد را از طریق فرادادن روحیه‌ی مقاومت از خود به دیگران منتقل می‌کند تا، به‌جای آگاهی، به ایشان جسارت انقلابی بدهد. بدین طریق عمل روشنفکر ورای نظر او قرار می‌گیرد، و در اینجا است که اسطوره‌ی قهرمانی به اساطیر توده‌ای می‌پیوندد. ما نظرات مزدک، بابک و حلاج را زیاد نمی‌دانیم، ولی عمل آنان در ارتقای روحیه‌ی جسارت در ایرانیان موثر افتاده است. در اینجا، روشنفکر بیشتر به خود تاثیر می‌اندیشد تا به شکل و شیوه‌ی تاثیر کردن. در قرن بیستم حیدر، کوچک،



کجاست سرخی فریادعای بابک خرم، آوازهای پیکار، کرک، در سبزه‌های سبز، ابریشم سیاه دو چشم، زخم سیاه، قبل از اعدام، پرنده‌ی خیس، خون لاله‌ها، با این غرور بلندت، در خیابان، سفر.

۲- مقالات: فرهنگ پویا و فرهنگ مومیایی شده، ادبیات و توده، نوگرایی و حقیقت خاکی، سیاست هنر و سیاست شعر، لوسین کلدمن: اعمیت اندیشه‌ی "وجدان امکان پذیر" در ارتباطات، نقد استعماری، دلان هنر، طبقه و تحقیر، ادبیات مترقی، هنر اداری، بشر و نومییدی غارتگران، حیثیت شاعر در شعرخوانیهای نمایشی، مخاطب - نوعی روشنفکر و تظاغر، فرم و شعر، علت و معلول، فرانتس فانون - احتضار استعمار، اندیشه‌هایی که بوی باروت می‌دهد - اندیشه‌های فتحعلی آخوندزاده (با نام مستعار "بابک قهرمان")، دفاعیه، وصیتنامه.

۳- نقدها: بر کارهای اردشیر

ارانی، فرخی یزدی، روزبه، پویان، سلطانپور را به عنوان نمونه داریم. اگرچه اینان برای یختگی فکری نیاز به بقا داشتند تا بهرنکی به کورگی، گلبرخی به نرودا و حمید اشرف به عوشی‌مین و سلطانپور به برشت تکامل یابند، ولی با عمل انقلابی، زندگی ایشان در جوانی پایان یافت و، در عوض، روحیه‌ی مقاومت و جسارت در دیگران ارتقا یافت.

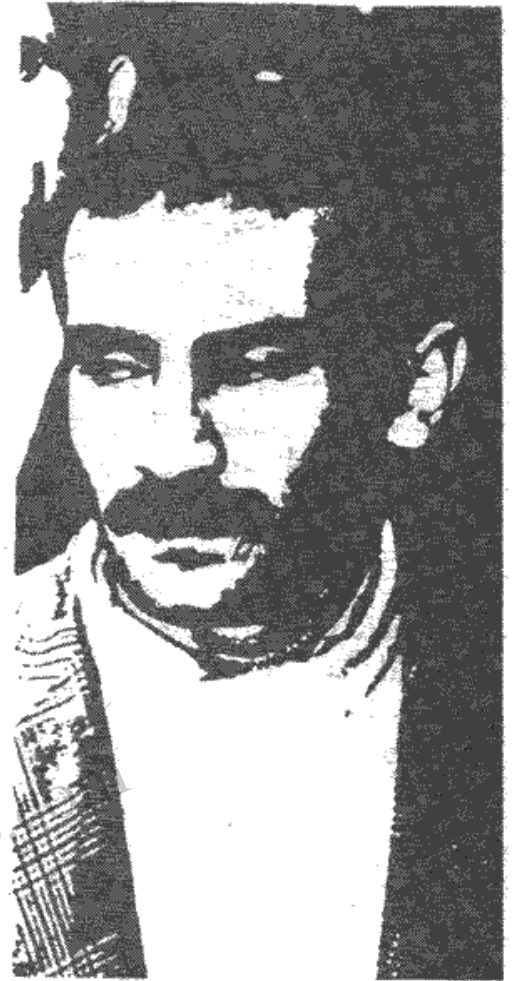
آثار چاپ شده‌ی گلبرخی چهار بخش‌اند: ۲۷ شعر، ۲۰ مقاله، ۶ نقد و یک مصاحبه. نقد آثار او را به فرصتی دیگر محول می‌کنیم و در اینجا فقط لیست آثارش را می‌آوریم.

۱- اشعار: سرود پیوستن، فردا، ای پریشانی، شعر بی‌نام، ملاقاتی، دامون، مرثیه‌ای برای کلکونه‌های کوچک، تو، سرودعای خفته، لاله‌های شهر من، تساوی، آخرین شعر، جنگلیها، خفته در باران، دوکانه، خسته‌تر از همیشه،

آفتاب نیم شب

تو می‌پاید خامشی بگزینی
به جز دروغت اگر پیامی
نمی‌تواند بود
اما اگر مجال آن هست
که به آزادی
نالهای کنی
فریادی در افکن
و جانت را به تمامی
پشتوانی پرتاب آن کن!

احمد شاملو
شعر 'ضیافت'
مجموعه‌ی دشنه در دیس



واسکس، یکی از روستاهای آمل شد، از این فرصت به نحو احسن بهره جست. سالهای تدریس در آنجا برایش امکاناتی فراهم آورد تا هم با محیط روستا بیشتر آشنا شود و هم دانسته‌های خود را به روستاییان به ویژه جوانان روستا، منتقل کند. برخلاف بسیاری از آموزگاران سپاهی که بین خود و مردم ده دیواری می‌کشیدند، کرامت با آنان جوش می‌خورد. بیشتر اوقات فراغتش را با روستاییان می‌گذرانید؛ به حرفها و درد دلهايشان گوش می‌داد و سعی می‌کرد آموخته‌ها و تجارب خود را به آنان انتقال دهد. شاگردان کرامت، علاوه بر درسهای مرسوم، درس زندگی نیز

صمد و یارانش را شناخت و گویا، دورا دور با خود صمد نیز آشنایی داشت. علاوه بر اینها، نوشته‌های نویسندگان مترقی آن دوره نیز در شاکا، گیری فکری او موثر بودند. وضعیت بد اقتصادی کرامت، درهای دانشگاه را به روی او بست. اما او که در همین سنین جوانی واقعیت‌های زندگی را از طریق برخورد مستقیم با رنج و تهیدستی فراگرفته بود، در دانشگاه زندگی به فراگیری پرداخت. اما زمان آن به پایان رسیده بود که تنها آموزش ببیند، می‌بایستی که آموخته‌هایش را به دیگران نیز انتقال دهد. از این رو، وقتی به عنوان سپاهی دانش راهی

کرامت‌الله دانشیان در سال ۱۳۲۵ در شیراز به دنیا آمد. پدرش از ایالت قشقایی بود و مادرش از اهالی کازرون. در زمان جنگ جهانی دوم، به دنبال وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی ایلاتی، پدر کرامت کار دامپروری را ترک گفت و با درجه‌ی گروهیانی به استخدام ارتش درآمد. بیماری و فقر، مادرش را، هنگامی که کرامت هنوز کودکی بیش نبود، از او گرفت. کرامت تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تبریز به پایان رسانید. زندگی مملو از فقر و تنگدستی، کرامت را از همان نخستین سالهای جوانی به تودمهای رنجبر جامعه پیوند داد. در سالهایی که در تبریز درس می‌خواند، راه

می‌آموختند. اما اگر کرامت درد را می‌شناخت و آن را بازگو می‌کرد، هیچ گاه مغلوب آن نشد. نومییدی و یاس در اندیشه او راهی نداشت - چرا که او زحمتکشان را از نزدیک می‌شناخت و نه تنها با درجها و آلامشان، بلکه با نقش عظیمی که آنان در ایجاد دگرگونیهای اجتماعی بازی می‌کردند، نیز آشنا بود. ایقان به مبارزه و روحیه سرزنده همواره با کرامت ماندند. در روستا، برای آنکه در شاگردانش شور و شوق مبارزه با مصایب زندگی را ایجاد کند، از سرودهای انقلابی و مردمی نیز بهره می‌جست.

پیوند کرامت با اهالی روستا سبب شد که رابطه بسیار نزدیکی با آنان ایجاد کند. 'محبوبیت دانشیان (در روستای واسکس) به اندازه‌ای بود که یکی از اهالی روستا اتاقی در خانه خود به او داده بود و کرامت، مانند یک فرزند او، در میان خانواده‌اش، و همراه با فرزندانش زندگی می‌کرد. وقتی از کار کلاس فارغ می‌شد، چکمی بلند و لاستیکی‌اش را می‌پوشید، در شالیزارها - در کوچه‌های پر گل، و لای ده و در هر کجای دیگر که می‌توانست با بزرگترها گفت و گو می‌کرد. با بردباری به گله و شکایت دوستان روستایی خود گوش می‌سپرد و آنها نیز، بی‌پروا، از بار غم خود کم می‌کردند.'^۳

در پاییز ۱۳۴۷، پس از پایان دوره سپاهی دانش، به تهران رفت تا در 'مرکز آموزش خدمات جهانگردی' دوره‌ای را بگذراند. البته مرکز جهانگردی، که به دنبال آدمهای شسته و رفته‌ای می‌گشت تا در مقابل جهانگردان خارجی برای کشور شاهنشاهی آبرو بخرند، بدون شک با زندگی بی‌پیرایی کرامت همخوانی نداشت. یک بار او را به دلیل آنکه سیبا گذاشته بود از کلاس بیرون کردند! کرامت که سرگردن نهادن به انضباطهای کورکورانه را نداشت، پس از دو ماه آنجا را ترک کرد. پس از آن به 'مرکز آموزش تلویزیون' (که بعدها مدرسه عالی

تلویزیون نام گرفت) رفت تا شاید در آنجا چیزی بیابد که ذهن پویا و تشنه آگاهی را ارضا کند. ولی دیری نپایید تا دریابد که به رغم وجود درسهایی با عنوانهای دهن پرکنی چون تاریخ هنر، تاریخ تئاتر، سینما، جامعه‌شناسی و جز اینها، مرکز آموزش تلویزیون نیز چیزی برای عرضه ندارد. شور کرامت پس از چند ماه آنچنان به سردی گرایید که کمتر در کلاسها حاضر می‌شد. به علاوه، فشار مشکلات اقتصادی او را ناچار می‌ساخت که همزمان با گذراندن دوره تلویزیون در آموزشگاه شبانه‌ای در جنوب تهران به نام پژوهنده، ادبیات درس بدهد. با این همه، کرامت در مدتی که در مدرسه تلویزیون درس می‌خواند، افکاری را در رابطه با ساختن چند فیلم در سر پروراند. از جمله طرح فیلمی درباره‌ی پسر بچه فقیر بلیط فروشی که با یکی از رفقایش درباره‌ی آن تبادل نظر کرده بود. شرح مختصر این فیلم از این قرار است که پسر بچه بلیط فروشی بی در پی فریاد می‌زند که: 'دو تومن به صد تومن! جایزه مخصوص به هموزن خودتان طلا بگیرید و... سرانجام خودش نیز باور می‌کند که خریدن بلیط ضامن خوشبختی است و ساعتی قبل از قرعه‌کشی، به جای آنکه بلیط را به صاحب دکه پس بدهد، تصمیم می‌گیرد که بلیطها را پیش خودش نگه دارد تا شاید برنده شود. در رویا خود را روی یک کفهی ترازو می‌پیند و بر کفهی دیگر طلا. اما در عالم واقعیت، از برنده شدن خبری نیست و در پی این تجربه، پسر بچه بلیط فروشی را رها می‌کند. به دلیل مشکلات مالی، به جز یک سوم آن که فیلم برداری شد، این طرح هیچ گاه به تمام و کمال عملی نشد.

پس از این تجربه، کرامت فیلمنامه‌ی انیمیشن را نوشت که مورد غضب مسولین مدرسه تلویزیون قرار گرفت. او قصد داشت که در این فیلمنامه تضادها و چند گونگی‌های جامعه‌مان را به تصویر درآورد: تفرقه‌ای که رژیم حاکم بر آن بود که بین مردم به

وجود آورد، مبارزات توده‌ای، شرایط طاقت فرسای زندگی کارگران، کشاورزان، زنان، کودکان. اصل این فیلمنامه در دسترس نیست. دوستان کرامت آن را چنین شرح داده‌اند: تصویر نقشی ایران صدای رژی سربازان. بعد از مدتی صدای رژی سربازان کم می‌شود و کسی می‌گوید: 'اگر گفتی رشتی‌ها به هواپیما چی می‌کن؟... صدای خنده جمعیت. استان گیلان، با صدایی حاکی از درد، از نقشی ایران جدا می‌شود. عین همین برنامه درباره‌ی ترکها، صفهانی‌ها، شیرازی‌ها و... تکرار می‌شود. در بین این صحنها، رنج و کار زحمتکشان، مبارزات دانشجویی و انحطاط فرهنگ حاکم نمایش داده می‌شود. کارگران ساختمانی نشان داده می‌شوند که مشغول کارند. صدایی آمرانه آنان را به کار شدیدتر و بیشتر فرامی‌خواند. صحنه رقصی نشان داده می‌شود با کفشهایی براق، شلوارهایی با مدل‌های مختلف و صدایی که با شادمانی آنان را به رقصیدن بیشتر تشویق می‌کند. دهقانان، با پایهای گلی متورم، درگیر فعالیتهای کشاورزی نشان داده می‌شوند و صدایی شنیده می‌شود که آنان را تهدید می‌کند: 'دیگه قرض بی قرض، بدبخت کثافت' و...

پس از اینکه این فیلمنامه نیز توسط مسولین تلویزیون رد شد، کرامت در پی ساختن فیلم دیگری برآمد که دولت آباد نام داشت. این فیلم یکی از شرایط پایان مدرسه تلویزیون بود. کرامت که اعتقاد عمیقی به نقش کارگران و کشاورزان در جریان تولید داشت، به سراغ اهالی روستای دولت‌آباد (یا غارپشاپویه یا فشافویه) - که در یک کیلومتری جنوب شهر ری قرار داشت - رفت. دانشیان در این فیلم به مسایلی همچون اختلافهای بین شهر و روستا، استثمار نیروی کار، و سرمایه‌داری وابسته اشاره می‌کند. هدف کرامت آن بود که در این فیلم از گلایه‌های کلیشه‌ای فراتر رود و دست روی علت‌های اساسی بگذارد. به قول یکی از همکاران نزدیک

دانشیار در این پروژه:

او نمی خواست فقط به ساختن فیلمی مستند از دولت آباد بسنده کند و مثلا بگوید که این ده آب و برق ندارد. این تنها برای کرامت کافی نبود. او میخواست یک رشته مسایلی عمیقتر و اساسیتر - همچون استثمار زحمتکشان، استثمار و به ویژه حضور امپریالیسم در ایران - را تصویر و بیان کند. کرامت میخواست که فیلمش بازگو کننده شرایط فلاکت بار و فقیرانهی روستاییان زحمتکش باشد.^۴



صحنه‌ای از بیدادگاه شاه، دانشیان نفر اول و گلبرخی نفر سوم از سمت راست

دولت آباد از ساختمان نیمه مخروبه‌ای - قلعه‌ای با چهار برج فرسوده - تشکیلا شده بود. به رغم این که این ده یک سوم سبزی مصرفی تهران را فراهم می‌کرد، اثری از آب آشامیدنی و برق در آن نبود. بخش اعظم فیلم دربارهی فعالیتهای مختلف تولیدی‌ای بود که در دو جریان داشت: همچون وجیر کردن، بیای زدن زمین، چیدن سبزی. در قسمتی از فیلم، یکی از کشاورزان رو به دوربین می‌کند و می‌گوید: 'اینم که کارمونه، از سر صبح تا شب دستمون توی گله، کارمونم که وله، این وضع زندگیمونه که هیچی توی این دولت آباد نداریم.'^۵ و در جای دیگری، یک روستایی به دکا، برقی که وسط مزرعه‌اش کار گذاشته‌اند، اشاره می‌کند و می‌گوید: 'این را که می‌بینید اول گفتند چها. هزار تومن بهت می‌دهیم ولی فقط هشت هزار تومن دادند.'^۶ این دو اظهار نظر، واقعی بود و تنها چیزی که کرامت از آنان خواسته بود این بود که دربارهی کار و زندگی‌شان صحبت کنند.

صحنه اول فیلم، تعدادی بیل را نشان می‌دهد که آسمان را نشانه رفته‌اند و روستاییانی را که به سر کارشان می‌روند. سپس صدای بلندی آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد: 'آهای! دولت آبادها!' و روستاییان با شنیدن این صدا به طرف دوربین روی برمی‌گردانند. هدف دانشیان این بود که با

فیلم را ببیند اشکش درمی‌آید و متاثر می‌شود!^۸ فیلم رد شد و کرامت از مدرسه اخراج گشت.

پس از آن کرامت به مدرسه عالی سپاه دانش رفت تا بعدا در روستایی به معلمی بپردازد. در آنجا، کرامت در اعتصابی که به یک شب تحصن انجامید نقش فعالی بازی کرد. در همین دوره، کرامت و برخی دیگر از رفقاییش به خواندن متون مارکسیستی و تاریخ مبارزات در ایران پرداختند. یکی از رفقاییش دربارهی آن دوره چنین می‌نویسد:

به زودی با کرامت و دو رفیق دیگر - چهارنفری - شروع کردیم به کار تئوریک و ابتدا به مطالعه تاریخ مبارزات گذشته در ایران - به ویژه سالهای ۲۰ تا ۳۲ - پرداختیم. دلایل شکست جنبش را از نظر علمی بررسی می‌کردیم و بیشتر بحثمان بر سر اپورتونسیسم حاکم بر حزب توده و خیانتهای این حزب به جنبش و ماهیت جنبش نفت و... بود. در همین رابطه منتخبات لنین را خواندیم و نیز یادداشتهایی را که آن زمان نوشته شده بود و اکنون تحت عنوان کارنامهی مصدق چاپ شده است.^۹ کرامت در سال ۴۹، پس از اتمام

چنین تکنیکی توجه بیننده را تماما به خود جلب کند.

در جای دیگری از فیلم، دوربین روی نقاشیهایی که به شیوهی قهوه‌خانه‌ای بر بدنه‌ی یک گاری‌اسبی نقش شده‌اند، می‌گردد و سپس راوی فیلم - که خود دانشیان بود - با طنز گزنده‌ای چنین می‌گوید: 'روستایی که همواره به دنبال قهرمانانش هست و به آنها دست نمی‌پاید، چهره‌ی این قهرمانان را بر روی تنها وسیله‌ی نان‌آور خانواده‌اش حک می‌کند.'^۷

در آخرین صحنه فیلم، قطار نفت کشی نشان داده می‌شود که سوت کشان از حاشیهی دولت آباد می‌گذرد. قطار در سیاهی محو می‌شود و فیلم با صدای سوت یک کشتی نفت کش تمام می‌شود.

متاسفانه نسخه اصلی فیلم در یورش ساواک مفقود شد و اکنون تنها نسخه 'کپی‌کار' آن موجود است.

روستاییان دولت آباد و خود کرامت امیدوار بودند که با نمایش این فیلم در تلویزیون، نظر مردم به مشکلات اهالی روستا جلب شود. اعضای شورای بررسی فیلم آن را قاپا، قبول تشخیص نداند و یکی از آنان گفت: 'این فیلم انگار تعزیه است و شما تماشاگر را به روضه‌خوانی دعوت کرده‌اید. هر کس این

دورهی مدرسهی سپاه دانش، به روستای سلیران - از توابع مسجد سلیمان - رفت. در آنجا زبان لری را خیلی خوب فرا گرفت و به جمع‌آوری نامها و مثلها و فولکلور لری پرداخت که متأسفانه آنها هم به دست دژخیمان ساواک تار و مار شدند.

ساواک که کرامت را تحت نظر گرفته بود، به یکی از نامهای او دست می‌یابد که در آن برای هم‌فکرانش، ضمن تشریح شرایط بد زندگی روستاییان، از ضرورت فعالیت منظم سیاسی و تشکیک، گروهی از رفقای هم‌فکر صحبت می‌کند. در همین زمان فرد دیگری که در همان روستا درس می‌داد، تحت تاثیر کرامت، اینجا و آنجا حرفهایی می‌زند و دربارهی کرامت چیزهایی را مطرح می‌کند که سبب دستگیری‌اش می‌شود. اما ساواک به زودی متوجه می‌شود که او چیزی در جنته ندارد. در نتیجه او را آزاد کرده و به سراغ دانشجویان می‌رود. ابتدا در مسجد سلیمان او را به باد کتک می‌گیرند و سپس می‌فرستندش تهران. دو روز در قزل قلعه سرمی‌کند و سپس برای بازجویی و شکنجه به اوین انتقال می‌یابد. پس از دو ماه بازجویی او و رفقاییش را به زندان قصر می‌برند^{۱۰} که در آنجا با گروه فلسطین آشنا می‌شوند. کرامت به یک سال زندان محکوم شده بود.

زمانی که این رفقا در زندان بسر می‌بردند، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران تولد یافت. کرامت پس از آزادی از زندان، به شیراز رفت و درصدد برآمد که با رفقای سازمان ارتباط برقرار کند و توان مبارزاتی‌اش را یکسر در سنگر رزم رفقای فدایی به کار گیرد. ولی اشتباهی سبب می‌شود که برای بار سوم دستگیر شود^{۱۱} و به جرم دفاع از آرمان زحمتکشان و مقاومت در برابر رژیم پلیسی شاه، به همراه رفیقش، چون گل‌سرخ در جنگ مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران بشکند.

دانشیان که شدیداً به مبارزهی عملی با رژیم شاه عقیده داشت و آثار

دوران‌ساز پویان و احمدزاده را مورد بررسی قرار داده بود، در پی تماس‌گیری با سازمان بود. از قضا در زندان با شخصی به نام امیر فتانت آشنا می‌شود که ادعا می‌کند با رفقای فدایی، از جمله حمید اشرف، آشناست. امیر فتانت خواسته بود که از طریق رهبران هوایما، آزادی گروه فلسطین را طلب کند. اما پیش از آنکه موفق شود که نقشه‌اش را عملی کند، به دام ساواک می‌افتد و پس از مدتی به همکاری با ساواک می‌پردازد. ساواک می‌دانشست که کرامت به امیر فتانت اعتماد دارد و اگر او خود را به عنوان رابط سازمان چریکهای فدایی خلق ایران جا بزند، کرامت حرفش را خواهد پذیرفت و حاضر به همکاری با او خواهد شد. به هر روی، فتانت به کرامت می‌گوید که از آنجایی که سازمان از او و رفقاییش شناختی ندارد، آنان باید نخست صداقت و ایثارگری خود را ثابت کنند. فتانت مطرح می‌کند که، برای اثبات این نکته، دانشجویان و رفقاییش باید برای سازمان اسلحه تهیه کنند. سپس پیشنهاد می‌کند که برای تسهیل کار، خود اسلحه در اختیارشان بگذارد و آنان تنها به تهیهی فشنگ بپردازند. پس از این اقدام و اثبات صداقت دانشجویان و هم‌فکرانش، فتانت به آنان می‌گوید که سازمان حاضر شده است که اسلحه در اختیارشان قرار دهد. فتانت طرح ساواک را این طور ارائه می‌دهد که در روزنامه آگهی تسلیتی چاپ خواهد شد و در آن آدرس تحویل اسلحه مشخص خواهد گشت. در کوچهای که در آگهی اسم آن آورده می‌شود، پس از سومین تیر برق، پیکانی پارک می‌شود و اسلحه در آن خواهد بود. اگر روی تیر علامتی زده شده بود، کار می‌بایست ادامه یابد. فرد مسوول باید اسلحه را درآورد و روی تیر علامت دیگری بزند. هدف ساواک این بود که رفقا را در حین برداشتن اسلحه دستگیر کند. اما کسی که مسوول این کار شده بود، می‌ترسد و اسلحه را برنمی‌دارد. بدین ترتیب نقشی ساواک نقش برآب

می‌شود. مدتی بعد، ساواک از ترس اینکه مبادا گروه از راه دیگری اسلحه تهیه کند، اقدام به دستگیری آنان می‌کند. جریان دستگیری کرامت این طور بود که روزی سر قراری که با امیر فتانت داشت حاضر می‌شود، اما هرچه به انتظار او می‌ایستد، از او خبری نمی‌شود. بعد از مدتی کرامت معاً ملاقات را ترک می‌کند و وارد مغازه‌ای می‌شود. در آنجا ساواکیها دورش را گرفتند و با وانمود کردن اینکه دزدی را گرفته‌اند، او را از محل می‌برند.

گروه برای این به دنبال اسلحه می‌گشت که به یک طرح گروگان‌گیری برای آزادی زندانیان سیاسی تحقق بخشد. قرار بر این بود که رضا پهلوی را در یک فستیوال فیلم به گروگان بگیرند و کشور را به مقصد لیبی یا الجزایر ترک کنند. و در آنجا از طریق رسانه‌های گروهی اعلام کنند که خواستشان آزادی گروهی از زندانیان سیاسی است و می‌خواهند که بیزن جزئی چون رابط عمل کند.

در این جریان خسرو گل‌سرخ هیچ گونه شرکت مستقیمی نداشت. برخی از اعضای گروه خسرو را می‌شناختند و در سال ۵۰ با او دربارهی طرح ترور شاه در نوشهر صحبت کرده بودند، اما این طرح هیچ گاه از حد صحبت و شناسایی کلی فراتر نرفت. گل‌سرخ در نوروز ۱۳۵۲ به جرم تشکیل یک گروه مطالعاتی دستگیر می‌شود. در این حین، ساواک به علت مقاومتی که خسرو از خود نشان داد و دفاع سرسختانه‌ای که از جهان‌نگری‌اش به عمل آورد، او را نیز به جرم دست داشتن در طرح گروگان‌گیری به محاکمه می‌کشاند و به اعدام محکوم می‌کند.

دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، گل‌سرخ و دانشجویان را به اعدام محکوم کردند و آن دو را در سحرگاه دوم آذر در مقابل جوخی آتش قرار دادند. اما مراسم اعدام تا به آخر پیش نرفت. تا اینکه در ۲۹ بهمن همان سال، پس از اینکه این دو از طلب بخشش از شاه سر باز زدند، حکم اعدام در مورد آنان

اجرا شد. کرامت و خسرو، هر دو در آخرین دقایقی که پای دیوار مرگ می‌رفتند از اوچه گیری محتوم مبارزات کارگران و زحمتکشان و درهم پیچیده شدن طومار حیات ننگین رژیم شاه سخن گفتند. کرامت اجازه نداده بود که چشمانش را ببندند و خودش فرمان آتش را داد. و به این ترتیب، حتی در آخرین لحظی حیاتش نیز از مبارزه علیه رژیم شاه دست برنداشت.

پس از به خون تهیدن این دو یار، تمامی تلاش توده‌ای‌های خیانتکار بر این بود که آنان را هوادار نظری حزب توده جا بزنند. اما حتی آشنایی مختصری با افکار و روحیات کرامت و خسرو، بی‌پایه بودن این نظر را آشکار می‌کند. گرایش هر دو به مبارزه عملی و رد ثئوری 'بقا به هر قیمت'، محکم‌ترین دلیل است. از مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، امپریالیسم و سرمایه‌داری با مامشات طلبی و چشم امید به جناح دوراندیش حاکمیت دوختن، زمین تا آسمان فاصله است. کرامت و خسرو 'انعطاف پذیری' معمول توده‌ایها را، که به زیر هر ندامتنامه‌ای امضا می‌گذارند، نداشتند. کرامت در مقابل شکنجه آنچنان استوار ایستاد که حتی دشمن نیز در مقابل ایستادگی او سر احترام فرود آورد. رفقای او تعریف می‌کنند که پس از دادگاه اول، دادرسی تیم بازجویی تمامی افراد گروه را فرا می‌خواند و از اینکه نمایش تلویزیونی بر وفق مراد پیش نرفته بود، اظهار ناراحتی می‌کند. حرفها آن چیزی نبود که قبلا طرح ریزی شده بود، هر کس گناه را به گردن دیگری می‌انداخت و هیچ کس جرئتی آن را نداشت که مسوولیتی برعهده بگیرد. ولی وقتی دادرسی با عکس‌العمل کرامت مواجه شد، به ناچار افزود: 'واقعیت این است که در مراحل بازجویی فقط یک نفر همه چیز را به گردن گرفت و او دانشجویان است. هرچند دشمن من است ولی من به او احترام می‌گذارم. ۱۳۰ خسرو نیز آنچنان در مقابل اتهامات و شکنجه

ایستادگی نشان داد که خشم ساواک را برانگیخت، خشمی که جز با اعدام او فروکش نکرد!

توانایی مشاهدی نخستین آثار شکل گیری جریان انقلابی نوین پس از سالها افت جنبش و خیانت به آن؛ گزینش آن شیوهی مبارزاتی‌ای که برای رو در رویی با شکست سالیان گذشته و قدرت فراوان ارتجاع حاکم مناسب بود؛ و سرانجام از خودگذشتگی و استقامتی که شرایط حاکم از هر مبارزی طلب می‌کرد؛ اینها خصیصه‌هایی‌اند که از یک معلم ساده، اندیشمندی انقلابی می‌سازند تا همچون آفتابی در نیمه شب خفقان و دیکتاتوری بدرخشد. و از همین روست که پیوندی بین او و یاران ناشناخته‌اش - امپروویزها، مسعودها، بیژنها، حمیدها و ... - به وجود می‌آید. وقتی رژیم خسرو را به اتهام واهی به همراه کرامت به محاکمه می‌کشد، به وحدت هدف و همبستگی آتانی اعتراف می‌کند که جاووشگری انقلاب در راه را رسالت خود می‌دانند. ■

یادداشتها

۱- عنوان این نوشتار برگرفته از این شعر حافظ است:

به نیمه شب اگر ت آفتاب می‌باید
ز روی دختر گلچهر زر نقاب انداز
۲- کلیه اطلاعات این نوشتار از منابع زیر گرفته شده‌اند:

- فرهنگ نوین، یادنامهی کرامت دانشیان، جلد دوم، اسفند ۱۳۵۹.

- بزرگ خضرائی، 'در راه خلق و جان در راه بزرگترین آرمانهای انسانی'، هفتنامهی فردوسی، ص ۴۲.

- 'آن روزها، در روستا ...'، روزنامهی آیندگان.

- '۵ سال از شهادت خسرو گلسترخی گذشت'، روزنامهی کیهان، چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۵۷، ص ۳.

۶- سعیدیان، 'کرامت‌الله دانشیان'، زندگینامه‌ی ۱۰۱ تن از قهرمانان انقلاب خلق ایران، تهران، انتشارات مجله‌ی میهن، ۱۳۵۸.

۳- 'آن روزها، در روستا ...'.

۴- پدزام اکبری، 'در جستجوی وسیله‌ای برای تعلیم مقاومت'، فرهنگ نوین، اسفند ۱۳۵۹، ص ۷۴ - ۷۳.

۵- همان جا، ص ۷۴.

۶- همان جا، ص ۷۶.

۷- همان جا.

۸- همان جا، ص ۷۷.

۹- 'در اندیشه‌ی تشکیل حزب واقعی طبقة کارگر'، فرهنگ نوین، اسفند ۵۹، ص ۸۶.

۱۰- اعضای گروه چهار نفر بودند. ساواک ۳ نفر را دستگیر می‌کند. به جای نفر چهارم، اشتباها فرد دیگری دستگیر می‌شود که او هم مقاومت نشان می‌دهد و، برای مصون نگه داشتن رفیق چهارم از گزته ساواک، مساله را بروز نمی‌دهد.

۱۱- پیش از شروع جشنهای نکبت شاهنشاهی، ساواک افراد 'خطرناک' و 'مشکوک' را بدون هیچ بهانه‌ای دستگیر می‌کرد. کرامت نیز یکی از این افراد خطرناک بود که در آن زمان در شیراز کار و زندگی می‌کرد و مدتی را در زندان کریم خانی گذراند.

۱۲- '۵ سال از شهادت خسرو گلسترخی گذشت'، کیهان.

۱۳- داوود یوسفیان، 'به دنبال فریاد مردم'، فرهنگ نوین، ص ۸۴.

منتشر شد

سازمان جریکهای فدایی خلق ایران
شماره‌های ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۷



از پشت ابراندوهت

برای خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان

ای ابر!

و ابر می خندد:

- نه! یرش گلوئه

پرواز دلنواز کبوتر نیست*

- می دانم،

آری،

می دانم*

اما،

ای چشم دیرپاورا!

از پشت ابراندوهت

می بینی،

آی،

می بینی:

با میله های باران

یک جنگل از بهاران

دارد شکل می بندد

در طرح مریک یاران*

اسماعیل خوبی - مهر ۵۴، تهران

* از خسرو گل سرخی

عاشقانه

به تو می سپارم

ای عاشق ترین*

عشقت تواناست*

قطره های سرخ آن*

چراغ راه من است*

▽ ▽ ▽

دستهایم را

به تو می سپارم

ای عاشق ترین،

و زنجیرهایم را

که تمام هستی من است*

تا بسازیم

پتگی و سندانی،

و بگسلیم

زنجیرهای کران را

با یاران*

م* لندن - دسامبر ۸۶

دستهایم را

به تو می سپارم

ای عاشق ترین،

و لمس می کنم

سرخ خونم را

که در رگهای تو جاریست*

می بینم

برق نگاهت را درکمین دشمن

که روز را نوید می دهد،

و حس می کنم

گرمی وجودت را در بند

که ذوب شدن زنجیرهایم را امید می دهد*

▽ ▽ ▽

دستهایم را

اما

در کشوری به هیات یک آسمان خراش:

با هر ستونش از یولاد،

اما بر باد:

یا،

یعنی،

با سازمانش از سیمان،

اما

بی پایه هایش بر ایمان***

باری،

در کشوری میان زمین و آسمان

آویزان

زیستن***

و زیستن در آویزانی*

و نردسز سیردن و سرکردن

با هستتی که پنداری یخیشته ایست

وامانده از زمستانی زانسوی باستان

بر قطب بی زمانی و بی ناشیری:

بی جنبش تصور و تصویری هرگز

در کدورت بی موجش

از رستن و شکفتن،

یا، حتی، از

پژمردگی و پیری:

نابوده واری بی عیب یار و بربک

در ناکجای آسموی هیچای مریک:

نابوده واری،

آری،

نابوده واری بس بسیار

چون ذات نیستن***

آه، آه،

آنک ابر:

آویخته چو من، چو کشور من،

بین زمین که می لغزد، حالی،

اندکی از پایم پایین تر

و آسمان که تا جاویدان

بسیاری

بالا تر خواهد ماند از سر من*

و مثل من که انبوهی از اندوهم*

و مثل کشورم که***

خدایا!

آیا...؟

باری،

قانون زحمتکشانشان

آیا بیاد داری
که یادمان دادند
به دشمنان نشانند
و عاقبت باورمان شد
که خدا

یار رفیقان و مظلومان
یار انسانهای آزاده است
و نیکان؟

که خدا

دشمن زورگویان است
و اغنیا؟

آیا بیاد داری

که آموختندمان

تلقینمان کردند

و عاقبت باورمان شد

که پیامبران و امامان

از تباری دیگرند

و مجریان قانون خدا

پس جای در بهشت دارند

و ما را اطاعت از آنان واجب

و یارای مقابله‌مان با آنان نیست؟

آیا بیاد داری

که فرآدادندمان

به اندیشه‌مان نشانند
و عاقبت باورمان شد

که بی‌گناه

به پای دار می‌رود

نه بالای دار؟

اما،

تاریخ بیرحمانه، به تلخی،

ولی آگاهانه

یادمان داد

نشانمان داد

که خدا

یار اغنیاست و زورگویان

که پیامبران و امامان

از تباری دیگر نیستند

و بی‌گناه را مجریان خدا

با قانون خدا

با قانون پیامبران و امامان

تنها به پای دار نبردند

به بالای دار بردند.

"و ما را حتی

امان گزیده ندادند"

اکنون

یاد گرفته‌ایم

آموخته‌ایم

که خدای خود

خویشیم

و تنها فقیران و محرومان از تباری دیگر

و قانونمان

قانون زحمتکشانشان است

قانون سوسیالیسم.

۴۴ خرداد ۶۲





شده بود. بی‌خیالی عبدو زاغی را دوچندان کفری کرد. چوبش را بالا برد: - سرگت، همین جوری نشستی؟ می‌دونی اگر سر نرسیده بودم چه به روزمان می‌آمد؟ حالا هیچ نشده هر روز شیر گوسفندا را نشانه می‌کنه که ببیند کم شده یا نه و هر روز سرم داد می‌زنه 'مراقبت نکردی، بره‌ها خوردن'، 'خودت و دوستای چوپانت با هم همدست شدین و شیر این بزبانها را توی بیابان کوفتتان می‌کنید' حالا تو هم همین طوری نشسته‌ای؟

چوب را که بالا آورده بود، آهسته فرود آورد، و با آن به گردن عبدو اشاره کرد. عبدو تکان نخورد. خم شد گوشه‌پایش را گرفت، تکان داد که از زمین بلندش کند. وقتی بی‌حرکتی و شلی بدن عبدو را دید، جلو رفت و به صورت عبدو نگاه کرد. بوی تندى در دماغش پیچید. دو سه مشت علف نشخوار کرده جلوی عبدو ریخته بود. و با آب زردى که از گوشه‌ی لیش پایین می‌ریخت قاطی می‌شد. زاغی به طرف تپه‌ی نزدیکشان رفت و نزدیکترین چوپانها را به کمک خواست. عمو رضا پیش از همی چوپانها رسید و به محض اینکه بوی را شنید گفت:

- خدا بهش رحم کند، اگر زیاد خورده باشد کارش تمام است. علف کوه خورده.

سر عبدو را برگرداند، چند بار دست برد ته حلق عبدو و آنقدر تحریکش کرد تا هر چه در شکم داشت بیرون ریخت. عضلات شکم عبدو جمع می‌شد، سرش به عقب و جلو خم می‌شد و مقداری

بره‌ها انداخت. پیش از آنکه به عبدو برسد، قیه‌کش گله را جدا کرد و گوسفندا را به آن طرف دره راند. عبدو هنوز سر جایش نشسته بود، سرش را تکانی داد ولی به خودش هیچ فشاری نمی‌آورد که از جایش بلند شود. زاغی با عصبانیت چوبش را دور گردنش چرخش داد و شلنگ‌انداز به عبدو رسید.

- چی شده؟ زاییدی که نمی‌تونی تکان بخوری؟ می‌خواهی بهانه دست گودرز خان بدی گرده‌ها مان را بهره زیر ارژنی؟ به بالای سر عبدو رسیده بود، اما انکار نه انگار که عبدو توی این دنیا باشد، پاهایش را به طرف جلو دراز کرده بود و سرش به طرف جلو پهن و کشیده

بی- ارژن، نوعی چوب محکم و خوش دست.

گله‌ی گوسفندا به بره‌ها نزدیک شد و صدای مع مع بره‌ها که بالا گرفت به گله شتابی دوچندان داد. عبدو بی‌حرکت نشسته بود و جلوی‌شان را نمی‌گرفت. کم مانده بود که بره‌ها قاطی گوسفندهای شیری شوند. کاری که منع شده بود و هر روز صبح گودرز با تاکید به هر دویشان تکرارش می‌کرد. هم به عبدو که مراقب بره‌ها بود و هم به زاغی که چوپان گله بود. زاغی یک گوشه‌ی گله را پس می‌راند، از طرف دیگر گوسفندا به طرف بره‌ها سرآزیر می‌شدند.

- عبدو تن لش، مگر کوری؟ نمی‌بینی دارند قاطی می‌شن؟ حالا اگر گودرز سر برسد می‌دانی چه کارمان می‌کند؟ هی!

زاغی،‌های و هوی کنان و سوت زنان، چوبش را بین گله‌ی گوسفندا و

آب زرد از گوشه دهانش سرازیر بود.

— حق داره بیزبون، خودش امروز برام حرف میزد. سه روز است بدون چاش و ناشتا بیرون می آید. پدرش بیچاره هر چه سگدو میزنه، هشتش گرو نه اش است. نمی تونه شکم این دوتا بچه را سیر کنه.

موهای پس سر عبدو را چند بار تکان داد ولی همچنان دهانش بسته بود. منقاش خاردارش را بیرون آورد و کرد لای دندانهای عبدو که روی هم چفت شده بود. چند بار مشک آب را توی شکمش خالی کرد و وادارش کرد استفراغ کند. بعد به پشت درازش کرد و یکی از گوسفندها را نزدیک کرد. چند بار آن را دوشید و توی دهن عبدو خالی کرد.

— زود بهش رسیدیم وگرنه کارش تمام بود. وقتی که شکمت خالی باشه، یکی دو بار در مقابل حرکتهاش وامی ایستی و طاقت می آری، ولی آخر سر مجبور می کنی هر چه پیدا کردی توی شکمت بریزی و قار و قورش را بخوابانی. همین است که می گن دین و ایمون مال شکمهای پر است.

□ □ □

نیمه های شب بود که عبدو به هوش آمد. چند بار تلاش کرد یادش بیاورد که از غروب تا حالا چه شده است. اما خیلی زود خوابش برد. حرکت دل و رودهاش حالا در مقابل این چند قطره شیر شدتی دیگر گرفته و گرسنگی اش را تشدید می کرد. یکی دو بار بیدار شد، همه چیز آرام بود. نفسهای آرام پدرش دوباره او را به خواب برد.

آفتاب بلند بود. ولی گرما چنان زنشی نداشت که دود کهرنگ جلوی کومه شان را از نظرش پنهان کند. این وقت روز چه موقع آتش روشن کردن است. همه چیز در مقابل نگاهش جان می گرفت، صحنه هایی پی در پی در خاطره اش نقش می بست. خدیجو پای چاله چمپاته زده بود و توی خاکستر دست می سایید که عمو حیدر وارد شد.

— دوباره آردمان تمام شده؟

خدیجو بدون اینکه تکائی بخورد، و خللی در کارش که همان دست ساییدن توی خاکستر بود پیش آید، گفت:

— حالا یک ماه است که داریم ازش می خوریم، مگر چقدر بود؟ تازه از دیروز تا حالا هم نه من چیزی خوردم و نه عبدو، همه اش همین نصفه تهویی بود که امروز صبح دادیمش به تو. من هم دیگر جان کلکیت روی قالی کوبیدن نداشتم، و رداشتم آدمم خانه.

حیدر دست خدیجو را گرفت و از خاکستر جدایش کرد:

— قربان تو دختر بلاکشم بروم. می خوام هیچ وقت زمان تخم پاشیدن نرسد. این همه گرسنگی بکشید که ببینم کی باران می آید؟ بلند شو، بلند شو آسیاب را به راه کن، این بچه هم الان از بیابان می رسد گرسنه است. فردا را چه دیدی، برای کاشتن هم یک کاریش می کنیم.

غنگ غنگ آسیاب دستی چندان طولی نکشید. خدیجو اولین تپو را روی تابه چسباند و بیرون جست. سواد پرهای عبدو از دور پیدا بود.

— عبدو های های های.

صدا پژواک یافت از پشت تپها گذشت و در حفره گوش عبدو چندین برابر طنین انداخت. آتش بدون محل جلوی کومه شان را می دید. بوی نان از روی تپها می چست و دشت و دره را بال زنان طی می کرد و تو دل و دماغ عبدو می نشست. یک بار دیگر معده اش به حرکت افتاد. از روی بوتها می پرید. در یک چشم به هم زدن، خودش را به کنار اجاق رساند. روی تاوه، خمیر گرم می شد، پف می کرد و از سفیدی به سرخی خوش رنگی می نشست و می پرشت و طاقت عبدو را تاق می کرد. دستش را پیش برد و به نان برشته رساند. ولی آنقدر داغ بود که مجبور شد دستش را پس بکشد، دستش به صورت عمو حیدر خورد و تکان عمو حیدر او را به خود آورد.

— چته بچه؟ آرام بگیر!

حیدر به چشمها فشار آورد تا

آنچه در پس نگاهش داشت فرار نکند و عبدو چشمهایش را گرم کرد و چند بار به خودش هی زد 'خاک تو سرت اینقدر نازک نارنجی هستی که نمی تونی نان داغ را از روی تاوه برداری؟'

دم دمای صبح بود. نسیمی خنک وزیدن داشت. دشت جلوی سر تا سر طلایی روشن بود. خوشه های رسیده گندم قد کشیده بود و سنبله ها شان درهم فرو رفته با شانه ها شان آشفته گیها را صاف می کردند. پلک زد، غبار از جلوی چشم دور کرد تا مزرعه را روشن تر ببیند. دشت با موجی که نسیم بر تن گندمها انداخته بود، عین پشته های روان خرمن مانند بود. همه جا را تماشا کرد. باد به تن مزرعه موج می داد و او نمی توانست به روشنی تشخیص دهد که کجا از همه جا رسیده تر است. داس را برداشت.

— بچه ها راحت شدید. همین امروز نان بلال تازه می خورید.

جلو آمد. جلوتر. جایی که به نظرش از همه جا رسیده تر بود خم شد. اولین بافه* را پرید. دست برد که آن را دسته کند. دردی در تمام تنش نشست. عبدو این بار به محض اینکه دستش به نان رسید، آن را محکم چسبید به دهانش نزدیک کرد و دندانهایش را روی آن قفل کرد. تازه مزه نان برشته زیر زبانش می گشت که مشتی محکم توی صورتش خورد و از خواب پرید. حس کرد که رودهاش دارند همدیگر را می خورند. پدرش همچنان سر او داد می کشید.

— خیر نبینی، داشتم خواب می دیدم چه مزرعه ای بود، چه سالی بود، چه گندمی، آخ چه گندمی بود.

عبدو دستهای پدرش را که بر آن گاز زده بود توی دست گرفت و حق حق کنان می گفت:

— آخ چه نانی بود، چه نانی، چه نان برشته ای!

س. ص. ■

— بافه، دسته گندم.



توضیح در مورد صفحه‌ی از خوانندگان

همان طور که خوانندگان جهان اطلاع دارند هیات تحریریه‌ی جهان از مدت‌ها پیش تصمیم گرفت که برخی نامه‌های رسیده به جهان را بدون هیچ کم و کاستی درج کند. هدف ما این بود که این صفحات به گونه‌ای ترتیبی آزاد تبدیل شود و خوانندگان بتوانند نظریات مخالف و انتقادی خود در مورد مطالب مندرج در جهان را بیان کنند. ما از همان اول تصمیم نداشتیم که در هر موردی که نامه‌ای را درج می‌کنیم، حتماً نظر خود را نیز بیان داریم. بلکه بیشتر مایل بودیم که خود خوانندگان جهان این کار را انجام دهند و با نظریات یکدیگر برخورد کنند. البته در موارد لازم و به ویژه به منظور جهت دادن به بحثها، ما نیز اظهار نظر خواهیم کرد. از این رو، چاپ نظریات مخالف در این صفحات به هیچ وجه به معنای تایید آنها، از سوی هیات تحریریه نیست. ما اصلاً چنین رسالتی نیز برای خود قایل نیستیم که بتوانیم در هر موردی (به ویژه در مورد مسایل تاریخی، هنری، ادبی و جز اینها) پاسخ قاطع و نهایی ارائه دهیم. تذکر این نکته از این رو ضروری است که برخی از خوانندگان تصور کرده‌اند که چاپ نامه‌ها در جهان ضرورتاً به معنای تایید نظریات مطروحه در آنها از سوی هیات تحریریه جهان است (یک نمونه از این نامه‌ها

در همین شماره چاپ می‌شود). ضمناً فرصت را مغتنم شمرده، چند نکته را به خوانندگان جهان متذکر می‌شویم:

- ما از همی شما انتظار داریم که به مطالب مندرج در جهان به دید انتقادی بنگرید و به آنها برخورد کنید و برای ما نامه بنویسید.

- موقعی که برای جهان نامه می‌نویسید، آگاه باشید که نامه‌تان ممکن است در جهان چاپ شود. از این رو، اگر می‌خواهید نامه‌تان چاپ نشود، لطفاً در نامه قید کنید.

- نامه‌ها باید امضا (مستعار یا واقعی) و تاریخ داشته باشند و اگر ممکن است شهر یا کشور محل اقامتان را نیز قید کنید.

- نامه‌ها باید خوانا و خوش خط باشند. بهتر است که نامه‌های خود را روی کاغذ خط دار و سفید رنگ بنویسید.

- با توجه به محدودیت صفحات نشریه، ما مجبور خواهیم بود که از میان نامه‌های رسیده تنها برخی را برای چاپ انتخاب کنیم. بنابراین انتظار نداشته باشید که نامه‌های شما همیشه در جهان چاپ شوند.

- سعی کنید نامه‌های خود را کوتاه بنویسید و با انشای درست. هیات تحریریه نامه‌های رسیده را برای چاپ تصحیح نخواهد کرد. از این رو مسوولیت املا و انشای نامه‌ها به عهده‌ی فرستندگان آنها خواهد بود.

- اصول و اخلاق کمونیستی در نامه‌های ارسالی به جهان باید رعایت شوند. از این رو باید به نظریات دیگران مسوولانه برخورد شود و از به کار بردن اصطلاحات توهین‌آمیز جدا خودداری شود.

- رعایت مسایل امنیتی در نامه‌ها در درجه‌ی اول به عهده‌ی شماست.

به امید پیروزی راهمان.
هیات تحریریه‌ی جهان

☆ رفیق هوادار سازمان - لندن - با

تشکر، نامی شما را در زیر درج می‌کنیم:

به نظر من هیات تحریریه باید در مورد درج برخی نامه‌ها در صفحه‌ی 'از خوانندگان' رفتار مسوولانه‌تری پیشه کند. نه اینکه بگویم نظرات مخالف را نادیده بگیرد و درج نکند، نه بلکه باید، بیشتر از آن، اگر با آنها موافق نیست، خط هیات تحریریه را نیز بازگو کند (و اگر نکرد، خوب تصور منطقی این خواهد بود که نظریات مخالف را پذیرفته است. که دیگر بحثی نیست).

با این مقدمه، برایم سخت است که قبول کنم برخی نظرات مطروحه در برخی نامه‌های مندرج در جهان ۴۹ را شما می‌پذیرید، مثلاً انتقاد شماره‌ی یک 'رفیق هوادار سازمان در فرانسه' را که چرا عکسهای شخصیتهای ضدانقلابی، و یا ظاهراً بی‌مورد، را درج می‌کنید. به نظر من شما می‌توانستید این توضیح را بدهید که تنوع صفحات از اصول تنظیم صفحات است. در ثانی، زدن عکس یک ضدانقلابی که او را انقلابی نمی‌کند. به راستی ما نگران چه چیزی هستیم؟ که مثلاً فلان هوادار دور یا دورتر فکر نکند که پادشاه کویت، کمونیست است! و یا رفسنجانی منفور مورد حمایت ماست! آری، طرحهای انقلابی را که به درک مطالب کمک می‌کنند، باید به تزئینات ضعیف‌تر ترجیح داد، ولی در کل باید در تنظیم صفحات، برخی ملاحظات تولید روزنامه را به جا آورد تا اول چشم و بعد مغز خواننده از یکنواختی صفحات خسته نشود. این هرچند اهمیت درجه‌ی یکم و دوم ... ندارد ولی مهم است.

و یا انتقاد شماره‌ی چهار همین رفیق را که در بخشی از آن هیات تحریریه مسوول تمام مندرجات در جهان دانسته شده است و از این رو گذاشتن امضای افراد زیر مقالات، و حتی اشعار، کار نا'درستی' شناخته

شده است! نمی‌توانم تصور کنم که شما از کار تحریریه‌ای خود چنین برداشتی داشته باشید. نمی‌توانید داشته باشید چون شما تنها می‌توانید چارچوب مطالب رسیده را با مواضع سازمان، آنجا که امکان دارد، بسنجید. آیا این قابل درک نیست که در درون چارچوب مواضع، می‌توان مطالبی درج کرد که در همان چارچوب با مخالفت روبرو باشند و هر دو نیز از نقطه نظر هیات تحریریه قابل درج باشند. باید این سنت خوب درج امضای نویسندگی مقالات را، شعر که دیگر هیچ، گسترش داده و حتی تبلیغ کرد. زیرا نه تنها هیچ ضرری ندارد بلکه از جوانب مختلف بسیار هم مفید است. مثلا، غرض مقایسه با لنین نیست، ولی می‌توانید تصور کنید که اگر مقالات او بی امضا چاپ می‌شد، چگونه جمع‌آوری آثارش میسر بود؟ همین سوال در مورد کلیه پیشروان ایدئولوژیک ما به جاست.

خلاصه اینکه رفقا! همه‌ی ما، به ویژه هیات تحریریه‌ی جهان، باید در زدودن دگمهای مضر پیگیر باشیم و آنها را به امان خدا نسپاریم.

★ رفقای هوادار - ترکیه - گزارشها و مطالب خیریتان مرتب به دست ما می‌رسد. از تلاشهایتان قدردانی می‌کنیم و امیدواریم به همکاریتان با جهان ادامه دهید. پیروز باشید.

★ رفیق ج. - نروژ - مطالب شما به دستمان رسید. تشکر می‌کنیم.

★ رفیق امید - کالیفرنیا - طرحایتان رسید. به زودی با شما تماس می‌گیریم. دروهای گرم ما را بپذیرید.

★ رفقای هوادار - فلوریدا - بریده‌ی مطبوعات آمریکا و ترجمه‌ی آنها به دست ما رسید. بسیار ممنونیم و منتظریم که بازهم برای ما از این گونه مطالب بفرستید.

★ رفقای هوادار - آریزونا - شماره‌ی اول ماهنامه‌ی انگلیسی زبان شما (پیام فدایی) به دست ما رسید. برایتان آرزوی

موفقیت داریم.

★ رفیق ل. - آریزونا - نامه‌ی شما به همراه طرحها به دستمان رسید. واژه‌های را که توضیح آن را خواسته بودید، به رفیق مسوول صفحه‌ی واژه‌ها اطلاع داده می‌شود. از اظهار لطف تان نسبت به طرحهای روی جلد جهان تشکر می‌کنیم.

★ رفیق ب. - هامبورگ - کپی نامه‌ی انتقادی شما در مورد مقاله‌های مربوط به دین به دستمان رسید. ما اصل نامه را چند ماه پیش دریافت کرده بودیم و در جهان شماره‌ی ۴۶ مختصرا به آن پاسخ دادیم. ولی نمی‌دانیم که چه طور شد در آنجا با اسم دیگری به شما پاسخ دادیم. برای جلوگیری از این گونه اشتباهات لطفاً از این پس نامه‌های خود را مستقیما به آدرس جهان بفرستید و یادتان باشد که نامتان حتما امضا و تاریخ داشته باشد. برایتان آرزوی موفقیت داریم.

★ رفیق مجید - تورنتو - نامه‌ی شما به همراه شعرتان رسید. ما هم به نوبه‌ی خود برای شما آرزوی موفقیت داریم.

★ رفیق ک. - ایتالیا - طرح سياهکاتان جالب بود. ولی دیر به دست ما رسید. به زودی یکی از رفقای دست اندر کار جهان در مورد بهبود کارهایتان با شما تماس خواهد گرفت.

★ رفیق رضا - آلمان فدرال - ترجمه‌ی خبر فروش اسلحه توسط دولت آلمان به رژیم جمهوری اسلامی که در روزنامه‌ی آلمانی زبان 'تاز' منتشر شده بود، به دستمان رسید. بسیار متشکریم.

★ رفقای هوادار - هند - مطلبی که با عنوان 'مساله پنجاب، دموکراسی و حقوق دموکراتیک در هند' برای ما فرستاده بودید، رسید. پیش از هر چیز از زحماتتان جدا سپاسگذاریم. امیدواریم که به همکاری خود با جهان ادامه دهید و برای ما مطالب، گزارشهای دیگری از وضعیت هندوستان ارسال کنید. ولی باید یادآوری کنیم که، با توجه به صفحات محدود جهان، حداکثر کوششتان را به عمل آورید تا مطالبتان کوتاه باشد و

بیشتر به جنبه‌ی تحلیلی توجه کنید تا بتوانیم آنها را چاپ کنیم. دروهای رفیقانه‌ی ما را بپذیرید.

★ رفقای هوادار - استرالیا - نامه‌ی مورخ ۲۱ ژانویه‌ی شما رسید. از اینکه در مواردی رفقای انگلیس در رابطه با شما کوتاهی کرده‌اند، موجب تاسف ما است. امیدواریم مشکلات هرچه زودتر برطرف شود.

★ م. پ. - سیاتل (واشنگتن) - نامه‌ی پرلپفتان به دستمان رسید و بسیار متشکریم. ما به خطر جریانهای ضدانقلابی همچون حزب توده و اکثریت (هر دو جناح آن) کاملا آگاهیم و به سهم خود در افشای آنها می‌کوشیم. در مورد برخورد ما به اتحاد شوروی، باید بپذیریم که به اندازه‌ی کافی روشنگری

نکرده‌ایم. امیدواریم بتوانیم در آینده مطالبی در این مورد به چاپ برسانیم. بایستهاد شما در مورد اختصاص صفحات بیشتری از جهان به مسایل اجتماعی و فرهنگی ایران موافقیم. در مورد میرزا کوچک خان جنگلی اگر مطلبی بفرستید، خوشحال خواهیم شد. جهان شماره‌ی ۴۳ را می‌توانید از رفقای ما در آمریکا دریافت کنید (آدرس رفقای آمریکا در هر شماره‌ی جهان چاپ می‌شود). برایتان آرزوی موفقیت داریم و منتظریم که بازهم برای ما نامه بفرستید.

★ رفقای هوادار - یونان - نامه‌ی مورخ ۲۸ ژانویه‌ی شما رسید. ما متأسفیم که مدتی است نشریات سازمان و نشریه‌ی جهان به دست شما نرسیده است. ما علت را جویا می‌شویم و رفقای مسوول را در جریان می‌گذاریم.

★ رفیق ب. - سوئد - شعر شما رسید.

★ رفقای هوادار - اتریش - بولتنهای روابط اقتصادی ایران و اتریش به دستمان رسید. تشکر می‌کنیم.

★ ف. لیا. (فرانسه) - نامه‌ی انتقادی شما در مورد مقاله‌ی جای 'دنباله‌ای بر مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن' به دست ما رسید. متشکریم.

میتوانید نشریات "کار" رنگی گه "نامی استار"
و "جهان" را از نشانی های زیر درخواست کنید

R.E., Postfach 831135,
6230 Frankfurt M80, W.Germany. **آلمان غربی**

Hadi, P.O.Box 419,
N.Y., N.Y. 10185, U.S.A. **آمریکا**

J.S.V.W., Postfach 122,
Post AMT 1061, Wien, Austria. **اتریش**

O.J.S., B.M.Kar,
London WC1N 3XX, England. **انگلستان**

Masoud-M, C.P. 6329,
Roma Prati, Italia. **ایتالیا**

E.J., B.P. 8,
1050 Bruxelles 5, Belgique. **بلژیک**

K-U 32, P.O.Box 8418,
Pakistan. **پاکستان**

J.S.F., P.B. 398,
1500 Copenhagen V, Denmark. **دانمارک**

J.S.F., Box 50057,
10405 Stockholm, Sweden. **سوئد**

A.E.J.F., B.P. no 401,
75962 Paris Cedex 20, France. **فرانسه**

J.S.S., P.O.Box 372, Ahuntsic Station,
Montreal P.Q., H3L 3M9, Canada. **کانادا**

J.S.O.U., P.B. 12,
7082 Kattem, Norway. **نروژ**

P.B. 11491,
1001 G.L. Amsterdam, Netherlands. **هلند**

P.O.Box 7051,
New Delhi 65, India. **هند**

☆ رفیق سر. ص. - یوگوسلاوی - نامی بسیار جالبان به دست ما رسید و همان طور که خود اشاره کردید امیدواریم رابطه با جهان و ارسال مطالب برای ما، شما را تا حدی از تنهایی درآورد. آرزوی ما این است که هرچه زودتر دوری تبعید به سر آید و همه برای ساختن سوسیالیسم به ایران بازگردیم. منتظریم داستانهایی را که در نامی خود اشاره کردید، برای ما بفرستید. دستپایان را از راه دور می فشاریم و برایتان آرزوی موفقیت داریم.

☆ رفیق عباس - داتلن (آلمان فدرال) - پیشنهاد شما برای استفادی بهتر از صفحهی آخر جهان را مورد توجه قرار می دهیم. واژه های مورد سوال شما را به رفیق مسوول صفحهی واژه ها اطلاع می دهیم. گزارش خیریتان نیز جالب بود. بازهم از این گونه گزارشها برای ما بفرستید. پیروز باشید.

☆ رفقای هوادار - کوتینگن - انتقاد شما به تعریف واژه 'انتقاد و انتقاد از خود' (مندرچ در جهان شماره ۴۸) را عینا چاپ می کنیم:

در این مطلب ذکر شده است که 'حل تضادهای درونی طبقات استثمار شده و تحت ستم ضرورتا غیرآنتاگونیستی و مسالمت آمیز است' (تاکید از نشریهی جهان). انتقادات: الف: این مطلب مغایر اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم است زیرا برای مثال آنچه امروز در جامعهی ما به عنوان تضاد درونی طبقهی کارگر با زحمتکشان تلقی می گردد، فردای انقلاب دموکراتیک ممکن است شکلی کاملا برونی به خود بگیرد و به یک تضاد آشتی ناپذیر تبدیل گردد. البته این امر تنها مربوط به جامعهی ما و این مرحله از انقلاب نیست بلکه یک قاعدهی عمومی است که تاریخ سراسر گواه آن می باشد.

ب: در اینجا ذکر شده 'طبقات استثمار شده و تحت ستم' مساله این است که منظور از طبقات تحت ستم کدام طبقات هستند؟ آیا در شرایط وجود طبقهی کارگر به عنوان یک طبقهی استثمار شده، نیروی اجتماعی دیگری وجود دارد که به عنوان یک طبقه شناخته شود و تحت استثمار باشد. به عقیدهی ما بر اساس موازین 'م - ل' پاسخ منفی است. زیرا خرده بورژوازی که در اینجا و آنجا ممکن است تحت ستم و استثمار باشد، یک طبقهی اجتماعی محسوب نمی گردد و تنها یک قشر وسیع اجتماعی است که خود به اقشار مختلف و یا لایه های مختلف تقسیم می گردد. بورژوازی هم که یک طبقه است خود استثمارگر و ستم کننده می باشد. بدین لحاظ سخن گفتن از 'طبقات استثمار شده و تحت ستم' خارج از چارچوب قواعد مارکسیستی می باشد و چه بسا که چنین تلقی گردد که غیر از طبقهی کارگر نیروی اجتماعی دیگری مثلا خرده بورژوازی نیز که 'تحت ستم' است به عنوان یک طبقه اجتماعی محسوب می گردد و به این لحاظ می تواند سبب ستم و شیوهی حکومتی خاص خود را داشته باشد که این اصولا با 'م - ل' در تضاد است.

برخلاف نظر شما تا آنجا که ما اطلاع داریم بنیانگذاران مارکسیسم، و به ویژه انگلس و لنین، بارها در نوشته های خود متذکر شده اند که تضادهای بین پرولتاریا و زحمتکشان حتما و ضرورتا باید از طریق مسالمت آمیز حل شود. لنین بارها متذکر شده است که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی باید از طریق آموزش سیاسی و اقدامات اقتصادی مناسب، خرده تولیدکنندگان را به سوی سوسیالیسم جلب کند. آنان به خصوص هشدار می دادند که پرولتاریا برای حل تضادهایش با خرده تولیدکنندگان به هیچ وجه نباید به اقدامات قهرآمیز متوسل شود. ضمنا اطلاق کلمهی طبقه به دهقانان، ما فکر نمی کنیم اشکالی داشته باشد. در هر صورت انتظار داریم خوانندگان دیگر جهان در این مورد اظهار نظر کنند.

ادامتی مقالهی 'رفرمیسم در پوشش "انتقاد از خود"'
در شمارهی بعدی جهان چاپ می شود.

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

دانمارک		کرون	
انجمن هواداران سچفا -	۱۷۰۰	فرنی حسینی	۵۵
دانمارک	۱۰۰	فتح الله کریمی	۵۰
صدای فدایی	۱۰۰	انگلیس	پوند
صدای فدایی	۲۰۰	رفیق کاوه	۵
زنده یاد استقلال	۲۰۰	ت ۲	۱۵
طبقات کارگران	۴۰۰	حسین الف	۲۳
زنده یاد استقلال	۴۰۰	رفیق پیشمرکه -	۴۰
طبقاتی کارگران	۴۰۰	لزوم	۴۰
به یاد رفقای	۴۰۰	رفیق پیشمرکه - ر	۳۱
به خون نشیده	۱۰۰	غزال	۵۰
سرمه چاران فدایی	۱۰۰	جهان	۱۵
رفقای نشریجهان	۱۰۰	ج - شفیلد	۴
آمریکا	دلار	ه.ت ۴۰	۴۰
ساگرامنتو	۴۰۰	ه.ت ۴۰	۴۰
پویان ۲	۶۰	ع.س.ه	۴۵
پویان ۳	۵۰	ع.س.ه	۴۵
سن خوزه	۴۰	نشست سراسری	۱۴۷/۳۰
ت.سن خوزه	۴۰۰	ت ۴	۴۵
بین الملل	۳۴۱	منچستر	پوند
ساوالان	۳۰	رفیق صمد	۳۰
آزادی	۳۰	گل سرخی	۴۵
بندرعباس	۳۰	دانشیان	۴۵
بستن	کرون		
حسین اللهیاری	۷۵		
عبدالرضا کلانتری	۸۵		
نیستانکی	۸۵		
مهدی فانزاده	۱۰۵		
فاطمه روغنچی	۵۵		
فرشید فرجاد	۵۵		
مسعود شوقیان	۶۵		
عثمان کریمی	۵۵		
محسن شانهچی	۵۵		
مینارفعی	۵۵		
کامران نجات اللهی	۵۵		
شاهرخ فیال	۵۰		
مجتبی احمدزاده	۵۵		

کمکهای مالی خود را به حساب

AAH
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد

دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

ACP
BP 54
75261 Paris, cedex 06
France



Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedaii Guerrillas -abroad

Vol. v2 March '87 No: 50

www.iran-archive.com



برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:

JAHAN: P.O. BOX 274, GLASGOW, G41 3XX, UNITED KINGDOM.